

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب تاریخ پادشاهان عجم

مؤلف

موضوع تاریخ زبان فارسی

سال چاپ ۱۲۶۲ ق محل چاپ

شماره عمومی ۴۷۳ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری تاریخ

طول ۲۲ عرض ۱۵ شماره صفحه ها

ملاحظات عنوان نسخه بصورت (تاریخ پادشاهان عجم از ابتدا سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار) نیز آمده است

فهرست

تاریخ پادشاهان عجم که در مملکت ایران سلطنت کرده‌اند

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار اناراله برهانه

طبقهٔ ... مدت سلطنت ...

سلاطین که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند ... مدت سلطنت ...

پیشدادیان ... مدت سلطنت ...

کیانیان ... مدت سلطنت ...

ملوک طوایف ...

ساسانیان ... مدت سلطنت ...

که بعضی از ساسانیان معاصر حضرت خاتم الانبیاء بوده‌اند

عرب که در عراق عرب و شام و یمن سلطنت کرده‌اند ... طبقه ... مدت سلطنت ...

بعد از ظهور اسلام ...

زمان نبوت حضرت خاتم الانبیاء و خلافت خلفای و بعد با انضمام خلافت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه

از ابتدای خلافت بنی امیه الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار

معاصر خلفای بنی عباس ...

معاصر سلاطین مغول ... مدت سلطنت ...

معاصرین سلاطین مغول ... مدت سلطنت ...

معاصرین سلاطین گورکان ... مدت سلطنت ...

افاغنه که در عهد سلاطین صفویه در بعضی از ایران استیلا یافته ... مدت سلطنت ...

خوانین قاجار که معاصر کریمخان بوده‌اند ... مدت سلطنت ...

خوانین زند که معاصر آقا محمدخان بوده‌اند ... مدت سلطنت ...

۲ سلطنت طایفه مغول که مدت معین
سلاطین مغول ترک قرا ...
سلطنت طایفه گورکانیه ...
مدت معین
سلطنت گورکانیه ...
سلطنت صفویه ...
مدت معین
سلطنت افغانیه ...
سلطنت افشاریه ...
مدت معین
سلطنت نادر شاه ...
سلطنت زندیه ...
سلطنت قاجاریه
و چون این قاجاریه ... حضرت محمد شاه ... ناصر ...
رشته ...

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم که

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای

دولت فتحعلی شاه قاجار [illegible]

[illegible]

باب اول [illegible] سلطنت [illegible]

فصل اول در [illegible] قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند [illegible]

پیشدادیان [illegible]

کیانیان [illegible]

[illegible] ساسانیان [illegible]

[illegible]

فصل دوم [illegible] بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند [illegible]

[illegible] بعد از هجرت الی انتهای [illegible]

قبل از هجرت [illegible]

زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء [illegible]

خلافت خلفا [illegible]

[illegible]

حضرت امام [illegible]

حضرت امام حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] خلفای بنی امیه الی انتهای دولت [illegible]

[illegible]

بنی امیه [illegible] بنی عباس [illegible]

[illegible]

۲ سلاطینی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

منقرضه

پیشدادیان و غیره

کیانیان

اشکانیان

ملوک طوائف

طبقه منقرضه

ساسانیان

اردشیر

شهریار

قباد

هرمز

پرویز

یزدجرد

پوراندخت

آزرمیدخت

فرخزاد

ملوک عرب که ...

عرب که در عراق عرب و شام و یمن سلطنت کرده اند

طبقه منقرضه

بنی طهیم

غسانیه

حمیریه یمن

٥

جلد

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلی شاه قاجار

انار الله برهانه

[illegible]

پیشدادیان [illegible] کیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

طوایف [illegible]

سه طبقه [illegible]

[illegible] المقدر [illegible]

[illegible] ده ماه

سلاطین پیشدادیان و غیره

[illegible]

[illegible] ن

پیشدادیان

[illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت [illegible] شاه قاجار که از سلاطین [illegible]

طبقه اول سلاطین پیشدادیان

عده ایشان [illegible] سال

مدت سلطنت [illegible]

کیومرث [illegible] مدت سلطنت

کیومرث ابن قینان بن انوش بن شیث بن آدم نخستین سلاطین جهان و اولین ملوک پیشدادیان است قبل از فرزندان آدم کسی بر مسند سلطنت متمکن نشد بعضی از مورخین او را آدم میدانند و بعضی از نسل نوح و برخی از نسل صلب آدم و طایفه او را قینان پسر انوش بن شیث و فرقه از اولاد سام پسر نوح میدانند و این قول اخیر اصح است چه بعد از طوفان بجز نوح و سه پسر او کسی در روی زمین نماند بجمله او ملوک جهان چنانکه فردوسی گوید نخستین خدیوی که کشور گشود سر تاجداران کیومرث بود معنا او را گلشاه خوانند یعنی چون از گل آفریده و بر گل پادشاه شد [illegible] هزار سال عمر کرد در پوست حیوانات پوشیدی و در غارها مقام کرده بعزلت کوشیدی

آثار

اصطخر فارس — شهر دماوند

شهر بلخ — شهر [illegible]

اختراعات: زین و لجام و یراق سواری و [illegible]

[illegible] داشتن و بافتن

مدت سلطنت

صفحه

تاریخ پادشاهان عجم قسمت اول

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دوره فتحعلیشاه قاجار

سلاطینی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند

سلسله اول پیشدادیان

هوشنگ ابن سیامک کیومرث نام او در عهد مهلائیل بود سلطنت کیومرث در اوایل حکمرانی بند
به هوشنگ ملقب شد بعضی او را مهلائیل نوشته گویند قلبان پدر اوست و کیومرث جد
از قلبان مدت عمرش نهصد سال بعدل و داد گذشت در عهد او خلایق آسوده بودند
و دولتی تمام در عالم پدید آمد اول کسی که تاج بر سر نهاد او بوده باعتقاد قدمای عجم پیغمبر بوده از عبادت
و معدلت ملقب شد او لقب پیشداد یافت کتابی در حکمت عملی نوشته که از آنجا و دان گویند اول کتابی
که در عالم تصنیف شده بود آن بود که بزبان عبرانی است و در ایام خلافت مامون حسن
ابن سهل آن را بعربی ترجمه کرده اکثر با لفظی موجود است و تصانیف حکمت و نصایح
دارد و اول پادشاهی که در موعظه سخن گفت او این بود و او را کشتند

آثار

شهر شوش از بناء و شهر بابل | شوشتر

شهر کوفه | بعضی از اصطخر فارس

آثار سلطنت

اختراعات پوشیدن از پوست روباه سمور و سنجاب
و خز و قاقم دوختن از سنجاب و بکار و فلزات بیرون آوردن
و سگ را شکار آموختن بجهت محافظت گوسفندان
تعیین نمودن تا بحضور ایستاده منتظر فرمان
باشند و درخت بریدن و تخته و درب و پنجره ساختن و در
و نیز جهت عمارت ساختن

طبقه خاص پادشاهان عجم از ابتدای سلطنت کیومرث الا انتهای ایران فتحعلی شاه سلطان ... ده اند

۸ جلوس هوشنگ

سنه ۲۴

هوشنگ پیشداد ابن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعضی از اولاد هوشنگ میدانند لقب دیوبند بوده چه بقصاص خون سیامک و هوشنگ جده پدر با دیوان حرب نموده بسیاری از دیوها را بکشت و همیشه بر دیوان غالب بود و در یک روز یکهزار و چهارصد و هشتاد دیو را بقتل آورده و بسیاری اسیر نموده بکارهای صعب بکار داشت و بعد از این قشون ربع مسکون بتصرف او در آمده معموری تمام در جهان پدید آمد در زمان قحطی عظیمی روی داد حکم کرد جمیع متمولان بطعام شبانه قناعت کرده خورش چاشت خود را بفقرا و مستمندان دهند تا کسی از فاقه نمیرد و رسم روزه داشتن از آنجا اول کسیکه خط فارسی نوشت او بود لقب دیگرش پیشداد است بعضی تمام سلاح است مدت عمرش هفتصد سال است و زمان سلطنتش سی سال پنج در زمان او پدید آمده آثار و اختراعات او بموجب تفصیل است

آثار
آباد: طبرستان، اصفهان، کهن دژ
بناها: ... دارا، نیشابور، سمنان
اختراعات: بر شتر و استر بار کردن و باز و شاهین شکار را آموختن و از کرم ابریشم بر آوردن و لباس کردن

تقدیر مدت سلطنت

سنه ۴۲

فره

طبقه

تاریخ پادشاهان پیشدادیان

از ... سلطنت کیومرث ...
... که بعد از طهمورث ... سلطنت ...

۱ جمشید

جمشید بن طهمورث باعتقاد بعضی برادر طهمورث است و گویند طهمورث فرزند او است
برخی برادرزاده طهمورث میدانند و بر حنیفه و مروی که ذکر پسرزاده او از فرزند سام بن
ابنجهد نام او جم و لقب او جمشید چون از خوبی صورت روشنی از روی او میدرخشید لهذا او را
جمشید نام کردند بر اقلیم سبعه فرمانفرما شد و طوایف جن و انس را مسخر کرد بتعلیم سلیمان
عبادت او دنت مردم چهار قسم کرده و بسیاری کری و صنعتها مشغول ساخت اول با
علم و اصحاب قلم سپاه و خدم رعیت و اهل فلاحت پیشه و از آن ... صنعت آهن ... سنگ
بیرون آورده آلات حرب و کارفرما ساخت علم طب در زمان او اختیار کرده در عهد او مرض
سیصد سال در قلمرو او از مشرق تا مغرب عالم ... کسی بیمار نشده به برکت طبیعی نزد
بقولی ششصد سال بت پرستی در زمان او غلبه کرد بعد از ششصد سال از رنگ سودای
حماقت بروی غالب شده دعوی خدائی کرد بصورت خود بتها را تراشید باطراف
عالم فرستاد تا خلق بعبادت او مشغول باشند بقولی ... تا ... عالم و دیگر ... پادشاه
... کرد بزرگان ایران از او برگشته ضحاک ضمیر را از یمن آورده پادشاه کردند جمشید فرار
کرده بالاخره بدست ضحاک کشته شد بالجمله در زمان سلطنت به تجربه و امتحان مفردات
ادویه ... طبیعت از اشناخت عود کرد انواع طیب باهتمام او ظاهر شد

آثار
عمارت اصطخر فارس شهر ... [illegible] ... شهر طوس

اختراعات بازار و حمام و حصار و جامه و ابریشم
از کرم بر آوردن و بافتن و رشتن و شراب انگور
و نرد باختن و ... اختن [illegible]

مدت سلطنت

[illegible] بن [illegible] بن [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] زاده شد [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] زاده شد [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] بیست [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] بیست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر سلطنت منوچهر

منوچهر ابن ایرج بن فریدون بعد از فریدون پادشاهی بر او مسلم شده
قباد بن کاوه و گودرز لشکر آراسته بکین خواهی ایرج با سلم و تور محاربت عظیمه
کرده هر دو را بکشت پس از فتح کردن کشان عالم سر بر خط فرمان او نهادند و در آن
ایام جزئیات و کلیات امور سپاهی و رعیت در کف کفایت سام ابن نریمان
و او را جهان پهلوان گفتندی که کابل و زابل و هند در قطاع سام بود و در آن ایام از زن
سام پسری متولد شده که موی او در روی او سفید بود جهان پهلوان از غیرت
فرمود تا او را در کوه ... انداختند ... یعنی حکیم سیمرغ نام آن طفل را
تربیت نمود ... پس رشید ... سام مطلع شد ... حکیم رفت و بهر معذرت
پسر را بخانه ... نام او کرده زال بکابل رفته
بود ... دختر مهراب ... سام ... خود
در تزویج او مبالغه ... چون مهراب از تخم ضحاک بود منوچهر
... شده لاجرم منجمین بحکم منوچهر طالع تزویج را ملاحظه کرده گفتند که
از ایشان فرزندی متولد شود که عرصه عالم را به تیغ خود مسخر کرده منوچهر رخصت داد
رستم از ایشان متولد شد بالجمله ... ایام دولت منوچهر شصت سال رسید
افراسیاب آهنگ او کرده بعد از محاربات ... صلح کرده بازگشت آثار و اخبار
او موجب تفصیل است

آثار بهره ... کرده ... بعراق ...

کتاب
تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

نوذر بن منوچهر بعد از پدر بر سریر سلطنت نشست چون منوچهر دنیا را وداع نمود [illegible] ۱۳
چون [illegible] پیر بود [illegible] جشن سال [illegible] زیرا که نوذر [illegible] ظلم
[illegible] ایشان را [illegible] و اشراف [illegible]
[illegible] اعیان مملکت گردان [illegible] ترکستان رسید
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] سام [illegible]
وفات یافت افراسیاب بایران [illegible] نوذر [illegible]
افراسیاب کشته شد

ایام سلطنت [illegible]

افراسیاب [illegible]
[illegible] سال

افراسیاب ابن پشنگ [illegible] بن تور بن فریدون اگرچه در [illegible]
ایران نبوده ولیکن چون مدت دوازده سال بر ایران استیلا یافت لهذا
نوشته میشود باری چون سام وفات کرده بود افراسیاب بایران آمده نوذر را
بکشت و ایران را غارت کرده خرابی بسیاری نمود و انهدام
عمارات و ویرانی قنوات و قطع اشجار سعی بلیغ نموده در آن روز
پسر زال او را از مملکت بیرون کرده پادشاهی را بر [illegible] طهماسب داد مدت
سلطنت [illegible] [illegible] سال

زو بن طهماسب بن منوچهر بعضی او را زاب گفته اند برادرزاده فریدون میدانند
در هشتاد سالگی بعد از زال پادشاه شد در عمارت مملکت سعی نمود بقولی در مدت
هشت سال و بروایتی در مدت سلطنت خود که پنجاه بود خسرو باج را از ایران برداشت
تا آنکه ایران معمور شد و با افراسیاب مصالحه نمود و قرار دادند که آرش نام حکیمی سا
حری در سر کوه دماوند چند از ... و در هر موضعی که فرود آید سرحد مملکت ایران و توران
باشد آرش از چوب [illegible] تیری [illegible] میان آن را از سیماب و ادویه دیگر
پر کرده بر عقاب پر [illegible] وقت [illegible] در مقابل آفتاب انداخت آن تیر تا
وقت زوال حرکت در صحرا [illegible] چون آفتاب [illegible] ایستاد
بقوت ادویه حرکت [illegible] وقت [illegible] جیحون بر زمین آمد لهذا آنجا
سرحد ایران و توران [illegible] این قصه را در زمان منوچهر
و جمعی در عهد کیقباد نوشته اند [illegible] پادشاهی را به پسر
گشتاسب داد و خود منزوی شد

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

زمان [illegible] مدت سلطنت کیانیه [illegible]

کیقباد بن زو بن طهماسب بن منوچهر بعضی او را پسر زاب بن نوذر بن طهماسب دانند و بامداد او زال و رستم ایران را از دست افراسیاب گرفته پادشاه نمودند [illegible] لشکر بنا نهاد چون پهلوانی را که در آن زمان امیر الامرا باشند رستم بعضی گویند با افراسیاب صلح نموده مقرر شد که آرش نام که مرد دلیر [illegible] بود از روی پا [illegible] تیری زند و هر جا که [illegible] شد سر حد ایران و توران آنجا باشد بعضی از مورخین گویند این مقدمه در زمان [illegible] شد چنانچه ذکر شد با الجمله کیقباد پادشاهی عظیم [illegible] و مدت سلطنت [illegible] نیز گفته اند [illegible] دار الملک اصفهان بود

[illegible]

کیکاوس بن کیقباد بعضی او را پسر [illegible] پادشاه بود [illegible] و [illegible] دیو سفید گرفتار شد دیو سفید او را [illegible] رستم او را [illegible] مازندران رفت او را خلاص کرده پادشاه مازندران را بکشت و دیو سفید را [illegible] آورد دیگر باره بمازندران رفته گرفتار شد باز رستم لشکر کشیده با پادشاهان مازندران و روم و [illegible] جنگ کرده ایشان را کشته کاوس را نجات داد و بعد از آن کاوس بفریب شیطان هوس رفتن باسمان نموده [illegible] و از دست

[illegible]

لهراسب بن شاه بن کی‌نشین بن کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی
به او داد و به دل اکابر ایران گران آمده اعتراض کردند لهراسب
بعد از استقلال دیوان و عرض لشکرها و مستوفیان و منشیان
دیوان نصب نموده و همه ترتیب داد و امرا را بر تخت زرین
نشاند و بجهت خود سراپرده زد و پسرش گشتاسب را هوس
سلطنت کرده بود پدر دختر قیصر را بنکاح در آورد و بسیاری از
ملک پدر را بگرفت [illegible] قیصر [illegible] گشتاسب قصد ایران کرد
لهراسب تاج زرین را مصحوب [illegible] خود بروم پیش گشتاسب
فرستاد [illegible] و او [illegible] بشهر بلخ منزوی گشته
بعبادت مشغول شد [illegible] تا از جانب پسر افراسیاب
ببلخ آمده او را بکشت

این کتاب [illegible] ۱۲۹۱ [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

گرشاسب ابن زو بن [illegible] برادرزاده زو بن [illegible] است [illegible]
[illegible] بعد از پدر پادشاه شد و افراسیاب
بار دیگر بایران آمده با او جنگ کرده در آنجنگ کشته شد

[illegible]

کیخسرو بن سیاوخش بن کیکاوس [illegible]
بعد از قتل پدرش سیاوخش [illegible]
[illegible]
ایران و پسر لشکر افراسیاب [illegible]
از دریا گذشت با [illegible] لشکر [illegible] میان
ایشان بارها جنگ واقع شده از طرفین ظفر و هزیمت شده در این
باب شجاعت رستم مشهور است آخر الامر افراسیاب هزیمت
شده [illegible] را گرفته بدست کیخسرو داد تا او را بقصاص پدر بقتل
رساند خود منزوی شد و دولت را [illegible] خود لهراسب داد و از [illegible]
ادست سعادت [illegible] گویند سلیمان [illegible] قصد او کرده و
[illegible] منزوی [illegible] شده هلاک شد

[illegible]

۱۸) گشتاسب لهراسب در شهر بلخ تاج و نگین بدو رسید سپاه و شاهی گشتاسب پادشاهی [illegible]
بود تا اسفندیار او را [illegible] دین زردشت که از [illegible] پیشوای
گران بود پذیرفت و زردشت دعوی پیغمبری میکرد کتاب آورده [illegible] نام
نهاد دولت مجوسی شایع شد ارجاسب بن [illegible] بن افراسیاب
که پادشاهی توران بدو بود [illegible] مجوس دعوت کرده ارجاسب برآشفته
شد با سپاه گران [illegible] زردشت [illegible] یکی از [illegible]
بعد از قتل زردشت [illegible] دعوای ارجاسب [illegible] نسبت [illegible]
پسرش [illegible] ارجاسب اسفندیار [illegible]
نزد گشتاسب [illegible] مجوس [illegible] رستم [illegible]
ارجاسب چون [illegible] اسفندیار [illegible] فرصت یافته [illegible]
بلخ و آتشکده را خراب کرد و هشتاد نفر از علمای مجوس را آتش زده
بسوخت و دختران لهراسب را اسیر کرده بترکستان فرستاد گشتاسب [illegible]
او رفته اکثری از پسران او بسیاری از برادران [illegible] کشته شدند [illegible]
[illegible] فرستاد اسفندیار را [illegible] آتش [illegible] ترکان زده [illegible]
خواهران [illegible] ترکستان [illegible] خواهر [illegible]
او را بجنگ رستم فرستاد تا کشته شد گشتاسب از کشتن اسفندیار [illegible]
به بهمن پسر اسفندیار داد [illegible] می
شد

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

اردشیر بابکان [illegible]

[illegible] بن [illegible] بابکان [illegible] و [illegible] پادشاهی بود با عدل و داد و بنیاد [illegible] خراسان برزدی [illegible] و اول کسی که نام خود [illegible]

[illegible] او بر دست [illegible] بالکل [illegible] کرده از این جهت او را [illegible]

دست [illegible] گردید [illegible] بعد از جهانداری

[illegible] و [illegible] او و [illegible] ساسان

[illegible] ازکانی [illegible] زیر [illegible] کرد [illegible]

[illegible] او را [illegible] از [illegible] الوت

[illegible] ابراهیم بن سلیمان [illegible] نام دا

[illegible] کرده [illegible] ساسانیان [illegible]

[illegible] ساسانیان [illegible] اختیار کرده بعبادت مشغول شد [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] کرده [illegible] حکومت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

همای بنت بهمن بحکم وصیت پادشاه گردید بود ... در وصیت کرده بود که همای
پاکیزه داشت در عدالت پروری کوشیده و از پدر حامله بود پسری از او متولد
شد بخت شاهی بر پسر غالب آمده او را در صندوق آورده در آب آن
در جهت گازری آن صندوق را گرفته پسر را داراب نام داد تربیت نمود چون بحد
رشد رسید که هر پادشاهی سر بگازری فرود نمی آورد در دبستان
و در میدان مشغول [illegible] رستاد ملحق شده امیر
لشکر [illegible] دولت از او پدید [illegible] مردی و دلیری بسیار
از او بظهور رسید [illegible] تخت بعد از تفحص معلوم
شد که پسر [illegible] سلطنت [illegible] داشته کناره گرفت

اما از جمله [illegible]
که در ولایت اصطخر فارس بود که مسلمانان
از [illegible] ساخته در صحرای فارس
ساخت

احداثات

شهر خراسان — شهر [illegible] اصطخر فارس که اسکندر رومی خراب کرد

طبقه

تاریخ پادشاهان کیان [illegible]

[illegible]

در ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

داراب بن بهمن که بابای مادر پادشاه شد و بعد از پدر [illegible]

و عدل بود و بیشتر عالم مطیع و رعیت مطیع گشته و دست [illegible] فیلقوس رومی را با

او رو باج بدو [illegible] و دختر فیلقوس را

بحباله نکاح در آورده بسبب بوی دهان او را نزد پدرش فرستاده و آن دختر

از داراب حامله بود پسری از او متولد شد او را اسکندر نام نهاد

چه بوی دهان دختر را [illegible] اسکندر [illegible]

نام نهاد بکثرت استعمال [illegible] داراب [illegible]

قرار داد دار الملک او فارس بود

آثار

اختراعات اسب و استر [illegible]

منقور کردن که خبر زود برساند [illegible]

دارا ابن داراب بن بهمن بحکم پدر که وصیت کرده بود پادشاه شد [illegible]

[illegible] داشت اکثر اشراف و اعیان ایران از او آزرده بودند [illegible]

اسکندر [illegible] بعضی گویند میان اسکندر و دارا سبب جنگ

بعضی از ولایت ایران که در طرف روم بود محافظت [illegible]

کرده [illegible] پس در [illegible] دو مرد همدانی از سرهنگان دارا زخم زده

[illegible] اسکندر [illegible] سر دارا را در کنار گرفته

[illegible] مشغول گردید [illegible]

دارا التماس نمود که قاتلان او را [illegible] بکشند و دختر او را بنکاح [illegible] پادشاهان [illegible]

ایران [illegible] اسکندر [illegible] در [illegible] وفات [illegible]

[illegible]

اسکندر بن داراب که او را اسکندر ذوالقرنین اصغر گویند اسکندر پسر فیلقوس [illegible]

سی سال [illegible] بعد از کشته شدن دارا تمامت ایران بلکه همه جهان را بحیطه تصرف در آورد

بسلطنت [illegible] مهمات [illegible] از ایران بروم [illegible]

عزیمت [illegible] هندی را [illegible] سال ربع مسکون را مسخر کرد [illegible]

ابنا ملوک [illegible] طوایف [illegible] شده [illegible]

که معلم او ارسطو [illegible] بود [illegible]

مجموع [illegible] قول [illegible]

[illegible] که بر ملک دیگر [illegible]

باعتقاد طایفه از حکمای یونان اسکندر ذوالقرنین [illegible]

که ذکر او در قران مجید شرف ورود یافته بالجمله بعد از چهارده سال [illegible]

هفتاد سال باعتقاد بعضی [illegible] سال سلطنت کرد در شهر زور وفات یافته [illegible]

مدفون است گویند سیصد سال عمر کرد

[illegible] اسکندریه [illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان اشکانیه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]

[illegible] نفر تا زمان اردشیر بابکان [illegible]
ایران پادشاهی کردند بعضی سیصد و چهل سال و بقولی سیصد و چهار سال گفته اند
[illegible] ملوک طوایف [illegible] لازم گردید [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اردشیر [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سال [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مدت سلطنت [illegible]

اول انطیخس رومی است [illegible] اسکندر [illegible] ملوک طوایف [illegible]
عراق بعضی از کرمان و فارس [illegible] لشکر کشیده
از کنار فرات [illegible] چند نفر [illegible] بعد از چهار سال
سلطنت اشک بن دارا کشته شد

دوم اشکانیان و ایشان دوازده نفر [illegible] مدت [illegible] سال حکومت کرده
[illegible] مدت سلطنت
[illegible]

اشک ابن دارا ابن داراب بن بهمن در زمان اسکندر پنهان بود بعد از وفات
اسکندر انطیخس رومی خروج کرده از ملوک طوایف استمداد نمود با یکدیگر پس از
انطیخس تصرف کرده شناعت نماید و ملوک طوایف او را مدد کرده انطیخس را
بکشت و ملوک طوایف بجهت بزرگی خاندان نام او را بالای نام خود می نوشتند
[illegible] کسی [illegible] دیگری [illegible] و در وقت [illegible] لشکر
[illegible] رسید او [illegible] تاج و تخت کیان نزد اشک بود بعد از [illegible]

... البطن قسطنطین قیصر روم قیصران را گرد ... بود ... او را منهزم
داد و بروم رفته از بیم اسک شهری محکم ساخت باسم خود مرسوم ساخت و آن قسطنطنیه است
که حالی بالاسلام مشهور است بها داد و اسک بعد از یازده سال ... از دنیا در گذشت

[illegible]

اسک ابن اسک بعد از پدر
پادشاه شد ... پدر
سلوک ... شد

سابور ابن اسک بعد از او پادشاه
شد بجنگ روم رفته خلقی بسیار
[illegible] امرا که ... را
[illegible] گرده است ... بعراق
عرب آورد

بهرام ابن شاپور بعد از پدر پادشاه
شد یازده سال سلطنت
کرد ... مدت

[illegible] ابن بهرام بعد از پدر پادشاه
شد ...

هرمز ابن ... بعد از پدر بمسند حکومت
نشست

[illegible] ابن بن ... بن بهرام بعد از
پدر پادشاه شد

[illegible]

طبقه [illegible]
تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
[illegible]
[illegible]

فیروز بن هرمز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد

قباد بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

اردوان بن بابکان بعد از پدر پادشاه شده بعد از سیزده سال در جنگ اشقانیان کشته شد

[illegible]

طبقه سیم اشقانیان [illegible]
ملک ایشان یکصد و پنجاه و شش سال است بقولی یکصد و [illegible] سال بقولی یکصد و پنجاه سال

مدت [illegible]

اردوان بن اشغ [illegible] مرکب اشقانیان بود جنگ کرده او را بکشت و با ملوک طوایف [illegible] شرط کرد که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] در حیات پدر پادشاه شد از انقراض حکومت کرد

[illegible]

بلاش بن اشغ بعد از برادر پادشاه شد

[illegible] برادر [illegible]

۲۶ گودرز بن بلاش که او را گودرز بزرگ
خوانند بعد از پدر پادشاه شد
دیگری یحیی [illegible] از بنی اسرائیل [illegible] داشت

سنه ۴۲

نرسی بن گودرز بعد از پدر پادشاه
شد [illegible] در زمین خراسان [illegible]
جانب [illegible] از [illegible]

سنه ۴۲

گودرز بن نرسی بعد از پدر پادشاه
شد مقدار [illegible] سلطنت

سنه ۴

[illegible] بعد از برادر پادشاه
شد [illegible] یازده سال
حکومت [illegible] بآخرت رسانید

اردوان بن نرسی بعد از برادر
پادشاه شد بعضی اورا پسر بن
نرسی نوشته اند بعضی [illegible]
طوایف است پس از سی سال
[illegible] در جنگ اردشیر بابکان کشته شد [illegible] دولت [illegible]

برادر

[illegible]

[illegible]

طبقهٔ [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

که ایشان را اکاسره خوانند ابتدا از ساسانیان [illegible]

سال بقولی چهار صد و ده سال دیگر [illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

ساسانیان [illegible]

[illegible]

اردشیر از نسل ساسانیان [illegible]

پادشاهی بود با عدل و داد و سخاوت [illegible] تخت و رای و سیاست [illegible]

چهار کناره که جهان را در تحت [illegible]

بود از اکثر ربع مسکون [illegible] و اورا [illegible]

اورا [illegible] اردشیر دختر [illegible] حامله بود وزیر اورا

نگاه کرده [illegible] و در حقه نهاده [illegible] بخزانه داد سپرده دختر را

پسری متولد شد وزیر اورا نام نهاد شاپور [illegible] چون شاپور [illegible] ساله

بود اردشیر را فرزندی آرزو [illegible] شد وزیر احوال نگاه داشتن دختر و تولد

فرزند [illegible] بعرض رسانید اردشیر [illegible] شاپور

ولیعهد خود کرد اردشیر مدت چهل سال سلطنت کرده [illegible] بنا کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

شاپور بن اردشیر بعد از پدر پادشاه شد و امثال پدر انتساب بی خود
با عیان و ارکان و رعایا و جمهور خلایق حسن سلوک نموده و مردم
بطوع و رغبت قلادهٔ انقیاد او را بگردن گرفته قیصر روم در نصیبین که سرحد
شام است ساکن بود با شاپور عزم مخالفت کرده شاپور
لشکر بجانب او کشیده قیصر بروم رفت تا استعداد و سپاه
کند شاپور نصیبین و دیگر قرای این ولایت را تسخیر کرد اهل قسطنطنیه از شاپور
اندیشناک شده خراج بر ذمت خود گرفته بالجمله شاپور بر اکثر ممالک
استیلا یافت و عمارات بسیار ساخته است از جمله نیشاپور را
که شاپور بن بابک بنا کرده اسکندر خراب کرده که در نسخی که در صورت
آن شهر است نوشته‌اند و صورت شاپور را در سنگ تراشیده
شکل ستونی در میان شهر ایستاده

شاپورآباد نزدیک فارس — مستقر مدت سلطنت

نیشابور که طهماسب بنا کرده
اسکندر خراب کرده بود — تمام

هرمز [illegible]

هرمز ابن شاپور در ایام سلطنت پدر
حاکم سیستان و خراسان بود و علما
نزد پدر شکایت کردند که هوای مخالفت
دارد هرمز مطلع شد و قطع دست خود نموده
بی‌گناهی نمود چه در آن زمان معیوبان را
بسلطنت بر نمی‌داشتند چون این خبر بهرمز
شاپور رسید از تاسف بسیار
بهرمز پیغام داد که اگر اعضای خود را
ریزه کنی که کسی جز تو ولیعهد نخواهد
بعد از پدر بحکم وصیت پدر پادشاه
شد پادشاهی دانا و دلیر و قوی دل بود
همت بر رسوم عدل و انصاف نهاد [illegible]
[illegible]

بهرام ابن هرمز ولیعهد از پدر پادشاه شد
بغایت نیکو سیرت بود چون پدرش او را
بسیار دوست میداشت با اسم خودش [illegible]
[illegible]

بهرام ابن هرمز ولیعهد پدر بود و [illegible]
بسیار با وقار و بزرگ همت بود [illegible]
نیکو نهاد و در عهد او مانی [illegible] خروج
[illegible]
[illegible]
بهرام گور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عرض کردند
[illegible]
بردن مانی را در زمان بهرام ثانی میدانند

بهرام ابن بهرام ابن بهرام بهرام ولیعهد از پدر
پادشاه و او را سیستان شاه بهرام و بهرام میان
و بهرام ثالث نیز گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]

بهرام در بدن انسان چون مرغ در قفس
محبوس است و مانند مرغ همواره طالب
نجات است بهرام از او پرسید که آن
سخن از تو است کهف گفت پس بهرام
دیر صورت مرکب پیش تو بهتر از حیات
است کهف گفت بهرام

درس بن بهرام [illegible]
شد سش خلق [illegible]
خلایق دور ماند [illegible]
[illegible]

[illegible]

بستعلاج نموده مؤبد مؤبدان کهف اگر همه
اتفاق نمایند من او را باستعلاج در آورم
همه قبول نمودند مؤبد کهف فردا بدر
خانه او نزد او آمد و نزد شیر ایران ماند
بهرام چون گرسنه شد مؤبد مؤبدان نیز
[illegible] زبان بنصیحت گشود و بهرام
[illegible] کرد که من بعد از این مردم
[illegible]

ورزبن برسی بعد از پدر پادشاه شد
[illegible] مال بغیری از رش [illegible] بود اول
پادشاهی که از کامره [illegible]
مظالم است اول او بود چون [illegible]
در سلطنت [illegible] را جمع کرد [illegible]
گفت مال ایشان را [illegible]
[illegible] کنند تا سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] داد رعیت از آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

۳۳ هزوان کتف خوانند در بیست و شش سالگی که جد دو شاپور قیصر را
بگرفت و بایران آمده خرابیهای بسیاری نموده از شاپور به ساحت
گیران جنگ خود را نیز خلاص کرده بایران آمده و سپاه کشیده
بجنگ قیصر رفت او را بگرفت و چندان نگاه داشت که خرابیها را که قیصر کرده بود
او بگرفت آباد ان ساخت با اینکه شاپور بادشاهی بود لیکن
عالیقدر و [illegible] قزوین را در ماه ایار [illegible]
ثلث [illegible] اسکندر [illegible] خود را ساخت چنانکه
چهارصد سال [illegible] بنای قزوین [illegible]
آثارات او از این قرار است

شهرستان دوانتون [illegible] سلطنت
محله ایست در قزوین
و باغی شاپوران نام
صدق شاپور که از آ [illegible] عمارت نیشابور
اسپرین میگویند در شادروان
بنای [illegible]
آثار از اقلیم چهارم [illegible]
که لهراسب گشتاسب
ساخته بود نجد معمار

[illegible]

[illegible]

دوران کناف برادر چون شاپور در گذشت

از او به پسر ماند کودک یک ساله شاپور بزرگ

[illegible] ایشان را

[illegible]

سپاهی و رعیت را استمالت [illegible]

استقلال دست [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

بر تخت نشاندند و بعضی از مورخان

گویند چون [illegible]

کرد ملقب شد [illegible]

چون شاپور به مردی

رسید ملک را در سلم

داشت والسلام

[illegible] شاپور [illegible] پدر چون

پادشاه شد [illegible]

اطاعت نمود [illegible]

سرکشان ملک را در [illegible]

اطاعت در آورده [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] بر عرب

زمینهای [illegible] را کنده و [illegible]

[illegible] آمد و پریشان

شده و بمرد

بهرام ابن شاپور چون در زمان
پدر و برادر حاکم کرمان بود
بسبب کرمانشاه شد بعبارت
نیکو جمال و پاکیزه اعتقاد
بود بعد از سیزده سال بقولی
یازده سال سپاهی
هجوم آورده در خیمه های عام تیر
بر [illegible] زدند تیر و از بینا
درگذشت [illegible]

یزدجرد ابن بهرام اثیم که او را بزه
جر گویند یعنی دوزده
گناه بعضی او را برادر بهرام
گفته اند قبل از سلطنت بدانش
شهره و محاسن اخلاق اشتهار
داشت چون پادشاه شد حوان
[illegible] رعیت و علما را استخفاف
نمود و سپاه و رعیت را اهانت
بسیار نمود و کار سپاهیان
او ... بعد او پادشاهان
بیست آورده اند اما حمزه اصفهانی
و بعضی از مورخین نوشته اند

کمعا م

۱۰ .[illegible]

[illegible]

بیان [illegible]

نزد گروهی کار [illegible] چون [illegible] بر [illegible] کار [illegible]

[illegible] از [illegible] در [illegible] شد [illegible] که او را

[illegible] چون [illegible] شده [illegible] از [illegible] گشته

چون [illegible] که [illegible] از [illegible] بر [illegible]

[illegible] کرد [illegible] دختر [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] چون [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] دادند [illegible] کسی [illegible]

[illegible] بالجمله [illegible] گردید [illegible]

[illegible] درگذشت [illegible] دوستی [illegible]

[illegible] کسی [illegible] [illegible]

[illegible]

بهرام ابن یزدگرد بزه‌گر ارکان دولت بسبب ظلم پدرش پادشاهی
را بخسرو نامی از عرب دادند بهرام بمدد منذر عرب بحرب ایشان آمد قرار دادند
که تاج را میان دو شیر گرسنه نهند هرکه بردارد پادشاه باشد بهرام تاج را برداشته
و منذر بن نعمان را از خواص [illegible] بعرب [illegible] ساحت سپاه
را [illegible] کرده شکار گور [illegible] کردی لهذا بهرام گورش خواندندی
همواره بشکار [illegible] سیم اندام مشغول بودی
اهل کشور [illegible] کرده تا [illegible] مشغول و مابقی بعیش پرداختند
خاقان چین [illegible] با سیصد هزار لشکر بر بهرام لشکر
کرده بعد از [illegible] رفته مردم گمان فرار کرده
خاقان از [illegible] شده [illegible]
اندر جنت بهرام از [illegible] راه گردانیده بخوارزم رفته بمرو رسیده شبی بکبار
معسکر خاقان آمده هزار نفر را [illegible] کرده تا از چهار طرف شبیخون بردند
و خود بسراپرده خاقان رفته او را با اولاد او بکشت و خزانه را بدست آورده آنچه
ترکان از رعایا گرفته بودند باز داد و تتمه را بلشکر خود تقسیم کرده حربیه ایرانیان
که بخاقان نامه نوشته بودند بخشید قیصر روم [illegible] باج شده مملکت را به برادر
خود نرسی سپرده بهندوستان رفت [illegible]
[illegible] رسیده دختر [illegible] ملک هند را بنکاح آورده [illegible] ده هزار [illegible]

[illegible]

عیب بهرام آن آورده که بعشرت مشغول شده [illegible] از شکار [illegible] ۴۲

بود شد و بر بامات رفته در خانه رعایا بر رسم مهمانی فرود آمدی و [illegible]

دهی دختران رعایا که در خانه میزبان دیدی نگاه کرده بحرم فرستادی تا [illegible]

دویست دختر در حرم او جمع شده و شدت اختراع او بجایی رسیده

تا انتقال او [illegible] با نیکوکاران دوست [illegible] امور [illegible]

مفوض داشت وزیر با پادشاه [illegible] و بهرام [illegible]

رفته بر در خیمه رسید دید یکی [illegible] دیگر سبب آن [illegible]

گفت این سگ [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] بهرام متأثر شده [illegible]

شده [illegible] سیاست فرموده [illegible]

دور برده بودند بر هم نهاد و بعد از [illegible] سال سلطنت [illegible]

رفته اسب از عقب گوری تاخته در اثنای تاختن با اسب بجای [illegible]

[illegible] لشکریان بر سر چاه آمده [illegible]

و بهرام را [illegible] و بهرام [illegible] بر سر چاه [illegible]

[illegible] از خاک و گل بر سر آن چاه بر آورده که یکبار [illegible]

[illegible] از بهرام [illegible]

یزدجرد ابن بهرام بعد از پدر پادشاه
شد در حسن کردار خود پسندیده و حسن
اخلاق و محامد صفات یگانه روزگار
بود و بعد از او یزدجرد [illegible] هجده
سال حکومت کرد

۲۷ [illegible]

فیروز ابن یزدجرد بعد [illegible]
پادشاه شد سیرتی پسندیده
داشت و خاطر بر ضابطه اخلاق [illegible] گماشت
در ایام او هفت سال متوالی در [illegible]
سحاب [illegible] زمین نابت کسی ندیده حکم
کرد [illegible] تا هر کسی که [illegible]
[illegible] خزانه خود [illegible] مستولیان [illegible]
و فرمود [illegible] در شهری یا قریه

هرمز ابن یزدجرد بعد از پدر پادشاه
شد چون [illegible] یزدجرد در مرض [illegible]
هرمز را که پسر کوچکتر بود ولیعهد کرده
لاجرم هرمز پادشاه شد و فیروز
که برادر مهتر او در عهد پدر حاکم سیستان
[illegible] و [illegible] ختلان [illegible]
[illegible] با برادر جنگ کرده او را
اسیر نموده بسلطنت نشست

بلاش ابن فیروز بعد از پدر پادشاه شد
چون فیروز در زمان توجه و عزیمت
محاربه خوشنواز مملکت را ببرادر خود [illegible]
چون [illegible] فیروز [illegible] رسید
[illegible] بحرکت [illegible]
خوشنواز [illegible]
[illegible] خوشنواز [illegible]
[illegible] قبول نموده [illegible]

باو

با وجود از خانه ... پس از ... سی دو ... با ... ششم ... بر ...

لشکر ... و ... نهاد ... و قضای ... ازو ...

چون ... کسی ... ازو ... و ...

رحمت ... شده ... زیاده سال

از سلطنت او گذشت ...

سال ... پسر ... پادشاه ...

... مدت ... سال

قباد ابن فیروز بعد از برادرش بلاش ... از ... قباد

نیشابور رفته دختر دهقانی را ... خواسته ...

بترکستان رفته از خاقان استمداد طلب ... لشکر ... داده روی بجانب

بلاش نهاد و بعد از ... نیشابور ... پسری ... آمده بایران آمده

بر سریر سلطنت مدت شصت و چهار سال با استقلال تمام سلطنت کرده

بقول صاحب زینت المجالس چهل سال با کسری انوشیروان را ولیعهد خود

کرده بعبادت مشغول شده در زمان مزدک ظهور و دعوی پیغمبری کرده

مال و زن را همه مشترک کرده ... امرا و اعیان دولت بر قباد بشوریده برادر

جاماسب را پادشاه کردند باز ... پادشاه شده ... مزدک نشست

بیاری انوشیروان ... شده

انوشیروان ابن قباد او را انوشیروان عادل میخوانند [illegible] پادشاهی که بعد از قباد بنشست ۲۳

نهاد و ابواب عدل و داد بر روی عالمیان بگشاد و جهان را از غبار ظلم

پاک گردانید اول کسی که از اهل فساد در دست قتل مزدک [illegible] بود و مزدکیان [illegible]

مجلس حضور در آورده گفت چنین پیش از خلافت [illegible] یکی آنکه نعمان که

حاکم عراق بود بجهت آنکه کیش مزدک پذیرفته بود پدرم او را معزول کرده بود باز

او را حاکم سازم [illegible] را از او [illegible] پس مزدک گفت که

همه خلق [illegible] انوشیروان گفت ای سگ [illegible] بوده

فی الفور [illegible] مشرق [illegible]

انوشیروان [illegible] هشتاد هزار نفر را [illegible]

پس عزم روم کرد [illegible] پس به ماوراءالنهر رفته با خاقان

صلح نمود و چون مدت [illegible] سال از سلطنت او گذشت عمارت عالم چنان معمور شد که

هرچند خرابه جستند نیافتند و پیوسته در بارگاه چهار کرسی زرین بود یکی برای فغفور

دیگری برای قیصر دیگری برای خاقان چین دیگری برای ملک قبچاق جناب پیغمبر آخر

الزمان حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه در زمان او متولد شد

آن روز آتشکده فارس افسرده و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان کسری فرو

ریخت با جمله انوشیروان مدت چهل و هشت سال پادشاهی کرده برحمت ایزدی پیوست

[illegible] مدت سلطنت [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible]

هرمز بن نوشیروان بعد از پدر پادشاه
شد [illegible]
[illegible] شده [illegible]
زمانی سیزده هزار [illegible] دولت [illegible]
بود و پادشاهان [illegible]
پادشاه [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] لشکر کشیده [illegible]
بازگشت شد و بهرام چوبین را بجنگ
ترکستان فرستاد و بهرام غالب آ[مد]
پادشاه ترکستان را بکشت [illegible]
لایق بود تصرف نمود و هرمز را [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] جهت او فرستاد چون بهرام
[illegible] شده باقی سرداران

بهرام چوبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر خود بسته پادشاه شد
[illegible]
[illegible] پادشاه شد
خسرو پرویز پسر هرمز با او محاربه
کرده منهزم شد و بهرام بر ملک
مستولی شد و پرویز بجانب روم رفته
دختر قیصر را بحباله نکاح
در آورده بمدد قیصر بایران
آمده بهرام چوبین بخراسان
گریخت پرویز کسی را بطلب
او روانه کرد تا او را همان جا بکشت

[illegible]

خسرو پرویز این همه [illegible] پادشاه شد و [illegible] ان [illegible]
اگرچه حاصل ان بود [illegible] ایشان بر حرام تعلق یافت بعضی [illegible]
برای خوب [illegible] مجلس وحشی دلبران و قوه [illegible] که براورد [illegible]
هیچ پادشاهی را نبود و پانزده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار و سه هزار [illegible]
و نهصد هزار [illegible] و [illegible] و دولت حجره کرد ان [illegible]
و هزار سقای با [illegible] فرش ان که [illegible]
[illegible] حوض [illegible] اب [illegible] شدی و [illegible]
که باد [illegible] محبوب [illegible]
که بر [illegible] مرصع بجواهر [illegible]
به [illegible] هر کاه [illegible]
بر سر او بودی [illegible] که در مدت [illegible] سال
سی نفر استاد زرگر که هر یک پنجاه نفر شاگرد داشت در ان
کرده بودند و یکصد و چهار هزار میخ نقره در اطراف ان بکار برده
شکل کره زمین و صورت اقالیم و دوازده برج و کواکب
سیاره و ثوابت نقش کرده بودند بر مثال شیر [illegible]
او را ان طاق برآورده و طلسمی ساخته بودند [illegible] در [illegible]
و ان ترتیب که هر گاه یک ساعت شدی ان گوی [illegible]

دال

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

فارسی و تازی و دیگر چهار دست [illegible] داشت که در زمان [illegible]

از خسرو پرویز گذشت مناسب [illegible] میکردند تا در ایام عمر خطاب [illegible]

مسلمانان شده غنیمت نمودند [illegible] حضرت علی علیه السلام

در بهشت [illegible] مثقال [illegible] دیگر او را [illegible] از گنج [illegible]

[illegible] زمین [illegible] مرصع داشت [illegible] هجده سال از سلطنت

او گذشت حضرت خاتم الانبیاء [illegible] شده [illegible] نوشته

پادشاهش [illegible] نامه حضرت را پاره کرده [illegible] حضرت [illegible] پسرش

شکمش را درید [illegible]

او را [illegible] گرفته پسرش [illegible] پادشاه [illegible] اول [illegible]

وفات او در سال [illegible]

قصه شیرین [illegible] فرهاد [illegible] سلطنت [illegible] بوده

[illegible]

شیرویه [illegible]

شیرویه این خسرو پرویز [illegible] | [illegible] برادر [illegible]

پادشاه شده [illegible] برادر خود را [illegible] | در یکسال [illegible] پادشاه خسرو پرویز

گشت و طمع در [illegible] شیرین کرده | [illegible] پادشاه [illegible] گرفته [illegible]

شیرین گفت [illegible] | [illegible] بود [illegible]

مدت شیرویه ... که ... پسر پرویز
رسانید و مرا خواست ...
بزرگ است فرخسرو پرویز ...
قبول کرده شیرین زن پدر
خسرو در قفس قدری زهر که همراه داشت
در شیشه ...
درست نشد ... دولت شیرویه ...
در خزانه ... که در میان ...
بود که ... ماه ...
چون شیرویه به جهان ...
گویند ... جان داد
... ماه

... ... که ... بیند
... یکی از ... ماند
... شد ... بود
... است

ابن شیرویه ...

شهریراز او امیری بود از امرای پرویز
در عالم ... بعد از فوت شیرویه پادشاه
شد ... جمعی از امرا ... ایشان ...
چه او از خاندان سلطنت نبود ... شهر
برون آمده بود ... که ...

پوران دخت دختر پرویز ...
پرویز از اولاد ذکور نماند او را پادشاه
کردند ... امور مملکت ضایع شده
گویند بعد از یکسال و چهار ماه سلطنت ...
... شهر ... او را
... رسانید

... از

[illegible]

[illegible]

خواهر امیر پادشاه لشکر چون رفت
که با او عشق بازی نماید او را بجلوت راه
داده بقتل او داد جهان پدر را
باو هم آزرمی نمود و بعد از چهار ماه
[illegible]

[illegible]

که معاصر پرویز بود و بعد از چهار گشته شدن
خواهر [illegible] آزرمی دخت پادشاه
شد و سلطنت او را بشیر [illegible] سلطنت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
او را [illegible] بر تخت نشاند
[illegible]

[illegible]

یزدجرد ابن شهریار بن [illegible] پرویز
عجم است چون شیرویه برادران خود را
بجهت استقرار بعدم هلاک گشت یزدجرد
با [illegible] فارس که [illegible] شد
دار الملک [illegible] چون [illegible]
کسی [illegible] او را [illegible] فارس [illegible]

[illegible]

[illegible]

عرب [illegible] ایشان با ایران [illegible] اسامی ایشان [illegible]

و شرح بعضی که از احوال ایشان چون بعضی در عراق عرب و شام و یمن سلطنت [illegible]

لازم بود لهذا این فصل [illegible] اسامی ایشان [illegible] ایشان [illegible] طبقه اند و هر

سلطنت [illegible]

طبقه [illegible] سلطنت

[illegible]

اول [illegible] عراق و عرب [illegible]

[illegible]

مالک بن فهم [illegible]

[illegible]

نزول نموده برادر قوم از دهان [illegible]

بر [illegible] و عنقه [illegible] نمود و از سبب [illegible]

رسیده گویند شبی [illegible] گردش

از خانه بیرون [illegible] نامی ناوک

تیری برادر زده هلاک شد

تمام

جذیمة بن مالک [illegible]

[illegible]

شد [illegible]

اکثر [illegible]

نمود [illegible]

افتاد [illegible]

[illegible] عمرو بن [illegible]

تمام

[illegible]

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

عمرو بن عدی [illegible]

نصر بود و در [illegible] در [illegible] جمال

و حسن [illegible] و در مملکت [illegible]

خود [illegible] شد [illegible]

نادم شده [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

پسری [illegible] عمرو نام [illegible]

[illegible] امیر کرده [illegible]

پادشاهی است که در عراق [illegible]

[illegible] عادل [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible]

امرؤ القیس بن عمرو بن عدی بعد

از پدر در شهر ایران [illegible] شد در

عدل و داد کوشیده عموم خلایق

از پادشاه شاکر و راضی بودند

[illegible]

نعمان الاعور

[illegible]

منذر بن نعمان بعد از پدر فرمان

فرما شد و [illegible] در ایام

او کمال آبادانی بهم رسانید چه بهرام

گور [illegible] خراج آن مملکت

را [illegible] در [illegible]

منذر [illegible] تمام [illegible] فرموده

[illegible]

[illegible]

منذر بن نعمان بجای پدر نشست و [illegible] سلطنت یافت و بعد از [illegible]
بیست سال پادشاهی [illegible] درگذشت

نعمان بن منذر [illegible] چون [illegible]
[illegible] مدت هشت سال [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible]
درگذشت

[illegible]

نعمان ابن اسود ابن [illegible]
[illegible] چهار سال بدولت
[illegible] درگذشت

[illegible]

علقمه بن [illegible] چون سبب [illegible]
[illegible] اسود [illegible] بران
سپاه او را بسلطنت برداشتند
مدت پنج سال سلطنت کرد

[illegible]

امرء القیس بن [illegible] بعد از پدر [illegible]
بود [illegible] سلطنت [illegible] مدت
[illegible] سال [illegible] نموده در
گذشت

[illegible]

منذر ماء السماء ابن امرء القیس قائم
مقام پدر شد چون مادرش
صاحب جمال بود ملقب بماء السماء شد
معاصر قباد و نوشیروان بود
خراج گذار ایشان بود
بعد از سی و دو سال سلطنت درگذشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوازی در اداره هر ساله خراجی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دستشیروان بود چهار سال

[illegible]

از لشکر این خود کشته شد

له کلام

[illegible]

سلطنت رسید [illegible]

[illegible] گرده [illegible] گذشت

[illegible]

بعد از هرمز سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرد [illegible]

له کلام

[illegible]

[illegible] خسرو

پرویز [illegible]

آن ولایت را بایاس داد

[illegible]

ایاس بن قبیصه الطائی بعد از [illegible]

[illegible] نعمان بن منذر [illegible] خسرو

پرویز سلطنت [illegible]

سال [illegible] گذشت

[illegible]

زاد ابن ماهیان بعد از پدر [illegible]
امور جهانبانی گردید و مدت [illegible]
سال پادشاهی درگذشت

[illegible] بن نعمان بعد از پدر [illegible]
سال که ملک او در تصرف
خسرو پرویز بود در دولت [illegible]
صاحب [illegible] و [illegible] شده [illegible]
ماه در جنگ بدست سپاه کشته
شد

[illegible]

در ایام [illegible] ولایت شام [illegible] فرمان [illegible] بودند [illegible] از احوال ایشان
در زمان [illegible] شده بود بعضی از ایشان
در ولایت شام افتاد [illegible] ایشان [illegible] نزول نمودند
و به جهت ایشان [illegible] که در شام [illegible] حکمرانی میکرد
[illegible] پادشاه [illegible] شام [illegible]
[illegible] ابن [illegible] غالب شده و مملکت را تصرف نمودند و [illegible]
ابن عمرو [illegible] گرفته تا آنکه [illegible] ایشان سی و یک نفر بودند مدت ملک ایشان
پانصد و سی و هشت سال و [illegible] ماه است بطریقی که مذکور است

[illegible]

[illegible] بن عمرو بن [illegible] مملکت شام
با استقلال تمام سلطنت کرد

[illegible] شام [illegible]
فرمان فرمائی [illegible]

[illegible]

کرد با قیصر روم مصالحه نمود و مدت
چهل و چهار سال و سه ماه بکامرانی تمام سلطنت
کرد [illegible]

ثعلبه ابن عمرو بعد از پدر بسلطنت نشست
و مدت هفده سال فرمان فرمائی کرد
و با اهل غزت [illegible]

تمام

حارث ابن ثعلبه بجای پدر نشست
او نیز خراج که از قیصر بود ادا [illegible] مدت بیست
سال [illegible] سلطنت کرد

تمام

جبله ابن حارث بجای پدر نشست
خراج که از قیصر داشت و مدت
ده سال سلطنت کرد

[illegible]
شد و مدت ده سال سلطنت
کرد تمام

منذر الاکبر ابن حارث بعد از پدر
بسلطنت رسید خلایق از او خرد
خوشنود [illegible] از باده [illegible]
سلطنت کرد تمام

نعمان ابن حارث [illegible]
پادشاه و با قیصر روم صلح نمود خراج [illegible]
کرد و پانزده سال [illegible] سلطنت
درگذشت تمام

منذر الاصغر ابن حارث قائم مقام
[illegible] شد و خراج که از قیصر روم [illegible]
سیزده سال حکومت کرد تمام

جبله ابن حارث بعد از برادر [illegible]
شد مدت سی و چهار سال [illegible]
باقتدار کرد تمام

۲۹۲ [illegible] ابن [illegible] برادر فرمانفرما [illegible]
بعد از سه سال سلطنت بجهان [illegible]
[illegible] شتافت

[illegible]

[illegible] الاصغر ابن منذر [illegible]
سرحلقه [illegible] [illegible]
[illegible] شد

[illegible]

نعمان ابن [illegible]
[illegible] مدت هفده سال [illegible]
کرده [illegible]

حارث ابن اسود بجای برادر نشست
بیست و دو سال و [illegible] ماه بدولت و اقبال
حکمرانید [illegible]

منذر ابن نعمان بعد از پدر
بسلطنت رسیده نوزده سال سلطنت کرد
[illegible]

عمرو بن حارث بعد از برادر [illegible]
تخت [illegible] هشت [illegible]
دو ماه سلطنت کرد [illegible]
شتافت [illegible]

نعمان الاعور ابن منذر [illegible]
مقام برادر شده و بعد از یکسال فرما
نفرمائی درگذشت

[illegible]

نعمان ابن اسود ابن حارث [illegible]
[illegible] سال بشوکت تمام و دولت [illegible]
کام پادشاهی کرده [illegible]

نعمان ابن حارث قائم مقام پدر
شد و مدت هفده سال سلطنت کرد
[illegible]

عمرو ابن نعمان بجای برادر [illegible]
نشست سیزده سال و [illegible] ماه [illegible]
کرد [illegible]

بجر

... پادشاهان ...

از ... [illegible]

... [illegible]

... عرب

... ابن نعمان ابن حارث بجای برادر پادشاه شد مدت ... سال	حارث ابن ... بجای عم ... شد مدت ... سال
جبله ابن ... بجای پدر بر مسند حکومت نشست مدت ... سال	حارث ابن جبله که او را حارث ابن ابی شمر گویند بعد از پدر ... مدت ... سال
نعمان ابن حارث که مسمی ... الملقب ... است مدت ... سال	... ابن حارث ... تا ... بعد از ... پادشاه شد مدت ... سال
منذر بن ... قایم مقام برادر ... مدت ... سال	... [illegible] مدت ... سال
منذر ابن جبله بعد از برادر پادشاه شد مدت ... سال	جبله بن حارث قایم مقام عم شد مدت ... سال
جبلة ابن ایهم بعد از جبلة ابن حارث فرمان فرما شد او ... غسانیان است ...	... [illegible]

اول ... [illegible] ... غسانیان ... [illegible]

ابرهه بن حارث بجای پدر نشست
مغرب را بتصرف در آورد و در راه
منارها ساخت تا دنوقه آمد و شد
نمایند و راه را گم نکنند ماست ؟

ردی الاذعار این ابرهه نا بمقام
برادر نشد لشکر بمغرب کشید
بسیار اسیر گرفت و بهمین او ذو الذعر
الذی؟ ... ... ارقه شده
بود

جلاد ابن سر ... ...
فرمان فرما شد بلقیس زن
حضرت سلیمان ۴ دختر اوست

ابا کرب بن تبر ادیاب بن افریقیش
چون رعشه داشت به مرض ملقب شد
ولایت ما وراء النهر را بگرفت و شهر
سمرقند را خراب کرد ... ما ثبت ...

رقه نفش بن ابرهه بجای پدر نشست
عایله شوکت حشمت بود
در بلاد مغرب از جاهای او ...

حارث بن ابرهه امر سلطنت را بانجام
نام در داشت لا جرم ملوک یمن
تابع حکم او شدند بنام خود شهری
بنیا کرده حارثه نام و مدت
سال سلطنت کرد

... بنت جدا وله بعهد سلیمان
۴ ... پیش از ... حضرت سلیمان
۴ مدت بیست سال سلطنت کرد

ابرها لاسب بن ... قائم مقام پدر
شد و مدت پنج سال دیگر
فرمان فرمائی نمود

ان

فهرست [illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible]

[illegible] ملوک [illegible]

مرثد بن ابو مالک [illegible] از [illegible] تا [illegible] معاصر بهمن اسفندیار بود [illegible]

ملک ابی کرب بن [illegible] بعد از برادر بسلطنت رسید و [illegible] سال سلطنت کرد

حسان بن [illegible] بعد از پدر [illegible] [illegible] پدر را کشت [illegible] شوریده او را بکشتند

عبد کلال ابن مثوب بعد از مرثد [illegible] [illegible] در آمد [illegible] دین [illegible] پنهان میداشت

ذو حسان بن [illegible] معاصر دارا ابن داراب و اسکندر بوده

ابو کرب اسعد بن [illegible] [illegible] بعد از [illegible] [illegible] بود و [illegible] حسان را پادشاه کردند

حسن [illegible] برادر [illegible] [illegible] بود

مرثد بن [illegible] بن حسان پس از عبد کلال حاکم شد و خانه کعبه را جامه پوشانید [illegible] که در مدینه بودند مسکن داشتند

ابرهه بن حارث بجای پدر نشست
مغرب را بتصرف در آورد و ده
منار ساخت ... [illegible] اندر شده
نامید در اینجا کم [illegible] ... سال

ذی الاذعار ... [illegible] بجای ... مقام
برادر ... [illegible] ...
... [illegible] کرد و ... آورد ...
[illegible]
بود ... سال

[illegible] بن ... [illegible]
فرمان فرما شد و بلقیس زن
حضرت سلیمان ... دختر اوست
... سال

ابوبکر ... بن ... [illegible]
چون رعشه داشت به مرتعش ملقب شد
ولایت ما وراء النهر را بگرفت و شهر
سمرقند را خراب کرد ... [illegible]

زرقه ... بن ابرهه بجای پدر نشست
عایله شوکت صاحب حشمت بوده
ولایت مغرب از بناهای اوست
... سال

حارث بن ... در امور سلطنت ...
تمام ... [illegible] ملک یمن
بعد او را بتابع ... [illegible] بنام ...
... کرده حارثه نام و مدت ... بیست
سال سلطنت کرد ... سال

بلقیس بنت ... که بعقد سلیمان
در آمده ... [illegible] حضرت سلیمان
مدت بیست سال سلطنت کرد
... سال

ابرهه ... بن ... قائم مقام پدر
شد و مدت پنج سال دیگر
فرمان فرمائی نمود
... سال

تاریخ پادشاهان حمیر [illegible] شده

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بن ابو مالک که او را [illegible] تا [illegible] اسفندیار بود

[illegible]

[illegible] ابو کرب بن [illegible] از پدر در سلطنت رسید و سی [illegible] سال سلطنت کرد

[illegible]

حسان بن [illegible] بعد [illegible] نشسته [illegible] پدر [illegible] شورید و او را بکشتند

عبد کلال بن مثوب بعد از عمرو [illegible] فرمان [illegible] موسی در آمد و از بیم زوال [illegible] دین خود پنهان میداشت

[illegible]

روحسان بن [illegible] بعا [illegible] [illegible]

[illegible]

ابو کرب اسعد بن [illegible] نشست [illegible] چون [illegible] بود او را کشتند پسرش حسان را پادشاه کردند

[illegible] برادر [illegible] بود

[illegible] بن حسان پس از [illegible] حاکم شد و خانه کعبه را [illegible] پوشانید [illegible] که در مدینه بودند مسکن داشتند

[illegible]

منصور

... ابن ... بعد از ربیع الاخر ...
پنج سال حکمرانی کرد ...
... ملک از ... اسلام ...
[illegible]

ولیعهد ... [illegible] ...
سی و هفت سال بدولت گذرانید

[illegible]

حاکم ابن ... بعد قائم مقام پدر شد و
مدت پانزده سال بعزت ...
حکمرانی گذرانید

[illegible]

هوشنگ بعد از ... زمانه ... شد و او از
... ملک بود ... در ... حاضر
ساخت ... بعزت ... او را ... گشت

[illegible]

مرزبان بعد ... از ...
اصفهانی ... شیخ الاسلام بود
... دید که در ... ظهور ...
... ظاهر شد

[illegible]

ابو ... ابن ... که بعد از ...
رسید با عدم خلایق با احسان و ...
... بانی ملک کرد

[illegible]

حال بن عمر بعد از ... حاکم گشت

[illegible]

دو ... بعد از کشتن ...
و باستقلال تمام حکمرانی کرد ...
... آمده ... شد با سپاه
... منهزم شد و ...
غرق شد

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

[illegible] پس از او [illegible]

[illegible] چند [illegible]

[illegible]

[illegible] پس از او [illegible]

[illegible] برگشت [illegible]

او را چند بر دست [illegible]

[illegible]

[illegible] انگشت [illegible]

سوگند یاد نمود که تا خون [illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

و او را [illegible] کرده خود [illegible]

تا نجواشی فرستاد بر خاک [illegible]

بیرون رفت [illegible]

[illegible]

[illegible] داشت [illegible]

[illegible] پریشان [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه شد سیف ذوالیزن

[illegible] لشکر کرده

[illegible] او را [illegible]

[illegible]

سیف ذوالیزن [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] انگشت [illegible]

[illegible] که در [illegible]

او را حاصل شده بود پادشاه ایشان

[illegible] بعد از [illegible] سال [illegible]

[illegible] کسی [illegible]

غلطی

۹۹ [illegible] که ثبت [illegible] ایام سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

خانم [illegible] دختری اکبر [illegible]

[illegible]

از ابتدای [illegible] الی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

۱۰

قاچار بوده است

انشهک یافته انه

انده بوده انه

حضرت ... ابن عبد المطلب ابن هاشم
ابن عبد مناف ابن قصی ابن کلاب ابن مره ابن کعب ابن لؤی
ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن مدرکه ابن الیاس
ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن عمرو ابن الیسع لعرب ابن
نبت ابن خواجه قید ازاین اسمعیل و مسیح است والده آنحضرت آمنه بنت
وهب است مولود مبارکش روز دوشنبه بقولی در روز جمعه دوازدهم شهر
ربیع الاول پیش از طلوع آفتاب در مکه معظمه در زمان انوشیروان
عادل دایه را حلیمه از طایفه بنی سعد و آنحضرت متولد شده بود

حکیم الله

[illegible] در مدینه گذشت [illegible] عبد المطلب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] دوازده سالگی به تجارت با ابو طالب [illegible]

[illegible] سال شرف وحی مشرف شد

[illegible] کرده [illegible] آنحضرت دو شوهر کرده

[illegible] از آنحضرت سه پسر

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible] حضرت [illegible]

دیگر [illegible] قرآن مجید [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سال [illegible] سال [illegible] سال

[illegible] و در بعضی [illegible]

بوده اند و بعضی [illegible] سال اول [illegible] رمضان

حمزه بن عبد المطلب [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] حمزه [illegible]

[illegible] شوال [illegible] عکرمه بن ابی جهل [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

۱۲۰ [illegible]

... بقولی در ماه ربیع [illegible] سال و بقول صاحب تواریخ در روز

جمعه هفدهم شهر رمضان سال دوم بود و حضرت سعید بن [illegible]

بقولی سعید و بیرون [illegible] فرستاد که مقدم ایشان [illegible] بود و [illegible]

ناکس [illegible] لشکر اسلام چهار [illegible] بود [illegible]

پیش بود و سال دوم ابوبکر علیه اللعنه [illegible] السلام

را خویشی [illegible] [illegible] عمر خطاب [illegible]

قریش [illegible] کرده [illegible] پس حضرت [illegible]

[illegible] و غزوه [illegible] در این سال بود بقولی صاحب التواریخ

در [illegible] شوال [illegible] سال [illegible] و فتح شد سال سیم [illegible]

[illegible] که [illegible] خواسته سال [illegible]

غارت [illegible] که از غزوه احزاب که [illegible]

کشته شدن عمرو بن عبدود بر دست [illegible] در این سال [illegible]

چهارم [illegible] حضرت [illegible] که قوم [illegible]

[illegible] حضرت شش کس از صحابه فرستاد ایشان را [illegible]

[illegible] سال [illegible] سال چهارم [illegible] و [illegible]

[illegible] که جمیع [illegible] اکر [illegible] الوقایع

خواستند جمع شده حضرت [illegible] ایشان کرده [illegible]

ذالقعده

ذیقعدهٔ این سال واقع شده و غزوه بنی قریظه نزدیک آن روز که از غزوه خندق باز

مراجعت نمودی واقع شد آن اند که بعد از پانزده روز محاصره گردن ششصد

یا هفتصد کس از اصحاب ایشان را بر سر قوم ایشان کشیدند و کفار جنگ ناکرده

زنان و فرزندان ایشان را اسیر نمود و بقولی غزوه خیبر در این

سال بود و شانزدهم ماه [illegible] از هجرت [illegible] بود

[illegible] این [illegible] جمادی الاولی

با [illegible] جنگ بنی مصطلق [illegible] از اصحاب [illegible]

[illegible] بنی مصطلق [illegible]

[illegible] رمضان [illegible] سال [illegible]

[illegible] هم در ماه شوال این [illegible] هشتم [illegible]

[illegible] باطراف [illegible] مسلمانان

[illegible] حضرت مراجعت نمود و عامل صدقات باطراف فرستاد و

[illegible] این سال حج [illegible] که [illegible] حجة الوداع [illegible]

از هجرت در ماه محرم خبر آمد که نامه آن حضرت را [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] این [illegible] کرده فرستاد

و حضرت از [illegible] بود [illegible] الصدق

[illegible] حضرت [illegible] از حضرت [illegible]

باب [illegible] خلافت ابی بکر [illegible] حضرت خاتم الانبیا صلعم
[illegible] عام
[illegible] عام
[illegible]

ابی بکر و نام او عبدالله ابن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمر بن کعب ابن سعد ابن
تیم ابن مره ابن کعب ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن
شیطان علیه اللعنة والعذاب خلافت او از غایت شهوت [illegible]
دو [illegible] است که بعد از [illegible] خاتم الانبیا صلعم [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] خلافت امیر المؤمنین
[illegible] رسول صلعم انصار در
[illegible] سعد ابن عباده انصاری را خلیفه
[illegible] صورت حادثه را تقریر کرد
بتول [illegible] بعد بیعت نمود و در آن روز بنی هاشم بتجهیز و تکفین حضرت
رسول صلعم مشغول بودند بعد از سه روز که از تعزیه داری فارغ شدند
ابی بکر حضرت امیر المؤمنین را بمسجد طلبیده حضرت [illegible]
بیعت [illegible] مشورت [illegible] مهاجر و انصار [illegible]
طلبیده [illegible] عمر گفت رای [illegible] که [illegible] در آن اتفاق افتاد
[illegible] در آن امر [illegible] نیکی و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] هجرت [illegible]

[illegible]

رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت فرمود [illegible]

در سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

خواستند به قبرستان مسلمانان دفن کنند فقها مانع شدند
در قبرستان یهود او را در زیر خاک پنهان دفن کردند در زمان مروان بن حکم
و حکایتش عمر زمان عمرش هشتاد و دو سال بقول صاحب فی لب
الفنون قتل بود روز آدینه پنجم ماه شعبان سنه ست و ثمانین
شده و دانشش کتابه نجوم بوده والسلام

[illegible]

امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب [illegible]

[illegible]

امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

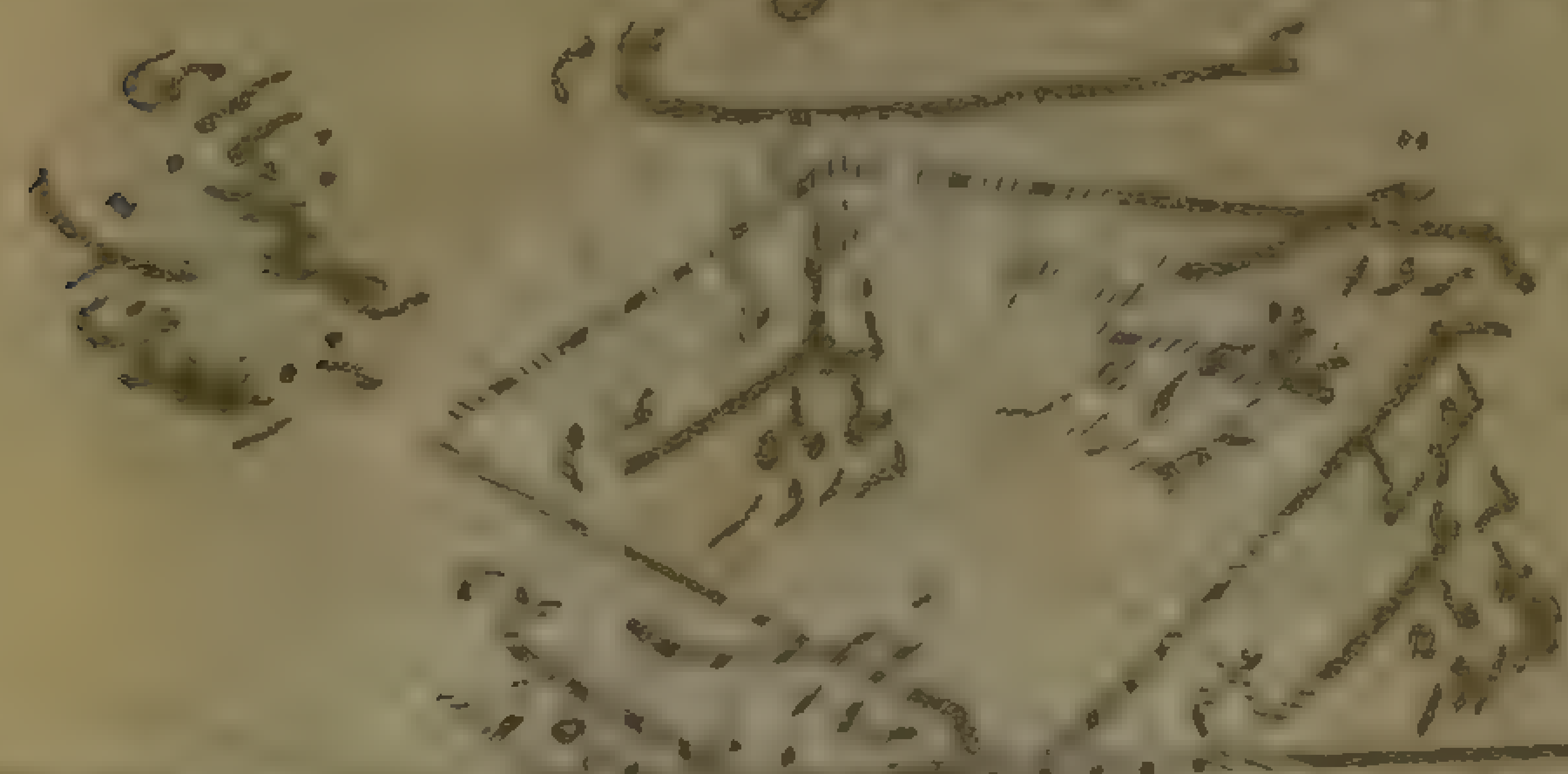
امیرالمؤمنین اسدالله الغالب [illegible] علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبدمناف [illegible] ابن هاشم
[illegible] ولادت آنحضرت [illegible] در روز
سیزدهم شهر رجب بعد از [illegible] در حرم کعبه [illegible]
[illegible] سی سال گذشته بود [illegible] شهر شعبان
[illegible] شعبان گفته اند و اول اصح است و کنیت آنحضرت ابوالحسن
[illegible] حضرت رسول [illegible] ابوالحسن است [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
[illegible]
[illegible] سیزده ساله [illegible] سال [illegible]
[illegible] دو سال [illegible]

عمر و هو ابن خطاب بن عبد الله العزی بن ریاح بن عبد الله ابن قرط
ابن ارزاح بن عدی ابن کعب ابن لوی کان غالب کنیت او
ابو حفص است و مدت خلافت او ده سال و شش ماه بود و بعضی پانزده سال نیز
سال و شش ماه نیز گفته اند و اول محرم است و قتل او در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه
سنه ثلث و عشرین بود و بروایتی نهم ربیع الاول و بروایتی نهم ربیع الاول
... سوره یس ... اربع و عشرین بود ابو لؤلؤ غلام مغیره بن شعبه
بقتل او ... شصت و سه سالگی ... کاتبش زید بن ثابت انصاری
... دمشق ... فارس و کرمان و آذربایجان و بعضی
از ... در چهار ... خلیفة الاسلام
در ... متعین کرد چون بر بستر موت افتاد در باب تعیین خلیفه سخن گفته گفت
شش نفر لایق این منصب اند اما هر یک را خلقی است که بواسطه آن او را از خلافت تعیین نمیکنم
اول علی ابن ابی طالب است که حرص او بر این امر در تعیین مانع است دوم عثمان که دوستان
خود را دوست میدارد و ایشان را مسلط میکند سیم عبد الرحمن بن عوف که ...
... است پنجم زبیر که ... است ششم سعد که ... بعد از من آن شش نفر
امر خلافت مشورت نمایند و از میان خود خلیفه سازند و اگر این پنج کس بر قولی

اتفاق

[illegible]

الغاء نکنند بکشند هر یک از آن شش نفر را بکشند و اگر چهار نفر بر امری متفق
شوند و دو نفر سر باز پیچند آن دو نفر را بقتل رسانند و اگر سه نفر طرفی باشد
و سه نفر دیگر طرف جانب آن جماعت که عبد الرحمن عوف در آن طرف بود محق
دانسته این وصیت را کرده بدرک واصل شد



عثمان و هو ابن عفان ابو [illegible] امامت چون حضرت
یافت بوصیت عمر بوده بعد [illegible] بشنوعت پیشوا عثمان
ملعون بعد [illegible] عبد الرحمن عوف هر دو کفالت کشت بیعت کردند در روز دوشنبه
عشرین شهر محرم الحرام سنه اربع و عشرین من الهجرة النبویة واقع شد و
مدت خلافتش یازده ماه و نوزده روز گفته اند و طایفه یازده سال و یازده
ماه و ده روز گفته اند و غیر این نوشته اند اول احمقی و فتنه او در روز
ادینه بیست دوم ذی الحجه سنه خمس و ثلثین واقع شد و بدن منحوسش را
سه روز [illegible] بر مزبله [illegible] که از جهال [illegible]
و [illegible] اند [illegible] پس بیرون آورده [illegible]

و آخر چیزی که نمود شهادت آنحضرت در شب یکشنبه بیست و یکم رمضان المبارک سنه

اربعین که بوده است اتفاق در اربعین هجری بدست ابن ملجم ملعون واقع شده

عمر شریفش شصت و سه سال بروایتی شصت و پنج سال و آنحضرت در ایام خلافت

سه مرتبه جنگ کرده مرتبه اول جنگ جمل با عائشه و طلحه و زبیر که آنحضرت غالب آمد

مرتبه دویم واقعه صفین [illegible] با معاویه بن ابی سفیان بواسطه خون عثمان که بعد الحکم

آنحضرت [illegible] بیست [illegible] هزار [illegible] مرتبه سیوم جنگ نهروان

[illegible] آنحضرت [illegible] هزار [illegible] که شد آخر [illegible]

که [illegible] تمام و [illegible] قتال نمایند [illegible]

[illegible] مستطیع [illegible] آنحضرت الشهید [illegible]

آنحضرت در شب یکشنبه [illegible] رمضان سنه اربعین من الهجره واقع شد

بروایتی آنحضرت سی و پنج زن داشت بقولی بیست و هشت بروایتی سی و دو

چهارده پسر و هجده دختر را یا بروده نام برده اند از پنج تن نسل مانده که آن امام حسن امام حسین

و محمد حنفیه و عباس و عمر اطرف پسر دیگر نسل نمانده که آن محسن و محمد اصغر و عثمان و عبدالله و جعفر

و عون و عباس و عبدالله و جعفر و امام حسین در کربلا شهید شدند و از دختران سیزده را

نام برده اند کلثوم و زینب [illegible] و باقی در کتب مسطوره مبسوط است بجمیع نام نیده

معلوم میشود [illegible]

تاریخ پادشاهان ...

در ابتدای سلطنت ...

...

امام حسن بن علی بن ابیطالب کنیت او ابو محمد و ابوالقاسم گویند

والقاب او سید و امین و حجت و زاهد و تقی است ولادت آن حضرت

در سه شنبه نیمه رمضان سال سیم از هجرت نبوی در سال دویم

بود در هجرت ... خلافت او شش ماه و سه روز بود

چون دید که معاویه ... روز بروز ...

با معاویه صلح نمود ... مصلحت دید ... او گفت

نگین آنحضرت ... سال ... سال

چهل و چهار سال ... و قوی ...

خلیفه چون پنجاه سال گفته اند اول ... آنحضرت در هفت

هشتم صفر سال چهل و نه سال گفته اند بعضی در هفتم صفر سال ... پنجاه

گفته اند اول ... حرم آنحضرت جعده بنت اشعث به تحریک معاویه

او را مسموم ساخته شهید کرد و در بقیع مدفون شد فیما بین ولادت

آنحضرت و برادرش امام حسین مدت حمل امام حسین بود که ان شش ماه

اولاد آنحضرت را بعضی پانزده و هشت پسر و هفت دختر و بعضی

دیگر او را یازده نفر ... دو ... که یک دختر فاطمه نام داشت

... دختر ... دیگر آنحضرت را پانزده نفر

نفر گفته اند که امام حسن پانزده اولاد ذکور [illegible] داشت

حسن	زید	عمر	حسین
عبدالله اکبر	اسمعیل	عبدالله اصغر	عبدالرحمن
طلحه	محمد	یعقوب	جعفر
حمزه	ابوبکر	قاسم	[illegible]

مدت خلافت	زمان امامت
٦ ماه	[illegible] ماه
٦ یوم	[illegible] ماه
	١٢ یوم

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال امام حسین [illegible]

[illegible]

حسین بن علی کنیت آنحضرت ابوعبدالله و ابوعلی القاب او رشید
و طیب و وفی و سبط و سید و زکی و مبارک و شهید است و نقش
نگینش ان الله بالغ امره گویند بعضی گفته‌اند که نقش نگین آنحضرت
لا اله الا الله الواحد القهار تولد آنحضرت روز پنجشنبه [illegible] شهر شعبان
سال چهارم از هجرت بعضی [illegible] بعضی گویند
در نیمه ربیع الاول سال [illegible] تولد شد [illegible] میان او
و برادرش امام حسن شش ماه [illegible] آنحضرت
دیگری این ذکر یافت فرزند شش ماهه متولد شد که زنده باشد و شهادت یافت در روز
جمعه یا دوشنبه یا شنبه دهم محرم سال [illegible] واقع شد گویند در سال شهادت [illegible] او
آنحضرت با هفتاد و دو نفر بقولی هشتاد و دو نفر که از اهل بیتش نزده نفر از
اخوان و برادرزادگان و بنی اعمام آنحضرت بودند قاتل آن
حضرت شمر ذی الجوشن علیه اللعنه و العذاب است که لعنت خدای بر
او باد الی یوم المعاد اولاد ذکور حضرت ابا عبدالله الحسین

امام حسن العادلی / علی اکبر — متعرض سلطنت
و دیگر اصغر گویند

جعفر — عبد الله

عمر

با جمعیت عمر ۳ م / با پدر بزرگوار — متعرض سلطنت
در عام / در عام

با برادر بزرگوار / ... و پدر بزرگوار
عام / عام

ذکر فاطمه سلام الله علیها بنت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ولادت آن جناب
در روز جمعه بیستم جمادی الآخر ... بعثت رسول گویند و در جمعه
بیستم جمادی الآخره ... پنج سال از بعثت گفته اند و
اول صحت است ... صدیقه مبارکه طاهره زکیه راضیه
مرضیه محدثه زهرا عمر او هیجده ساله و هفت ماه و هفتاد و پنج روز است بتفصیل
هیجده سال و هشتاد و پنج روز است در مدت بقای او بعد از
پدر خلاف است بعضی در شش ماه بیشتر و از چهل روز کمتر گفته اند
اظهر آن است که بعد از پدر بزرگوار نه ماه زندگانی کرد و در وفات
او نیز خلاف است سیم جمادی الاولی و شیخ طوسی در بیست و
یکم شهر رجب گفته اند و اضح آن است که در روز دوشنبه

[illegible]

ستم بادی الاول سال یازدهم هجری رحلت فرمود و در موضع قبر او
اختلاف است بعضی در بقیع نزد قبور ائمه علیهم السلام است و بعضی ما بین
قبر حضرت رسول ص و منبر آنحضرت اصح آن است که در خانه خود مدفون
شده تزویج او در ماه رمضان وفات در ذیحجه سال دوم واقع شده
[illegible] در ماه [illegible] اکثری گفته اند که در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم الحرام
سال دوم واقع [illegible]

[illegible]

[illegible] بن حسین کنیت [illegible] ابو محمد [illegible] لقب او سجاد
و زین العابدین و سید [illegible] مادرش شهربانو
[illegible] سی و هشت از هجرت [illegible] در زمان خلافت حضرت
امیرالمؤمنین نقش نگین آنحضرت [illegible] حسبی الله [illegible] آنحضرت
[illegible] وقت [illegible] علیه السلام دو ساله بود در واقعه کربلا [illegible] سال
داشت [illegible] بعد از این واقعه سی و چهار سال دیگر زنده ماند [illegible]
بیست و دوم محرم سنه [illegible] زهری [illegible] هشام بن عبدالملک
آنحضرت داد [illegible] ولید بن عبدالملک [illegible]
[illegible] در بقیع پهلوی عم بزرگوار خود امام حسن ع مدفون [illegible]

و برادر عمه و اولاد آنحضرت چنانچه اختلاف است بعضی یازده پسر و نه دختر
داشت بعضی شیخ مفید بنات گرفته او را چهار نفر نوشته خدیجه فاطمه
علیه ام کلثوم و اسامی اولاد ذکور آنحضرت از قرار تفصیل است

اولاد ذکور

امام محمد باقر — زید — عمر — عبدالله — حسن

حسین — عبدالله — محمد — علی

محمد بن علی [illegible] زده هاشمی علوی تولد آنحضرت در روز دوشنبه
سیم [illegible] واقع شد تقویا در غره ر
اول [illegible] آنحضرت [illegible] و باقر است و نقش نگین
آنحضرت [illegible] در وقت شهادت پدر بزرگ
وار امام حسین سه ساله بود در زمان پدر خود امام زین العابدین
سی و هشت ساله بود و تقویا سی و هفت ساله در دوشنبه ذیحجه
الحرام سنه یکصد و چهارده هجری بزهری که هشام بن عبدالملک
بآنحضرت داد بجنت خرامید بروایتی در سال یکصد و ده
رحلت فرمود و عمر مبارکش بروایت اول پنجاه و هشت سال
و بروایت ثانی پنجاه و پنج سال اول امامت در گورستان
بقیع نزد پدر بزرگوار مدفون شده اولاد آنحضرت فرزند

و چهار یک دختر که بنت او را دست شش پسر دیگر
منقطع شد و اولاد ذکور و عقب

حضرت امام محمد باقر

جعفر بن محمد ایست آنحضرت [illegible] و [illegible]
و ظاهر و صادق است و ولادت آنحضرت در هم ماه [illegible]
ربیع الاول سنه ۸۳ واقع شد [illegible] از [illegible] بر ادا بیغ از
را شهید کرد و در روز دوشنبه یازدهم شهر رجب سنه ۱۴۸ عمر مبارکش
شصت و پنج سال است قبر او آنجا هست مدفن بر نقش مقبره بقیع
و آنحضرت در زمان جد بزرگوار خود امام زین العابدین علیه السلام
یازده ساله بود و در زمان پدر بزرگوار سی و یک ساله بود و بعد از
پدر سی و چهار سال دیگر زندگانی کرد و نقش نگین آنحضرت الله
خالق کل شیء و اولاد آنحضرت ده نفر است [illegible] و دختر [illegible] دیگر
[illegible]

امام جعفر ... معاصر مهدی

امام موسی	اسحق	محمد
عبد الله	عباس	علی

معاصر زمان خلافت ...

موسی ابن جعفر کنیتش ابو الحسن ابو ابراهیم و ابو عبد الله
کاظم ... ولادت آنحضرت در روز ... هفتم
صفر ... نقش نگین آنحضرت حسبی الله ... بعد از پدر
سی و پنج سال ... با یحیی بن خالد ... هارون
رشید ... آنحضرت در زندان امام
زهر دادند وفات آنحضرت در روز جمعه بیست و ششم رجب ۱۸۳ مرقد منورش
در بغداد مشهور است اولاد آنحضرت بروایتی سی و هفت نفر
پسر و ... دختر علیحده فصل

معاصر هارون ...

امام موسی

علی رضا	زید	ابراهیم	فضل
هارون	قسم	حسن	عبد الله
عباس	عمر	احمد	جعفر
یحیی	قاسم	عباس	حمزه
عبد الرحمن	اسحق	جعفر الاصغر	حمزه

اولاد امام ...

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] و پنج سال بود که [illegible]

هارون عباسی در باغ [illegible] [illegible]

[illegible] وفات یافت [illegible]

پنج پسر و یک دختر [illegible]

اولاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت ... کنیت آنحضرت و کنیت امام محمد باقر موافق است لهذا او را
ابوجعفر ثانی گویند القاب آنحضرت تقی و جواد و مرتضی منتجب بود ولادت آنحضرت
در روز جمعه رجب ۱۹۵ در مدینه واقع شد گویند در پانزدهم رمضان نقش نگین
او المهیمن عضدی وفات آنحضرت در روز سه شنبه ... رجب واقع شد
به زهری که معتصم عباسی به آنحضرت داده بود و در مقبره بنی هاشم پهلوی جد بزرگوار
خود امام موسی ... مدفون شد در زمان وفات پدر بزرگوار هفت ساله
بود و بعد از پدر هفده سال زندگی کرد ... و وفات او در روز
شنبه ... سه شنبه ... ذیقعده و اول
محرم ... اولاد آنحضرت چهار نفر بود دو پسر و دو دختر
داشت والسلام

اولاد
ذکور — موسی مبرقع
امام علی النقی موسی
اناث
فاطمه — امامه

[illegible] ۱۴۲

[illegible] آنحضرت در ایام [illegible] رضا موافق است

او را ابوالحسن ثالث گویند القاب او نقی [illegible] ولادت آنحضرت [illegible]

شهر رجب ۲۱۲ در مدینه مشرفه شد نقش نگین آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

رای [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت را گویند

العزت بالله والسلام   تمام شد

اولاد

[illegible]

امام حسن عسکری   حسین

جعفر

[illegible]

سلام سلام [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] [illegible]

از ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible]

حسن ابن علی [illegible] حضرت در امام [illegible] نسبت با امام یازدهم حسن ابن علی [illegible] لقب او

عسکری است ولادت آنحضرت روز دوشنبه هشتم ربیع الآخر گویند در اواسط رجب [illegible] اول

اصح است نقش نگین او انا لله [illegible] وفات آنحضرت در هشتم ربیع الاول [illegible]

[illegible] مرقد او در سر من رای جنب قبر پدر بزرگوار [illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible]

دو سال بود [illegible] شش سال امامت کرد [illegible]

صاحب الامر [illegible] مهدی [illegible]

[illegible]

محمد بن [illegible] حضرت [illegible] موافق است [illegible] القاب او

مهدی [illegible] ولادت آنحضرت در جمعه پانزدهم شعبان

سنه [illegible] بود [illegible] و بقولی [illegible] اول اصح است و آنحضرت را

[illegible] در طفولیت [illegible] کرامات فرموده بود و او را در صغر سن امامت [illegible] در زمان

معتمد خلیفه [illegible] در جمعه در سرداب سر من رای از نظر مردم غایب شد تا حال مخفی است هرگاه

خداوند خواهد و اراده از [illegible] تعلق گیرد ظاهر خواهد شد جمیع فرق امت نبوی

اتفاق دارند که ظهور [illegible] واقع خواهد شد اما این [illegible] اختلاف است که [illegible]

بن حسن [illegible] یا دیگری از [illegible] اهل سنت آنست که [illegible] آل رسول [illegible]

از اولاد [illegible] در آخر الزمان [illegible] آنحضرت را [illegible] غیبت [illegible]

از ابتدای ظهور

۱۸۱ از جمله ... عطیه بن ربیعه است که در جنگ احد جگر حمزه سید الشهدا را
دندان گرفته بخوابید او اول در نکاح حفص بود بسبب ... ناشایستی که کرده
بود بمکه افغی مداین رفته که در هند ملکی ... که دست حفص طلاق نداده
ابوسفیان او را خواست ابوسفیان حلال نشده معاویه است
که بوجود آمده حرامزاده است با بجکه عبید الله زیاد در زمان او حاکم کوفه شد
مسعود به ... بیعت نکردند امام
حسین ... عباس زبیر و عبد ... عبد الرحمن ابی بکر در افواه
الاموز ...

یزید ابن معاویه ... ابو قاله برد ... او در شهر
جب بود ... نزد عبد الله زبیر عاشق شده
از بهر الناس ترویج نموده ... دختر خود را بتو خواهم داد
زوجه خود را طلاق بگو دان زن از عبد الله زبیر طلاق گرفته ابو موسی
اشعری را فرستاد برای یزید خطبه کند در اثنای راه فضل بن عباس
بن عبد الله عبد المطلب با دگفت که بجهة من نیز حرفی بزن بعد از آن حضرت
امام حسین ع او را دیده گفت از برای من سخنی بگو ابو موسی پیغام هر سه را بگذارد زن گفت تو از اصحاب
رسول خدا ص میدانم که حق امامت بجای خود اسستی آورد بفرا ... این سه نفر کدام
یک رغبت کنم ابو موسی در جواب او گفت که اگر دنیا میخواهی یزید

را اگر آخرت

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

ذکر رحلت [illegible] امام حسین [illegible] شده او را [illegible] امام حسن

ابن حنفیه موجب عداوت یزید شد با آن حضرت با هفتاد و دو نفر او را

شهید کردند کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرد و عمر او [illegible] ساله بود

هشتم [illegible] جعفر [illegible] در دوزخ شد گویند چون [illegible] پیش [illegible] که [illegible]

بردی [illegible]

معاویه بن یزید

معاویه بن یزید [illegible]

در [illegible] سنه [illegible] او بیعت [illegible]

چهل روز بر منبر رفته گفت ایها الناس [illegible]

دوست [illegible] طاقت [illegible]

شما شخصی که مایل است این امر [illegible]

بسنید این گفت و در خانه رفت

بعبادت نشست و در آن سال وفات

یافت و برادرش خالد [illegible]

خواستند حکومت بردارند اما [illegible]

بر منبر رفته [illegible] گفت [illegible] حکومت را

زیاد [illegible] زیرا که اظهار ضعف نموده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت

سید الشهدا [illegible] کرده بود از

یک سال و نه ماه و دو روز [illegible]

او که شنیده زوجه او [illegible]

او بهانه [illegible]

در [illegible] پسر خود [illegible]

[illegible]

با انجام [illegible]

[illegible]

عبد الملک بن مروان در اوایل عمر ...
حاکم شد بسیار بخیل بود و در کوفه عمارتی
کرد ابراهیم اشتر ... عمر بن سعد و
زیاد و جماعتی در کربلا با حضرت ...
جنگ کرده بودند قتل آورد و ...
هزار کس از ایشان ...
[illegible]
عبد الملک ... [illegible]
[illegible]
وفات یافت [illegible]
۸۶ [illegible]

[illegible]
شوال ... حاکم شد عمر بن عبد العزیز ...
[illegible] ازواج حضرت ...
[illegible]
[illegible]
از چوب ... ساخت ...
[illegible]
[illegible] برادر خود ... سلیمان ...
[illegible]

سلطان ... [illegible]

عثمان بن عبد الملک ... برادر پادشاه
شد ... ملک ... طبرستان
طبرستان را گرفت چندین خزانه یافت
که هزار دینار زر سرخ ... بود
[illegible]

عمر بن عبد العزیز ... پادشاه ...
[illegible]
... آل محمد ... حضرت
امیر المؤمنین ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

باشد و چون عبد العزیز ولیعهد خود [illegible]
بود او را استماع اخبار خوانند [illegible]
[illegible] طعام خوردی [illegible]
[illegible]
[illegible]
او نهاده و چون [illegible]
[illegible]
بیان [illegible] کرده [illegible] که [illegible]
[illegible] جامه [illegible]
[illegible] وفات [illegible]

[illegible] بیست [illegible] نمود [illegible]
[illegible] هیبت الملک
[illegible]
[illegible] زمان او [illegible]
[illegible] بنی عباس بود [illegible]
[illegible] داده بود
[illegible] گذشت

[illegible] عام

یزید بن عبد الملک بن مروان

[illegible] اول [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
بدعوت مشغول شد

هشام بن عبد الملک بعد از برادر در [illegible]
ششم شعبان حاکم شد در زمان او [illegible]
[illegible] در کوفه [illegible]
[illegible] هشام حاکم کوفه بود [illegible]
او [illegible]
مردن او در ده بعد از ده سال [illegible]
[illegible] ولی عهد خود [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible] چهار سال بود [illegible]

[illegible]

ولید ابن یزید بن عبد الملک بعد از عم خود در
پنجم ربیع الاول سنه ١٢٥ حاکم شد فرمود در
عراق سخره بود و شام بود و بشرب خمر و لهو
شد [illegible]
میل کرد علمای [illegible] گفت رسول الله افضل است
یا نایب گفتند پس گفت بنا بر این من که
خدا افضلم که نایب خدایم [illegible]
ظاهر کرد [illegible] سنه ١٢٦
[illegible]
[illegible]

ابراهیم بن ولید [illegible] عبد الملک بعد از
برادر [illegible]
دو سال [illegible]
بن چند وقت [illegible] مروان
[illegible] جمع کرده
دمشق ابراهیم گریخته [illegible]
با و بیعت کرد گویند [illegible] هزار [illegible]
العزیز بن حجاج کشته شد در سنه [illegible] محرم
[illegible] مروان [illegible]

یزید بن ولید بعد از [illegible] در غره جمادی الثانی
حاکم شد [illegible]
[illegible]
[illegible] ششماه بود [illegible]
[illegible] مردم [illegible] در سنه
١٢٦ در دمشق [illegible]

مروان بن محمد بن مروان [illegible]
در [illegible] سنه ١٢٧ حاکم شد [illegible]
[illegible] عباسی خروج کرده مروان
[illegible] جنگ او کرد [illegible]
شده در اثنای محاربه مروان گریخته [illegible]
از مرکب فرود آمد [illegible] کرده در
[illegible] شام [illegible]
که او [illegible] واقعه [illegible] مشهور [illegible]
یازدهم ربیع الاول [illegible]
[illegible] کرده دمشق [illegible]
در [illegible] مروان [illegible]
[illegible]
کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

۹۶۲

[illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

هفت سالی [illegible] کرد [illegible]

[illegible] بقولی چهارصد [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

سفاح ابو العباس بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در روز
جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه [illegible] بخلافت نشست و [illegible]
را با عم خود عبد الله بن علی [illegible] و [illegible] خود [illegible]
زید بن [illegible] فرستاد و [illegible] گویند بسیار [illegible]
کشته [illegible] روزی در مجلس [illegible]
[illegible] شد و [illegible]
[illegible] حاضر [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد العزیز [illegible]
همه را [illegible] سال [illegible]
در اواخر ذی حجه الحرام سنه ۱۳۶ بعالم آخرت شتافت [illegible]

مدت عمر	[illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال
[illegible] ماه	[illegible] ماه

المنصور بالله ابو جعفر بن عبد الله برادر بزرگتر سفاح [illegible]
بود و [illegible] حضرت امام جعفر صادق را مسموم ساخته و
شهید کرد و از علویین محمد بن عبد الله بن [illegible] بن امام حسن [illegible]
بعد از محاربات شهید شدند و منصور [illegible]

[illegible]

تاریخ ... ساسانیان ...

از ابتدای سلطنت ... در سنه ۱۳۲ ... [illegible]

... [illegible] ... تا ... سلطنت ...

ابو جعفر منصور عباسی [illegible]

منصور ابن ... عراق را بغداد ... بنا کرد ... هشت ساله تا ... بغداد ... دار السلام خود را
بنویسد چون ... کوفیان را ... مردم را ... خطاب کرد که شهر را
... حصار ندارد باید ... خندق ... زنند و خندق بکنید که هر کس که از ...
چون مردم ... بکار مشغول شود و ... ابو مسلم
... عم خود عبد الله بن علی ... [illegible] ... عبد الله بن علی
دستگیر شد منصور ... خود ... [illegible] ...
نماید ابو مسلم مانع شد منصور ... [illegible] ...
با تو ... ابو مسلم ... شد ... منصور ... [illegible] ... نموده او را
بکشت و منصور در اخر سنه ۱۵۸ در ... [illegible]

المهدی بالله

المهدی بالله ابو عبد الله محمد ابن منصور ... پدر ... سال ۱۵۸
... شد چون اطراف عالم را ... فتوح ساخت ... اسلام ...
و منادی ... که در ... دوازده هزار ... و در ... [illegible]
بر ... کرد ... جامه خانه کعبه ... [illegible]
... خانه کعبه ... [illegible] ...
او ... هزار هزار درهم ... هزار مثقال ... مدینه ... [illegible]

در زمان او مقنع ظهور نموده بود و در عهد او مردی حکیم نام [illegible] و ما وراء النهر خروج کرد
دعوی خدایی کرده و از شب [illegible] ماهی که در نخشب واقع شد [illegible] تا مدتی میرود
[illegible] و [illegible] فرسنگ نور میداد و جمعی کثیر بر او گرد آمده مهدی
سعید بن [illegible] که حاکم خراسان بود [illegible] بفرستاد [illegible] آخر
حکیم مقنع را در قلعه محصور ساخت [illegible] و [illegible] را سوخته در خم شراب [illegible] کرده
[illegible] بعد از [illegible] سال در خراسان
وفات کرد

هادی

ابو محمد موسی بن مهدی [illegible] در زمان [illegible] پدر در جبال هارون بنا بر وصیت
پدر [illegible] بیعت [illegible] هادی [illegible] آورده
حاکم گرگان [illegible] هادی شد [illegible] در ایالت
کوتاه بود چنانکه بهم رسیدی و بدخوی و درشت زبان او چند نفر خواستند
تحریف قرآن انشا کنند مدت [illegible] ماه [illegible] شدند که کلمه [illegible]
هادی گفت تا همه را کشتند و در عهد او چند نفر از سادات آل ابی طالب
خروج کردند از جمله حسین بن علی ابن الحسن در مدینه خروج کرده حاکم مدینه را
اخراج نموده [illegible] سال [illegible] کرد هادی عیسی بن موسی را [illegible]
[illegible] و [illegible] شرق [illegible] و با آنکه مدت [illegible]
[illegible] بود و بعضی بیست و شش سال گفته اند و در آخر [illegible] جعفر شریف [illegible] برد
[illegible]

الرشید بالله

[illegible]

ذکر رشید بالله هارون ابن مهدی [illegible]

حاکم شد در زمان بیست ساله [illegible] خلافت [illegible] کرده در هم

آن شب هارون متولد شده یکی [illegible] خلیفه بود و دیگری [illegible]

یعنی دیگری [illegible] شد این بیست [illegible] هارون [illegible]

امام موسی [illegible] [illegible]

جدا کرده باشد [illegible]

و ابنای [illegible]

خیانتی که جعفر برمکی [illegible]

بن ربیع داد با قیصر روم جنگ کرد [illegible] کشته شد [illegible]

شود در سمرقند واقع شد خروج [illegible] هارون جهت دفع او

بخراسان آمده در طوس بیمار شده در پنجشنبه درگذشت [illegible]

دو مرتبه بخراسان آمد در مرتبه پسر خود را [illegible] جهت [illegible]

مخالفت [illegible] خراسان در مرتبه ثانی بیمار شده درگذشت

عمرش چهل و هفت سال [illegible] پسر داشت هارون [illegible]

[illegible]

وامین بالله محمد بن هارون بعد از پدر در بغداد خلیفه شد بلهو و لعب
و شرب شراب مشغول بود و فضل بن ربیع که وزیر او بود با مامون
مخالفت نمود و علی بن عیسی را بحرب مامون فرستاد و بلشکر مامون
شد و این نیز از عقب لشکر بغداد در رفت این زمان طاهر بن حسین
چون قتل او بمادرش رسید گفت لعن الله الخارج چون مامون
را از ... رسید ... زبیده مامون خواست ...
... کردم ... از طرفین واقع شده
... خلیفه جمع شده
... قتل ... زدم ...
کرده ... نوشته دیدم که زبیده
در این مامون بسبب شرطی که بسته بودند
امر بجماع کنیزک خلیفه نمود و مامون لابد کنیزک جمع شد
من در اواخر سنه ۱۹۷ شهر رمضان المبارک بدست مامون
کشته شد

[illegible]

از امرای سلطنت [illegible] [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible]

المأمون بالله ابو العباس [illegible]

المأمون بالله ابو العباس عبد الله بن هارون وارث پدر در خراسان بود چون هارون وصیت کرده بود که خزینه در سفر خراسان همراه داشت از مأمون است و این را در آن حصه بنست و آن خزاین را امین نماید فضل بن ربیع تصرف کرده بوصیت پدر عمل ننمود [illegible] فضل [illegible] ربیع سبب [illegible] کشته و مال [illegible] [illegible] و امین [illegible] آورده حاکم شد و این در آخر رمضان [illegible] فضل بن سهل را که وزیر او بود ذو الریاستین لقب داد [illegible] ولایت عهد را بحضرت امام جواد داد و بنی عباس [illegible] با فضل [illegible] فضل را در حمام کشتند و قاتل او را نیز کشت و حضرت امام را مسموم ساخت و فرمود تا کتب از اهل حکمت و نجوم و منطق و هندسه و غیره هم از زبان سریانی و غیره بعربی نقل کردند و در آخر عهد بابک از اهل [illegible] پاپکان بر او خروج کرده

[illegible]

۸۰ المعتصم بالله بن هارون

معتصم بن هارون بعد از پدر در اول
محرم سنه ۲۱۸ حاکم شده در دفع بابک
سعی نموده او را دستگیر نموده
۲۲۳ بقتل رسانید بروم رفته فتح
کرد [illegible] تمام
داشت او را خلیفه مثمن گفتند
[illegible] داشت
[illegible] داد تا مشهور بالثمن را
ساخت که این نام بن [illegible]
پسر من شهرت داده
خراب شده بود عمرش
چهل و هشت سال بود
هشت ماه و روز گردان
[illegible] است [illegible]
[illegible]

۸۱ الواثق بالله ابو جعفر بن هارون

بن معتصم بعد از پدر در نهم
رمضان سنه ۲۲۷ حاکم شد
و او چون ثابت و [illegible] داشت
علما و فضلا را دوست میداشت
و در سخاوت و علو همت ممتاز
بود هیچیک از خلفا مثل او
نبود و در ایام احمد بن نصر
خروج کرده بقتل رسید
بالاخره در آخر جمادی الاول
سنه ۲۳۲ بمرض استسقا در
گذشت مدت عمرش سی و هفت
سال بود والسلام
[illegible] ۱۲۰۴
۸۱ [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم
[illegible]

ابو الفتح خان بن [illegible] از
بروز [illegible] اول جمادی سال ۱۲۹۱
حاکم شد با هیبت رسالت
عداوت تمام داشت بزیارت
حضرت سید الشهدا مردم را منع
نمود و اسب در صحرای کربلا
انداخته شد فدک را سیزده قریه
از اقوام قزوین و در رشت عمارت
خراب شد و دزدی و هرجا لذا
دلش [illegible] در اصفهان نیز همین
حادثه روی داد و از [illegible] شد
با جمعی از قومی پسر [illegible]
[illegible] ان چند دو در اخر سنه ۱۲۸
کشته شد از [illegible] دولت علیا
[illegible] ضعیف شد [illegible]
بود [illegible] ۱۲۹۰

المستنصر بالله ابو جعفر بن محمد [illegible]

المنتصر بالله بن متوکل بعد از پدر روز اول محرم سنه ۲۴۷
حاکم شد مردم را رخصت زیارت قبر حضرت
سید الشهدا داد و در آخر جمادی الآخر سنه
مذکوره بمرض سرسام درگذشت و عمرش
بیست و پنج سال بود

[illegible]

المستعین بالله بن محمد بن معتصم بعد از عم
زاده در شهر رجب ۲۴۸ خلیفه گشت بعد
سه سال و نه ماه حکومت در آخر شهر
ربیع الاول ۲۵۲ غلامان او را خلع
کردند گویند او را کشتند عمرش سی و یک سال
بود در زمان او داعی کبیر زید العلوی
در سنه خروج کرده از گیلان تا کنار
بغداد بگرفت و حکومت طبرستان

۲۵۲

المعتز بالله ابو عبدالله بن متوکل بعد از [illegible]
در شهر ربیع [illegible] حاکم شد [illegible]
و ابهر و زنجان را در تصرف داعی بعد از سه
سال و شش ماه و بیست و یکروز خلافت
او خلع کردند در بیست و یکم شوال ۲۵۵
عمرش بیست و چهار سال بود

۲۵۵
۱۲ اردر

ابو اسحق محمد بن واثق بعد از معتز در بیست
دوم شوال ۲۵۵ خلیفه شد [illegible] عبد
العزیز را پیش گرفت بعد از پانزده
ماه و سه روز غلامان او را گرفتند
و کشتند در آخر رمضان ۲۵۶ [illegible]
عمرش سی و نه سال بود

[illegible]

المعتمد بن

تاریخ پادشاهان عرب

[illegible]

المستعین بالله ابو العباس احمد بن
متوکل بعد از منتصر در اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

المعتز بالله ابو العباس محمد بن [illegible]
بعد از مستعین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علویان [illegible] و فدک را که مامون
معتصم و واثق با ولاد فاطمه
[illegible] متوکل گرفته بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

المستضیء بنور الله

المستضیء نور الله ابو محمد حسن بن مستنجد بعد از
پدر در ابتدای سنه بر مسند خلافت قرار
گرفت عالی همت و بزرگ عطا بود
عطا و کیل در خانه او بود و اجاره
بود و کرمه که ...
اشته ... شده بخلیفه عرض کرد
... مدت نه سال و هشت ماه
خلافت ... در ... شعبان ...
بمفارقت ...

الناصر دین الله ابو العباس احمد بعد از
پدر در ... شعبان سنه حاکم شد مردی
دلاور و دانا بود در عهد او فتنه
در ملک عرب را و اینجا ... اما
خوارزمشاهیان سلطنت ...
سلجوقیان ... بودند و چنگیز خان
بر ممالک ایران و توران مستولی
شده قتل عام کردند تا چه روز ... در سنه
درگذشت عمرش شصت و نه سال ...

الظاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر بعد از
پدر در سنه حاکم شد بحسن سیرت او
هیچیک از خلفای عباسی نبودند
اما چندانکه کارش رواجی ندا[شت]
در پانزدهم شوال سنه وفات یافت
یافت عمرش پنجاه و سه سال بود

المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر
بعد از پدر در شانزدهم شهر شوال سنه
حاکم شد مردی کریم و رحیم بود همه
اموالی که در پانصد سال بنی عباس
جمع کرده بودند بخشید در زمان او
سلاطین ... یافته ...
سال عمر کرد

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

المستعصم بالله ابو احمد عبد الله ابن مستنصر بعد از پدر در اثنای سال
ششصد خلیفه شد او آخر خلیفه بنی عباس است [illegible]
[illegible] از پادشاهان مغول هلاکو خان [illegible]
با اکثر اهل بغداد کشته [illegible]
در تاریخ [illegible] که در بغداد [illegible] هشتصد
کشته شد با آنکه دولت عباسیان [illegible] پانصد و بیست و چهار
سال بود

[illegible]

چنگیز خان [illegible]

[illegible] خلفای بنی عباس ایشان یکصد و چهارده نفر مدت ملک ایشان
[illegible] و بیست و چهار [illegible] ایشان [illegible]
بعد از خلفای بنی عباس [illegible] کشته شدند [illegible] بزرگان خلفا
[illegible] تواریخ ایشان را [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] شاهان ملک عجم [illegible] اند اخبار ایشان را در [illegible] احوال
[illegible] ذکر کرده اند ولیکن چون [illegible] ملک ایران [illegible]
اسامی و برخی از احوال ایشان نوشته میشود با صفت و سیرت هر یک

القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق
بن مقتدر بعد از الطایع در [illegible]
بخلافت نشست [illegible]
در سنه [illegible] وفات یافت
عمرش [illegible] سال بود

در ایام [illegible]

المقتدی بامر الله ابو القاسم عبد الله بن محمد
الذخیره بن قایم بعد از جد [illegible]
شد و در زمان او خلافت [illegible]
مگر آنکه در سنه [illegible]
[illegible]
سال خلافت کرده در ماه [illegible] سنه
[illegible]

القایم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن القادر
بعد از پدر روز اول رجب سنه [illegible]
شد و در ایام او طغرل بیک سلجوقی عراق
را گرفت قایم خلعت داد و [illegible]
[illegible] شرف که [illegible]
بود و [illegible] ارسلان [illegible]
از طغرل استعانت جست [illegible]
[illegible] مدت چهل و [illegible] سال
[illegible] خلافت کرد و در [illegible] سنه
[illegible] وفات یافت عمرش [illegible]
شش سال [illegible]

المستظهر بالله بن مقتدی ابو العباس
در سنه [illegible] خلیفه گشت و در زمان
او [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] کسی از [illegible]
و مدت [illegible] سال و سه ماه [illegible]
در ماه ربیع الاول سنه [illegible]

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

المسترشد بالله ابو منصور الفضل بن المستظهر

بعد از پدر روز اول ربیع الاول سنه [illegible] خلیفه شد و سلطان [illegible] را [illegible] نداد [illegible] میان او و سلطان مسعود [illegible] بمحاربه [illegible] گرفتار شد در حدود مراغه در [illegible] فرستاده [illegible] کشته

الراشد بالله ابو جعفر منصور بن المسترشد

بعد از پدر چون پدرش کشته شد بیعت او در جمادی الآخر [illegible] سنه [illegible] از [illegible] باصفهان رفت [illegible] [illegible] [illegible]

المقتفی لامر الله ابو عبد الله محمد بن المستظهر

بعد از راشد در جمادی الآخر سنه [illegible] حاکمه سلطان مسعود با وی بیعت کرده مدت بیست و چهار سال و هفت ماه خلافت در سنه ۵۵۵

المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن المقتفی

بعد از پدر از ابتدای ربیع الاول [illegible] کیاست تمام داشت لطیف طبع بود اشعار نیکو داشت پس یازده سال خلافت [illegible] در سنه [illegible] [illegible]

المستکفی بالله ابو محمد عباس بن معتضد
بعد از پدر روز دوشنبه شوال سنه [illegible] حاکم شد
در زمان او قرامطه خروج کرده راه
حج مسدود شد [illegible] ایشان [illegible]
را [illegible] را از [illegible]
گرفته [illegible] سنه [illegible] درگذشت [illegible]
[illegible]

المقتدر بالله معتضد بعد از پدر در
اول سال سنه [illegible] حاکم شد [illegible]
در زمان او قوت گرفته در مکه قتل
عام کردند حجر الاسود را از مکه
نقل کردند [illegible]
[illegible] و غلامان و امرا [illegible]
[illegible] بعد از بیست و [illegible] سال در
سال سنه [illegible] رحلت نمود [illegible]
[illegible]

القاهر بالله معتضد بعد از برادر در اول
سال سنه [illegible] حاکم شد پس از یکسال و
شش ماه [illegible] ترکان او را [illegible]
[illegible] میل کشیدند [illegible]
[illegible] سنه [illegible] اتفاق افتاد [illegible]
سال و شش ماه دیگر زیست
[illegible]

الراضی بالله ابو العباس محمد بن
مقتدر بعد از عم در اول [illegible]
[illegible]
او بود [illegible] که امیر الامرا
[illegible] نشسته
[illegible] سال [illegible] شش ماه
[illegible] رحلت [illegible]
[illegible]

المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن [illegible]
راضی در شهر رمضان سنه ۳۲۹ خلیفه عالم
شد که بر عهد او در بغداد چندان
قحط شد که آدم آدم را بخوردند
شهرها و بلاها حادث شد توزون
مرد ترکی که یکی از امرا بود
بعد از سه سال و یازده ماه
میل کشید و این در او خلع
واقع شد در گذشت

المستکفی بالله عبدالله بن المکتفی در اول
شعبان سنه ۳۳۳ خلیفه شد معزالدوله دیلمی
بعد او را خلع کرد و میل کشید و در
سنه ۳۳۸ درگذشت

المطیع بالله ابو القاسم فضل بن
مقتدر بعد از مستکفی در اول سال ۳۳۴
حاکم گشت با معزالدوله [illegible] مطیع
کرده حجرالاسود را از کوفه بمکه نقل
کرد [illegible] بیست و نه سال [illegible]
[illegible] شد خود را خلع کرده [illegible]
جمادی الاولی [illegible] بر پسر خود [illegible]

الطائع لله ابو بکر عبدالکریم بن
مطیع [illegible] در رجب [illegible]
اول رجب سنه ۳۶۳ بخلافت نشست
پس از هفده سال و شش ماه [illegible]
بهاءالدوله [illegible] خلع [illegible]

جداگانه بطریق اجمال معلوم باشد مقرر شد [illegible]

آل طاهر [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	طاهر اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بیان ایشان مختصر چنانکه [illegible]

طاهر و طلحه [illegible]

در مدت [illegible]

رحیم و مهربان بوده [illegible] در زمان [illegible]

و مردم آسوده بودند

طاهر بن حسین ابن [illegible] او را ذوالیمینین خوانند زیرا که چون با حضرت ابن موسی الرضا بیعت میکرد با دست چپ بیعت کرده گفت دست راست من بیعت مأمون [illegible] بسیار [illegible] بیعت مشغول شود [illegible] بدین عنوان گفت در زمان مأمون [illegible]

طلحه بن طاهر حاکم [illegible] حاکم خراسان [illegible] حمزه [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

عبد الله بن طاهر بعد از فوت برادر بحکم
مامون والی خراسان شد بغایت دلیر
و فاضل بود و سخاوت بی نهایت داشت
و در عدل و داد کوشید در زمان او در
خراسان [illegible] آباد شد و عموم
خلایق از حسن اخلاق او راضی [illegible]
بودند پس از هفده سال [illegible]

محمد بن طاهر بعد از پدر بحکم مستعین [illegible]
نشست و بعیش و ادب معروف بود و پیش [illegible]
و لهو و لعب موصوف در زمان او یعقوب بن
لیث صفار در سیستان خروج کرد و لشکر بخراسان
کشیده و حسن بن زید علوی که بداعی کبیر مشهور
است بخراسان آمده چون او را از دو طرف
دشمن پیدا شد مضطرب شده ایلچی نزد
یعقوب فرستاد که اگر منشوری از
خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم چون
یعقوب این پیغام که دلالت بر عجز محمد

طاهر بن عبد الله بعد از پدر بحکم واثق
ایالت خراسان باو متعلق گشت و داد
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صفاریان آل لیث آن چهار نفرند مدت حکومت ایشان در سیستان
خراسان سیستان و مازندران و فارس و کرمان و طبرستان
سی هفت سال بود مورخین ایشانند حکومت

در سیستان پدر زرگری بود چون
تمولی از زرگری حاصل کرد
شغل زرگری ترک کرده شغلی دیگر تصور کرد
چون برادر دست بر زبان زد
ملک بود چون ملک از ...
غالب دانسته تهی دست با
ع البصباح بخدمت نصر
رفته مقدمه را عرض کرد نصر
او را امیر لشکر کرده بسیستان
فرستاده مدت دو سال
در سیستان حکومت کرده درگذشت
[illegible]

یعقوب بن لیث چون برادر
یافت با پسران نصر خروج کرده
در سیستان مستولی شد و روز بروز
در ترقی گرفته تا آنکه بخراسان
دست یافت و محمد بن طاهر را
در زمان نیشابور گرفته گشت
سلطنت خراسان و شیراز و کرمان
را قرار گرفت و معتمد خلیفه او را
منشور سلطنت و خلعت فرستاد و بعد
آهنگ عراق و مازندران کرده
داعی کبیر را منهزم ساخته بعد از آن
بجنگ معتمد خلیفه رفته معتمد را از خود
[illegible] داد و از حرب باز ایستاد یعقوب منهزم شده
رفته در سنه ۲۶۵ مرض در گذشت

عمرو لیث

عمرو بن لیث برادر یعقوب بود پادشاه شد

در خراسان و عراق و [illegible]

کرمان و غرجستان و مازندران و [illegible]

مستولی شده در بغداد او را خطبه

باسم او خواندند پس از آن

طمع در ترکستان و [illegible] کرده

[illegible] هشتصد [illegible] کرده

[illegible] خلیفه اسمعیل سامانی را

والی ماوراء النهر بود بجنگ او نامزد

نمود که در طالقان [illegible]

جنگ زدند اسب لیث

[illegible] کرده او را در رود

[illegible] اسمعیل سامانی او را

گرفتار شد اسمعیل او را [illegible]

نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را در [illegible]

[illegible] بعد از دو سال در حبس

درگذشت [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

طاهر بن محمد بن عمرو [illegible]

او کریمه لیث [illegible] رفت [illegible]

کار دولت او را گرفت

پادشاهی [illegible] لیث [illegible]

یک سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

دولت صفاریان باخر رسید

ختام

ساسانیان ایشان نه نفرند چنانکه شاعر اسامی ایشان را در رباعی ذکر کرده

است رباعی: نه تن بودند ز آل سامان مشهور هر یک بامارت دیار

مسرور ابراهیم و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک دو منصور

ملک ایشان یکصد و نه سال و پنجاه و هفت روز است در ظهور اسلام حاکم

ماوراء النهر بودند و بعد از ظهور اسلام سامان را روزگار مخالف افتاده

افتاده چون [illegible] بکار شتربانی سر در نیاورده بعد

مشغول شد پسر ساربان اسد را [illegible] حرمتی حاصل شد بعد از آن

مامون پسر [illegible] امارت ولایت [illegible] داد در سنه [illegible]

تمامی ماوراء النهر را به نصر بن احمد [illegible] تفویض نمود چون از نصر درگذشت

تمامت کارها به امیر اسمعیل که اول سلاطین سامان است قرار گرفت مدت

یکصد و نه سال و پنجاه و هفت روز سلطنت کرده اند

[illegible]

بن احمد بن اسد مردی فرزانه و باشکوه
بود بعد از فوت نصر مستاصل [illegible]
در ولایت سند حکمرانی کرد و در سنه ۲۹۹

ابن امیر اسمعیل بعد از پدر حاکم شد
بعد از شش سال سلطنت در سنه ۲۱ بدست
جمعی از غلامان خود کشته شد

بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر بتمامی
غلامان و داعیان پدر گشت مدت
سی سال کامرانی کرد در سنه ۱۲

بن احمد بن نصر بعد از پدر بر سریر سلطنت
نشست پادشاهی در سنه [illegible]

بقیه احوال

شجره پادشاهان دولت سامانیه

از ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۵

عبد الملک بن نوح بجز از پدر بسلطنت رسید و مدت هفت سال و شش ماه حکومت کرد و در هشتم در حالت اسب تاختن از اسب افتاد و جهان فانی را وداع کرد

سنه [illegible]

منصور بن نوح بجز از برادر بسلطنت رسید و او پادشاهی عادل و موفق بود در خراسان و ترکستان [illegible] کرد و پس از پانزده سال حکومت در [illegible] وفات یافت

نوح بن منصور بجز از پدر پادشاه شد [illegible] از وضعی شد و او با امیر سبکتگین [illegible] ایشان [illegible] کفایت نماید و لابد [illegible] بعضی از خراسان را به سبکتگین و بعضی را به سلطان محمود تفویض نمود ابتدای دولت سلطان محمود از آنجاست نوح در سنه ۳۸۶ فوت شد

منصور بن نوح [illegible] بجای پدر شاهی نشست [illegible] امیر الامرا [illegible] در [illegible] گرفته میل کشید

ابو الفوارس [illegible] ابو الحسن [illegible]

[illegible]

عبد الملک بن نوح بن منصور بجز از برادر پادشاه شد و خواست بعضی از خراسان را که نوح به سلطان محمود داده بود [illegible] بسبب [illegible] انجامید عبد الملک منهزم شد و به بخارا رفته متواری

[illegible]

غزنویان اصل ایشان سبکتگین است و او غلام الپتگین مملوک سامانیان و الپتگین در زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و حدود هند پادشاهی کرده و بعد از آن ملک به سبکتگین رسید در سنه ۳۶۶ امارت خراسان را بدست آورده در سنه ۳۸۷ وفات یافت و سلطان محمود بجای او نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان از غزنه سلطنت خراسان منسوب گشته سیزده نفر از اولاد او سلطنت کرده اند که با سلطان محمود چهارده نفر شده و مدت ملک ایشان یکصد و ... سال بوده و بقولی یکصد و شصت و هشت سال

السلطان یمین الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتگین نخستین پادشاهی است که بلقب سلطان ملقب گشته ... مسخر نموده و با ایلک خان پادشاه ترک محاربه نموده منهزم ساخت در آخر عمر بر عراق عجم مستولی شده والی آنجا مجدالدوله را گرفت و عراق را به پسر خود مسعود داد و بعد از سی و یک سال در سنه ۴۲۱ وفات کرد مدفنش در قصر فیروزه غزنین است

سلطان شهاب الدوله مسعود بن محمود بعد از پدر در خراسان و خوارزم و غزنه پادشاه شد و برادرش محمد را که با او جنگ کرده بود اسیر کرده میل کشید و در آخر میان مسعود و سلجوقیان نزاع شده او را گرفته به پیش محمد آوردند و محمد او را بقتل آورد و پس از کشتن مسعود محمودیان انقراض یافت کردند لهذا ایشان را غزنویان گویند

عماد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهاب الدوله [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قولنج درگذشت

مجد الدوله [illegible] بن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مسعود [illegible]
[illegible] عبد الرشید [illegible]
[illegible]

عز الدوله عبد الرشید محمود برادر
برادر زاده او پادشاه شد و دختر
[illegible] سلطنت بگلین شد و [illegible] لشکر بر
سر او کشید و او را اسیر [illegible] طغرل
سیر و طغرل بر آن ملک مستولی
شد و نه نفر از شاهزادگان را
بکشت و دو نفر باقی مانده خواست
ایشان را بکشد [illegible] برادر
کشید و او را پاره پاره کرد و تمام

[illegible] عبد الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible] کرد [illegible] مسعود [illegible]
از او راضی بودند و در عهد دولت
در جمع مالی داشت به مرض قولنج درگذشت

[illegible] تمام

[illegible]

ظهیر الدوله ابراهیم بن مسعود بعد از فرخ
زاد پادشاه شد او را سید السلاطین گفته
اند خط خوب داشت هر ساله مصحفی بخط خود
نوشتی با اموال بسیار که در بقاع متبرکه فرستادی
و سالی سه ماه روزه داشتی و شبها کرد
ولایت و محلات غزنین [illegible]
و محتاجان را انعام دادی در عهد او
غزنین [illegible]
بیماران [illegible] او [illegible]
خرابیها بآبادی مبدل شد [illegible]
کرد و در خیرات سعی بلیغ نمود و چهل و دو
سال بکام دل سلطنت کرد و در سنه ۴۹۲
در گذشت

علاء الدوله مسعود بن ابراهیم بعد از پدر
پادشاه شد و خواهر سلطان سنجر سلجوقی را بنکاح
خود در آورده پس از شانزده سال حکمرانی در
سنه ۵۰۸ عازم دیار بقا گشت

سلطان الدوله ارسلان شاه بن مسعود بعد
از برادر پادشاه شد و با برادر دیگرش بهرام
شاه منازعه کرده بهرام شاه پناه
[به] سلطان سنجر که خالوی او بود برده بهرامشاه
باتفاق او بغزنین آمده بر ارسلان غالب شد
و او را در سنه ۵۱۲ بکشت

کمال الدوله شیرزاد بن مسعود بعد از
پدر پادشاه شد و بعد از یکسال
برادرش ارسلان شاه براو
خروج کرده او را در سنه ۵۰۹ بقتل
آورد

تاریخ پادشاهان [illegible]

از ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible]

یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود خواهر
زاده سلطان سنجر بود در اکثر
وقایع [illegible] او از و میکرد [illegible]
دوست و عالم پرور بود فضلای [illegible]
باسم او کتابها ساختند و [illegible] علاء
الدین حسین برادر خود [illegible]
پادشاه کرده مراجعت [illegible] بهرام
باز بغزنه آمده [illegible] را بکشت علاء الدین
حسن بعد از اطلاع عزیمت غزنه [illegible]
از رسیدن حسن بهرامشاه در
سنه ۵۴۴ فوت شد

ظهیر الدوله خسروشاه بن بهرامشاه
بعد از پدر پادشاه شد و با حسن غوری محاربه
نموده منهزم شد و به [illegible] هند رفت حسین
غزنه را غارت کرده خلق بسیار بکشت
برادرزاده حسین ملک غیاث الدین محمد
بن سام [illegible] بن سام او را
[illegible] امین ساخته [illegible]
[illegible] باشد و ده سال در
[illegible] بود و در سنه ۵۵۵ درگذشت
و فروغ دولت غزنویان فرو مرده
ملک ایشان به غوریان منتقل شد

غوریان اصل ایشان از نسل پادشاهان غور است که سلطان محمود غزنوی [illegible]
نوری نام از بیم سلطان محمود بهندوستان گریخته او را پسری بود سام نام داشت [illegible]
وسام با پسر وداع و آنچه داشت از راه غور عزم دریا کرده باد مخالف کشتی اینها را غرق [illegible]
مر سام دست بر تخته پاره زده دو شب و روزی از دریا بر آمد و بساحل [illegible]
گویند تا سه روز در آب بماند چون بساحل رسید [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
کرده حسین [illegible] آمده [illegible]
او را چون [illegible]
غوری از [illegible]
بکشند چون [illegible] حسین [illegible] کرده [illegible]
احوال او را پرسیده او سرگذشت خود را مفصلاً گفت حکایت او را [illegible] سلطان
ابراهیم رسانیدند سلطان را بر احوال او رقت شده او را بامارت غور مقرر داشت
کارش بالا گرفت پس از وفات حسن [illegible] و از اینها [illegible]
شصت و چهار سال سلطنت کردند

[illegible] مدت حکومت

تمام

[illegible]

---

۱۲۱ علاء الدین حسن بن حسین [illegible] غزنین را [illegible] سوخت حسین [illegible] شش سال سلطنت [illegible] را وداع کرد [illegible] سیف الدین محمد بن حسین [illegible] بعد از پدر پادشاه شد پس از وفات سلطان سنجر [illegible] بلخ را از [illegible] سال [illegible] کرده در [illegible]

[illegible] برادر [illegible] سام [illegible] برادر [illegible] سلطان [illegible] شد [illegible] پادشاه [illegible] نایب خود [illegible] غزنین [illegible] چهل سال [illegible] کرد [illegible] شهاب الدین [illegible] برادر [illegible] برادر خود امارت [illegible] برادر چهار سال حکومت کرد [illegible] در حالت نماز [illegible] هندی او را شهید کرد

محمود بن [illegible] سام بن [illegible] پادشاه شد [illegible] مدت هفت سال سلطنت کرد [illegible] چون از خراسان [illegible]

۱۲۲ آل بویه ایشان از اولاد بهرام گور [illegible] ابو شجاع بویه [illegible] بود علی و حسن و احمد [illegible]

بن ماکان که پادشاه طبرستان بود [illegible] شیر [illegible] از [illegible]

[illegible] خروج کرد و [illegible] در سنه ۳۲۱ بر ملک [illegible] مستولی شد و پس از [illegible]

بر دست [illegible] کشته شد [illegible] بجای او نشست [illegible]

آورد پس [illegible] زنجان [illegible]

بن بویه با دیگر برادران [illegible] رفت [illegible]

کشته شد [illegible] علی بن بویه [illegible] زیاد [illegible]

[illegible] سلطنت کرد

عمادالدوله [illegible] حسن [illegible]

عراق را به برادر [illegible] معزالدوله [illegible]

لقب داده برادر کوچک معز احمد را بکرمان [illegible] حسن بن [illegible]

فرستاد و او را معزالدوله لقب کرد شیراز را [illegible] تقسیم [illegible] کاشان و [illegible]

دار الملک ساخت از خلیفه منشور شاهی یافت [illegible]

و پس از هفده سال و دو ماه سلطنت [illegible] معزالدوله [illegible]

در سنه ۳۳۸ عازم دیار بقا گشت [illegible] علی بن [illegible] حسین [illegible]

[illegible]

معزالدوله

تاریخ ملک ال ... [illegible]

[illegible]

۱۲۸ عضد الدوله ابو شجاع بن رکن الدوله ... پادشاه
... بعد از ... ببغداد رفته و با عزالدوله ...
جنگ کرده ... و ... ببغداد ...
... بجای آورده ...
... وفات یافت ...
... [illegible]

... [illegible]

... بخراسان ... در ...
بگیلان رفته و ... و از آنجا ببغداد
... سلطنت ... المستکفی خلیفه ...
... [illegible]
... خلیفه ... المطیع ...
و ... از ... آل ...
... بوده و امامت ...
... حضرت امام حسین ...
... و بعد از بیست و یکسال سلطنت ...
... وفات یافت

مؤید الدوله ابو نصر بن رکن الدوله در ایام
پدر در اصفهان ... بعد از پدر ... عضد الدوله ...
رفته بجای پدر نشست و میان او و فخر الدوله
و شمس المعالی قابوس والی طبرستان ...
... شد و در ... بعالم باقی شتافت
سلطنتش از ... الی ...
... [illegible]

عضد الدوله ... بختیار ابن معز الدوله در
ایام عضد الدوله در بغداد پادشاه ... بود ...
الدوله ببغداد رفته او ... بقتل آورد
چنانکه مذکور شد.
... [illegible]

۱۲۴ فخر الدوله علی بن رکن الدوله بحکم وصیت
پدر در همدان می‌بود و مؤید الدوله عضد
الدوله او را اخراج کرده او به نیشابور
رفت و بعد از وفات مؤید الدوله صاحب
اسمعیل بن عباد او را آورده حاکم شد
گویند صاحب [illegible]
و فضایل [illegible] و چهارصد شتر کتاب
او را می‌کشید [illegible]
بود [illegible]
افاده میکرد [illegible]
خوب دارد وفات او در سنه [illegible]
در صفهان در محله دربه آیت [illegible]

مجد الدوله ابو طالب رستم بن فخر الدوله بعد از
پدر پادشاه عراق شد و لقب گرفت [illegible]
کودک بود و مادرش سیده [illegible]
تا سیده [illegible] در حیات بود دست
بیست سال [illegible] بیست و شش سال ملک
مجد الدوله برونق بود و چون [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] سنه ۴۲۰ بقتل آورده [illegible]
[illegible]

شرف الدوله [illegible]

شرف الدوله ابو الفوارس شیردل بن عضد
الدوله که در کرمان بود بعد از پدر پادشاه شد
چون به بغداد رفت برادرش صمصام الدوله
استقبال نمود شرف الدوله او را میل
کشید بقلعه که ایشان محبوس ساخت و شرف
الدوله در سنه ۳۷۹ وفات یافت

صمصام الدوله ابو کالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از
برادر ارکان دولت او را از حبس بیرون آورده [illegible]
نشاندند برادر دیگرش بهاء الدوله با او [illegible]
صمصام الدوله بکرمان رفت و بعد از هشت سال دیگر
بدست پسران عضد الدوله در سنه ۳۸۸ بقتل آمد
[illegible] عالم آخرت گشت

تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible] بن [illegible] بعد از [illegible] پادشاه شد [illegible]

سلطنت [illegible] قوام الدین [illegible]

سلطان محمود غزنوی [illegible]

[illegible] در شهر [illegible] سال [illegible]

[illegible] ۴۱۲ م

۱۲۵ [illegible] بن [illegible] پادشاه شد

مدت [illegible] سال [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سال برادرش ابو الفوارس [illegible]

سلطان الدوله [illegible] در [illegible] در فارس

[illegible] الی سنه

[illegible] م

[illegible] ابو [illegible] بن [illegible]

در بغداد [illegible] سلطان [illegible]

الدولت [illegible] در آخر خطبه بنام [illegible]

کرده [illegible]

جلال الدوله بن بهاء الدوله در اول از [illegible]

[illegible] در بغداد [illegible]

[illegible] مدت حکومت

او [illegible]

[illegible] م / [illegible] سلطان الدوله

[illegible] م

عماد الدوله [illegible] سلطان [illegible]

الدوله [illegible]

جلال الدوله [illegible]

[illegible]

الملک الرحیم ابو النصر بن عماد الدوله [illegible]

در [illegible] کرده سلطان طغرل بیک

سلجوقی به بغداد رفته او را گرفته [illegible]

اصفهان فرستاده محبوس [illegible]

سال [illegible] در [illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible] الملک [illegible] ابو نصر ابن عماد الدوله [illegible]

فارس بعد از پدر حاکم بود شاه [illegible]
خروج کرده در سنه [illegible] در آخر قضیه [illegible]
نمود و در همانجا در گذشت تا در تصرف
در آمد و هم در آن [illegible] ابن [illegible]
در آورده بودند و در آخر بویه ملک [illegible]
[illegible] بعد از او در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلجوقیان اتابکان [illegible] شعبه [illegible]

[illegible]

[illegible] المعز [illegible]

[illegible]

سلجوقیان ایران | سلجوقیان روم | سلجوقیان کرمان

[illegible]

[illegible] معز [illegible] سلجوقیان ایران

[illegible]

دول [illegible] سلجوقیان [illegible]

دول کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۷

اول سلجوقیان [illegible] رشت باشد [illegible] سلجوق [illegible] میکائیل اسرائیل موسی و یونس و
ایشان اصول [illegible] نهادند و [illegible] از ترکستان [illegible] سلطان محمود [illegible] حقیقت
خواست [illegible] ترکمانان [illegible] طغرل بیک [illegible]
قوم [illegible] ترکمانان [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible] جنگ ایشان [illegible]
غالب شد سلطان محمود [illegible]
بعد [illegible] سلطان [illegible] جنگ ایشان [illegible] ترکمانان [illegible] ۴۲۹ [illegible]
[illegible] و هشت سال و چهار ماه [illegible]
[illegible]

سلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق در نیشابور در سنه [illegible] در زمان سلطان
محمود غزنوی بقبول [illegible] سلطانی [illegible] و بر تخت نشست [illegible] و او پادشاه نیکو سیرت [illegible]
کرد و در روز پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی [illegible] خانه بنا کند اول مسجدی بساختی [illegible]
[illegible] اسلام مشرف بعد از [illegible] سال در مرو با سلطان محمود غزنوی محاربه کرد
سلطان محمود منهزم [illegible] رفت بعد از [illegible] سلطان محمود سلجوقیان
[illegible] کرد [illegible] آن [illegible]
[illegible] آل بویه [illegible] در سنه [illegible] وفات شد

[illegible]

سلطان عزالدین [illegible]

سلطان عزالدین ابو شجاع الب ارسلان جغربیک [illegible] میکائیل بن سلجوق [illegible] پادشاه
شد در شعبان سنه [illegible] از فرنشاه [illegible] و پادشاه روم را [illegible]
سال سیصد و شصت هزار [illegible] چون تمامت ایران او را مسلم شد [illegible]
[illegible] هنر و باو [illegible] هزار سوار [illegible] که توال خوارزمی [illegible]
آورد سلطان [illegible] الله [illegible] زد بعد از آن زخم [illegible]

سلطان جلال الدین ابو الفتح ملکشاه [illegible] پس از پدر بسعی نظام الملک [illegible]
پادشاه شد ممالک [illegible] در ده [illegible] او بود
او بود و در آخر عهد نظام الملک [illegible] بجای او تاج الدین ابو ابراهیم [illegible]
و نظام الملک را باشاره حسن صباح ملحد در رمضان در سنه ۴۸۵ شهید کرد و سلطان نیز در
شوال همان سال وفات یافت قبرش در اصفهان است سلطنتش در آخر [illegible] ۴۸۵

سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه ولیعهد پدر بود بعد از پدر پادشاه شد
سخی طبع و خوش خو بود و اخلاق پسندیده داشت در زمان او [illegible] بسیار روی داد
او را با برادران و اعمام محاربات شده اغلب او غالب شده و ظفر او را بود در سنه ۴۹۰
ایالت خراسان را به برادر خود سلطان سنجر داد و در سنه [illegible] [illegible]
قبرش در اصفهان است بقولی در سنه ۴۹۸ عازم دیار بقا گشت

سلطان محمد

[illegible]

سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن
ملکشاه بعد از برادر در سنه ۴۹۸ پادشاه شد
در دفع ملاحده سعی بسیار نمود و بعد
با کفار محاربه کرده مظفر شد در سنه
سال حکمرانی کرده در سنه
درگذشت بقولی در سنه ... و ...
قبرش در اصفهان ... داخل مدرسه ...
است در وقت وفات این ابیات
انشا کرد بیت بزخم تیغ جهانگیر و از
قلعه‌گشای جهان مسخر من شد چو من
مسخر رای چه مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای

سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه بعد
برادر برکیارق و محمد بیست سال امیر خراسان بود
بعد از برادران ... پادشاه شد تا ... سلطنت کرد
و ... در ... غزان ... اسیر ...
... [illegible] ... برادر ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... بعد از ... در سنه
درگذشت ... زوجه سلطان ...
گرفتار شده بعد از ... سلطان در سنه ... درگذشت
... [illegible] ...

سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد بن
ملکشاه بعد از پدر در عراق پادشاه شد و
در زمان سلطان سنجر بود ...
... در سنه ... درگذشت ... سال

سلطان رکن الدین ابو المظفر طغرل بن محمد
بن ملکشاه ... سنجر در عراق و حدود ...
و شام پادشاهی کرد در سنه ... درگذشت

تمام

سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن
محمد بن ملکشاه بسیار خوش طلعت و نیکو سیرت
و صاحب جمال کریم و رحیم و دیر خشم
سالی از و لفظ ناخوش نشنیدندی و ستمکاری
خاری و جفا ندید هرگز در مجلس او لفظ فحش
ولغو و دشنام [illegible]
از احدی [illegible] بوجود نیامد آن لباسها
که او پوشید [illegible]
نپوشید و [illegible]
و [illegible]
خلایق سلطنت کرده در سنه ۵۷۱ جهان
فانی را وداع کرد بقولی در سنه ۵۷۳
وفات یافت

سلطان غیاث الدین طغرل بن ارسلان بن
طغرل بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت
نیکو سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود و بسی
از فضلا سؤالات مشکله کردی و بر علم نجوم
و شعر بسیار خوب میگفت این رباعی از اوست
رباعی دیروز خیال وصل جانان فزونا امروز
[illegible] فراق عالم سوزی افسوس که در دفتر
عمر [illegible] آن را روزی نویسد این روز
و شیخ نظامی گنجه خمسه را بنام او گفته و سلطان
در شجاعت بی نظیر بود و تمامی اکثر را خوب کار
میفرمود در آخر عهد در سنه ۵۹۰ سلطان
تکش خوارزمشاهی با او محاربه کرده او را
بکشت و سرش را ببغداد نزد خلیفه فرستاد
و دولت سلجوقیان ایران باخر رسید

[illegible]

ابتداء [illegible]

[illegible]

ابتداء [illegible]

[illegible] ... ان

۲۱ دویم در ذکر سلجوقیان روم و کرمان که چند [illegible] بودند [illegible] شده [illegible]
و زمان سلطنت [illegible] ذکر میشود

دویم سلجوقیان روم ایشان [illegible] تن بودند [illegible] ایشان [illegible] سال [illegible] پادشاهی کردند [illegible] باغی شده [illegible]
[illegible] سلطنت ایشان را [illegible]

سلجوقیان کرمان ایشان [illegible] تن بودند [illegible] سال در کرمان سلطنت کردند بعد از ان [illegible] در [illegible] دولت ایشان [illegible]

داود بن سلیمان بن اسرائیل بن سلجوق

قلیج ارسلان بن سلیمان بعد از پدر پادشاه شد

مسعود بن قلیج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد

قلیج ارسلان بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد

سلیمان بن قلیج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد

قلیج ارسلان بن سلیمان بعد از پدر پادشاه شد

قاورد بن داود [illegible]

سلطان شاه بن قاورد بعد از پدر پادشاه شد

توران شاه بن قاورد بعد از برادر پادشاه شد

ایران شاه بن توران شاه بعد از پدر پادشاه شد

ارسلان شاه بن کرمان شاه بعد از ایران شاه پادشاه شد

محمد شاه بن ارسلان شاه بعد از پدر پادشاه شد

کیخسرو

[illegible]

کیخسرو بن قلیج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

کیقباد بن کیخسرو بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

سلیمان بن کیخسرو [illegible] از پدر پادشاه شد

[illegible]

مسعود بن کیکاوس بعد از کیخسرو پادشاه شد

[illegible]

کیکاوس بن کیخسرو بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

کیخسرو بن کیقباد بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

کیخسرو بن سلیمان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

کیقباد بن [illegible] کیکاوس بعد [illegible] پادشاه شد و او آخرین ملوک سلجوقیان روم است

طغرلشاه بن محمد بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

بهرامشاه بن طغرلشاه بعد از برادر پادشاه شد

[illegible]

محمدشاه بن بهرامشاه بن طغرل بعد از تورانشاه پادشاه شد و او آخر سلاطین سلجوقیان کرمان است

[illegible]

ارسلانشاه بن طغرلشاه بعد از پدر پادشاه شد

[illegible]

تورانشاه بن طغرلشاه بعد از برادر پادشاه شد

[illegible]

ذکر سلاطین آل خوارزمشاه

ابتداء [illegible] انتهای [illegible]

[illegible]

۲۲۳ خوارزمشاهیان اول ایشان انوشتکین غلام بلکاتکین و بلکاتکین غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود و سلطان ملکشاه او را شحنه خوارزم کرده بود و بعد از فوت او را به پسرش قطب‌الدین داد و بعد از فوت او قطب‌الدین محمد در زمان سلطان [illegible] برکیارق و والی خوارزمشاه لقب یافت مدت سی سال از جهت سلجوقیان حکم کرد و در سنه [illegible] درگذشت بعد از او پسرش سلطان اتسز والی [illegible] و بعضی [illegible] از این [illegible] سلطنت ایشان

سلطان اتسز بن محمد [illegible] بعد از پدر در سنه ۵۲۲ [illegible] سال بعد از سلطان [illegible] پادشاه [illegible] از بلاد خراسان و ماوراء النهر آورده [illegible] و بسبب ضعف سلجوقیان [illegible] تمام پیدا آمد و پس از سی سال سلطنت در سنه ۵۵۱ عازم دیار باقی گشت

سلطان ایل ارسلان بن اتسز بعد از پدر در [illegible] بخوارزم رفت و در سنه ۵۶۸ [illegible] نمود [illegible] درگذشت

سلطان شاه بن ایل ارسلان بعد از پدر [illegible] سلطان تکش که برادر بزرگ او بود [illegible] مدت [illegible] سال در میان ایشان محاربات بود و در آخر سلطان تکش غالب گشت و پادشاهی بر وی قرار یافت و سلطان شاه [illegible] در سنه [illegible] درگذشت

سلطان تکش ابن ایل ارسلان بعد از انهزام برادر در [illegible] سنه ۵۶۸ پادشاه شد و سلطان طغرل سلجوقی را کشته مملکت عراق به تصرف او درآمد و بعد از بیست و هشت سال و شش ماه سلطنت در سنه ۵۹۶ بمرض خناق درگذشت

سلطان [illegible]

سلطان قطب الدین محمد بن تکش بود از پدر در سنه ۵۹۶ پادشاه شده و دولت این دودمان در عهد او بذروه اعلی رسید هیچ آفریده با او تاب مقاومت نداشت تمامت خراسان و حدود هندوستان و بلاد ماوراء النهر را مسخر کرد و از حد [illegible] تا فارس خراج گرفت [illegible] مدت بیست سال بکام [illegible] چنگیزخان [illegible] منهزم شد [illegible] شهر بشهر میگریخت [illegible] میکردند تا از [illegible] گریخته [illegible] در سنه ۶۱۷ وفات یافت و در [illegible] مغول [illegible] قتل عام کردند اما چنگیزخان از بلخ بیشتر نیامد

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش بعد از وفات پدر از جزیره آبسکون بیرون آمده بمیان قبچاق رفته از آنجا بخراسان آمد از خراسان بغزنین رفته و او را با مغول هفت دفعه جنگ روی داد و در شش جنگ غالب آمد بعلت شجاعتی که داشت شش دفعه لشکر مغول را شکستی [illegible] چنگیزخان با لشکر تمام [illegible] کرده در کنار [illegible] باو رسید و فیما بین محاربات عظیم شد سلطان [illegible] منهزم شد و چون آگاه شد که چنگیزخان [illegible] برگشت دیگر باره بایران آمده مدتی سلطنت نمود و در آخر عهد اوکتای قاآن پسر چنگیز جرماغون نویان را با لشکر بسیار بر سر او فرستاده لشکر در سنه ۶۲۸ بر او شبیخون آورد منهزم شده و بشهر حلب رفته دیگر کسی او را ندید

سلطان غیاث الدین و سلطان رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش قبل از آنکه سلطان جلال الدین هر یک چندی در عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین بر دست مغول کشته شد و سلطان

[illegible]

تاریخ اتابکان [illegible]

از ابتدای [illegible] تا [illegible]

[illegible]

اتابکان ایشان [illegible] اتابکان دو دسته [illegible] در شام و عراق [illegible] سلطنت کرده اند

[illegible] دو دسته [illegible] شام و عراق که با ایران [illegible]

اتابکان فارس [illegible] | اتابکان شام [illegible]

مشهور به سلغری [illegible] | دیاربکر [illegible]

اول اتابکان فارس که مشهور [illegible] و مدت سلطنتشان از ابتدای سنه ۵۴۳ الی دوازدهم [illegible] هشت پادشاه دوازده نفر [illegible]

مظفر الدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود سلجوقی در سنه ۵۴۳ خروج [illegible] ملک فارس را متصرف خود در آورد و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ۵۵۶ درگذشت سلطان آن زمان سلجوقی بود و سلطان [illegible] فارس را باو مفوض کرد بعد از چند سال سکه فارس را باسم خود کرد

مظفر الدین زنگی بن مودود برادر او در [illegible] پادشاهی فارس را بعد از او [illegible] برادر گشته [illegible] سروری قرار گرفت و سلطان ارسلان سلجوقی نیز آن مملکت را براو مسلم داشت و بعد از چهارده سال حکمرانی در سنه [illegible] بعالم آخرت شتافت

مظفر الدین تکله بن زنگی بعد از پدر در سنه ۵۷۱ پادشاه
شد بغایت عادل و اتقی بود و مدت بیست سال
فرمانفرمائی کرد در سنه ۵۹۱ عالم فانی را وداع کرد

مظفر الدین اتابک سعد بن زنگی بعد از [illegible] در
[illegible] ۵۹۱ پادشاه شده از [illegible]
[illegible] روزگار [illegible]
با [illegible] سوار [illegible]
[illegible] و پس از محاربه [illegible]
او را اکرام نموده بر سر ملک [illegible]
و پسرش ابوبکر او را بشیراز راه نداد اهل شهر
در شب او را بشهر بردند ابوبکر را محبوس ساخت
و تصرف کرمان نیز نموده مدت بیست و هشت
سال کامرانی کرد در سنه [illegible] برحمت حق
پیوست

قطب الدین طغرل بن [illegible] بود در سنه ۵۹۱
بپادشاهی نشست [illegible]
میان او و برادرزاده اش سعد بن زنگی
محاربه شده بالاخره در سنه ۵۹۹ بدست
سعد بن زنگی اسیر شد

مظفر الدین ابوبکر قتلغ خان بعد از پدر پادشاه گشت
[illegible] در سنه ۶۲۳ [illegible]
[illegible] عدل و آثار فضل او در اطراف جهان
منتشر شده و بعضی از بلاد [illegible]
و خطبه خواندند در زمان او [illegible]
[illegible] فارس [illegible] یافت
[illegible] آسوده [illegible] و مدت [illegible]
[illegible] فرمانفرمائی کرد [illegible]
[illegible]

[illegible]

مظفر الدین [illegible]

تاریخ اتابکان فارس

از ابتدای سلطنت [illegible] تا [illegible]

[illegible]

اتابک مظفر الدین سعد بن ابوبکر بعد از پدر در غره محرم سنه [illegible] بپادشاهی نشست و پس از دوازده روز [illegible] در دوازدهم محرم [illegible] حیات مستعار [illegible]

اتابک محمد بن سعد چون پدرش وفات یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد و مادرش ترکان خاتون در ملک [illegible] و بعد از دو سال [illegible] ماه [illegible]

اتابک محمد شاه بن سلغرشاه [illegible] بعد از محمد بن سعد در رمضان سنه [illegible] [illegible] نشست و او شب و روز بعیش و طرب [illegible] و از کار مملکت غافل ترکان خاتون در سنه [illegible] او را اسیر کرد

اتابک مظفر الدین [illegible] [illegible] [illegible] ترکان خاتون [illegible] [illegible] منهزم [illegible] از آن [illegible] لشکر مغول تعاقب کرده او را از [illegible] از آن بیرون آورده بقتل رسانیدند

اتابک ابش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از [illegible] در شوال سنه [illegible] پادشاهی را باو دادند و بعد از آن او را [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دوره سیم اتابکان شام و عراق هرچند غرض از تحریر این مختصر بیان احوال سلاطین ایران است و بیان دفتر یاران ننوشته اند ولیکن بجهة استحضار طلاب آن اجمالاً ذکر میشود

دوره اتابکان شام [illegible] سلطنت سعیده مدت [illegible] سال پادشاهی کردند [illegible] هذه الشعوب از سنه ۵۲۱ الی سنه ۶۴۸

[illegible] باشند [illegible] معاصر هم بودند

اقسنقر غلام سلطان [illegible] در سنه ۴۸۱ حاکم حلب شد و مدت ده سال والی آنجا بود و در سنه ۴۸۷ درگذشت

عماد الدین زنگی ابن اقسنقر در سنه ۵۱۸ بحکم سلطان محمد بن ملکشاه والی عراق قوت تمام گرفت و [illegible] او را کشتند

نور الدین محمود بن عماد الدین بعد از پدر پادشاه شده بر حلب استیلا یافت بالجمله پادشاهی [illegible]

ملک صالح بن نور الدین بعد از پدر یازده ساله بود اعیان شام با او بیعت [illegible]

[illegible]

[illegible] اتابکان [illegible]

از ابتدای [illegible] [illegible] دولت [illegible]

[illegible]

۱۳۹

اتابک سیف الدین غازی بن عماد الدین بعد از
وفات پدر بحکم برادرش نورالدین حاکم دیار بکر
و جزیره و بعضی از کردستان بود و لشکر او در شکست
فرنگیان [illegible] در ۵۴۴ وفات یافت

سیف الدین مودود بن عماد الدین بجای
برادر نشست و در ۵۶۵ درگذشت

اتابک سیف الدین غازی بن [illegible] بعد از
مرگ پدر در موصل بر سریر حکومت نشست
و پس از یازده سال حکومت [illegible]

اتابک عزالدین مسعود بن مودود بعد از برادر [illegible]
سیزده سال حکمرانی [illegible] در ۵۸۹ درگذشت

اتابک نورالدین ارسلان شاه بن [illegible]
مودود بن زنگی مدت هجده سال [illegible]
در ۶۰۷ بعالم آخرت شتافت و پس از او پسر
عزالدین بجای او نشست و بعد از اندک
زمانی درگذشت اتابکی موصل به بدرالدین لؤلؤ
که مدبر ملک ایشان بود قرار گرفت او نیز هر دو پسر او
صالح [illegible] با هلاکو خان مخالفت کرده
[illegible] بقتل رسید و دیار بکر بتصرف ایران
مغول درآمد [illegible]

سیم اتابکان عراق و آذربایجان از ایشان شش تن بحکومت رسیدند مدت [illegible] سال

از سنه ۵۵۵ الی سنه ۶۲۲ در عراق و آذربایجان حکمرانی بودند [illegible]

ایلدگز او غلام سلطان مسعود سلجوقی است بعد از
بقا پایه بامارت رسید سلطان مسعود زن
برادر خود طغرل را که [illegible] سلطان [illegible] ارسلان
بود باو داد [illegible] ازین زن دو پسر [illegible] جهان
پهلوان محمد و قزل ارسلان [illegible] مرتبه ایلدگز
چنان بلند شد [illegible]
او با مری [illegible]
مطاع بود بعد از آن [illegible] سلطان [illegible]
درگذشت و ایلدگز نیز بعد از وی [illegible] در
سنه ۵۶۸ روانه جهان جاویدان گشت

جهان پهلوان [illegible] بعد از
سلطان [illegible]
و سلطان طغرل بن سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عراق
[illegible] درگذشت

قزل ارسلان ابن اتابک ایلدگز بعد از فوت
برادر خود جهان پهلوان از تبریز بعراق آمده
پادشاه شد بعد از [illegible] سلطان طغرل او را
گرفته محبوس ساخت در همان حبس قزل ارسلان
را کشته یافتند

ابوبکر بن جهان پهلوان بعد از کشته شدن
قزل ارسلان در تبریز پادشاه شد و مدت بیست
سال سلطنت آذربایجان کرده در سنه [illegible]
راه آخرت گرفت

تاریخ مدت ایشان [illegible]
از ابتدا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

قتلغ [illegible] مظفر الدین ابوبکر بن اتابک سعد بعد از اتابک ابوبکر [illegible] پادشاه شد [illegible] خوارزمشاه [illegible] مستولی شد [illegible] تاریخ [illegible] در گذشت [illegible]

قتلغ اینانج بن جهان پهلوان بعد از کشته شدن سلطان طغرل [illegible] خوارزمشاه [illegible] والی ری بود کشته شد

اسمعیلیان ایشان دو شعبه اند [illegible] مشار الیه اند
[illegible]

اسمعیلیان ایران

اسمعیلیان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اسمعیلیان ایران

اول اسمعیلیان ایران که ایشان را خداوندان [illegible] گویند
ایشان هشت نفرند و مدت ملکشان یکصد و هفتاد و یک سال [illegible] الی
سنه ۶۵۴ و غیر این نیز گفته اند

نمره ۱۴۲

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن
محمد از نسل ذو نواس ابو یوسف حمیری است پدرش از
یمن آمد و بقم رفت و از قم بخارست حسن صباح در
ستوان شد بالجمله حسن صباح مرد متورع بود و در
شریعت سعی جد بود که یک پسر خود را بجهة خمر
خوردن و پسر دیگر [illegible] بود
بکشت و از شیعه اسمعیل بن امام جعفر صادق [illegible]
و تبعه آنحضرت [illegible] اهل [illegible]
و اصول [illegible]
الموت [illegible] کارش [illegible]
فریفته او شده او را بر خود حاکم کرده [illegible]
از قلاع قهستان [illegible] و قلعه [illegible]
درآورد و سلطان سنجر سلجوقی از خصومت او در
گذشت و کارش قوتی تمام گرفته از سنه ۴۸۳ الی
سنه ۵۱۸ حکمرانی کرده وفات یافت

کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح
امیر لشکر بود بعد از حسن از سنه ۵۱۸
حاکم شد و او نیز در محافظت حافظ
شرع اهتمام تمام داشت مدت
چهارده سال و دو ماه در رودبار
قلاع ملاحده حکومت کرده در سنه ۵۳۲
درگذشت

محمد بن

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای [illegible]

[illegible]

اول

محمد بن بزرگ امید بعد از پدر در ربیع الاول
۵۳۲ حاکم شد و او نیز ظاهر شرع را رعایت
کردی اما پسری بود حسن نام بد اعتقاد و
در مناهی مشغول بود و مردم را نیز رخصت میداد
و قرآن را تأویلات باطله کردی [illegible]
امامت کرده پدرش آگاه شده [illegible] جمع کرده
گفت که حسن پسر من است [illegible]
و امام نیستم و هر کس در حق ما اعتقاد
امامت دارد باطل است و حسن را
محبوس کرده مردم را باور راه نداد
بالجمله محمد مدت بیست و چهار سال با استقلال
تمام سلطنت کرده و آخر شعبان ۵۵۷
بدیار باقی رفت

۱۴۳ حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر در
رمضان ۵۵۷ حاکم شد و بنیاد الحاد [illegible]
و دعوی امامت کرده در هفدهم رمضان
۵۵۹ در پای قلعه الموت مردم را جمع
کرده گفت [illegible] تکلیف از جهانیان
[illegible] برداشته [illegible] فرود آمده افطار
کرده [illegible] ملاهی شده
[illegible] آنروز را عید القیام
نام نهاده [illegible] آنروز [illegible] بعد از
چهار سال حکومت در شعبان ۵۶۱ بر
دست برادر زن خود در قلعه لمسر کشته شد

خواند

خداوند محمد بن حسن بعد از پدر در [illegible] سنه [illegible] پادشاه شد و قاتلان پدر را بکشت و کار الحاد در زمان او قوت تمام گرفت و شعار اسلام در آن حدود بالمره متروک شد مدت چهل و شش سال با اقتدار تمام سلطنت کرده در [illegible] شعبان سنه [illegible] راه آخرت گرفت و پسرش خداوند جلال الدین او را [illegible] کرد رحمت [illegible]

خداوند جلال الدین حسن بن محمد در سنه [illegible] پادشاه شد و از طریقه پدر تبرا نمود و از جاده شریعت [illegible] علما و فقها بر مسلمانی اسلام او گواهی دادند و او را نو مسلمان خواندند فرمان داد تا در بلاد او مساجد و جوامع بنا کردند [illegible] اسلام در آن ولایت نماز تازه کرد و در [illegible] سنه ۶۱۸ [illegible]

خداوند علاء الدین محمد بن جلال الدین [illegible] بعد از پدر در [illegible] سنه [illegible] پادشاه شد ترک مذهب پدر [illegible] کرد و برا باحت الحاد [illegible] مدت سی و چهار سال و یکماه سلطنت کرده در شهر رجب سنه ۶۵۳ بدست حسن مازندرانی که منظور نظر او بود کشته شد

خداوند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین بعد از پدر در [illegible] سنه [illegible] پادشاه شد حسن مازندرانی را بقصاص [illegible] بکشت و بعد از یکسال هلاکو بجانب او [illegible] عزیمت کردند خورشاه ناچار از قلعه میمون بیرون آمده بخدمت هلاکو خان پیوست هلاکو بفرمود تا قلاع [illegible] را خراب کردند و در یکماه پنجاه و [illegible] قلعه حصین خراب شد و دیگر [illegible] در کوه نماند هلاکو خداوند رکن الدین را بخدمت منکو قاآن بطرف ختا فرستاد و در راه [illegible] بحکم منکو قاآن او را بقتل آوردند

تاریخ پادشاهان ... اسمعیلیان

شعبه دوم اسمعیلیان مغرب و آل بویه ... ۴۲۱

... ایران دخل نداشته اند غرض از تحریر این مختصر تشخیص احوال حکام و سلاطین ایران است لیکن طرداً للباب شمه ای از احوال ایشان نیز ذکر شود ... [illegible] ... مدت ... سال سلطنت کرده اند موجب است

اسمعیلیان مغرب ... [illegible] ...

اول اسمعیلیان مغرب ... [illegible] ... سال هجری ... المهدی ... امام جعفر صادق ... [illegible] ... [illegible] ...

ابو ... محمد بن عبدالله ... [illegible] ...

القائم بامر الله ... [illegible] ... حاکم شد ... سال سلطنت ...

[illegible]

المنصور بقوة الله اسمعیل بن قایم بعد
از پدر حاکم شد و او بغایت شجاع
و عاقل و فرزانه بود و پس از هفت
سال سلطنتش در سنه ۳۴۱ درگذشت

۹۵۳ م

المعز لدین الله ابو تمیم معد ابن منصور
بعد از پدر حاکم شد پادشاهی بود صاحب
رای و ملک او وسعتی تمام یافت و بیست
و چهار سال بکام دل سلطنت
کرده در سنه ۳۶۵ درگذشت

۹۷۵ م

العزیز بالله ابو منصور بعد از پدر [illegible]
سلطنتش [illegible] و ملکش [illegible]
[illegible]
و یک سال حکومت کرد [illegible]
آخرت [illegible]

۹۹۶ م

الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیز بعد
از پدر پادشاه شد در امر و نهی [illegible]
[illegible] مبالغه کردی اندیشه [illegible]
می پرورید حکم کرد که زنان از خانه
بیرون نیایند بعد از بیست و پنج سال
حکومت در سنه ۴۱۱ بدست غلامان کشته شد

۱۰۲۱ م

الظاهر بالله ابو الحسن علی بن
حاکم بجای پدر نشست و قاتل پدر
را کشت بعد از شانزده سال
سلطنتش در سنه ۴۲۷ بمرض استسقا در
گذشت ۱۰۳۶ م

المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ظاهر
در هفت سالگی بجای پدر نشست و مدت
شصت و دو سال با اقتدار حکمرانی
کرد و در شهر ذی الحجه سنه ۴۸۷ درگذشت

۱۰۹۴ م

در عهد

[illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible]

دوم آل ایوب و غلامان که در مصر سلطنت کرده اند

آل ایوب ایشان هشت نفر اند مدت ملک ایشان هشتاد و چند سال از سنه ۵۶۷ الی سنه ۶۴۸
اول ایشان ملک صلاح الدین است که بعد از فوت [illegible] در وزیر [illegible] را
[illegible]
بعد از فوت [illegible] ملک مصر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] وفات [illegible] آل ایوب [illegible]

[illegible]

غلامان که ایشان را چرکس و ترک خوانند ایشان ده نفر اند مدت ملک ایشان [illegible]
سال از سنه ۶۴۸ الی سنه ۹۲۳ بعد از سلطنت آل ایوب بر غلامان رسید از غلامی
[illegible] در اواخر سنه ۹۲۲ سلیم شاه پادشاه روم بر ایشان مستولی
شده سلطنت از دست غلامان بیرون برد سلطان [illegible] که دولت [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] تا سنه ۹۲۸ روم [illegible]
[illegible] دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلطان سلیم شاه بود

[illegible] م

سلاطین قراختای که در کرمان سلطنت کرده‌اند ابتدا از [illegible] ۱۴۸

[illegible] شدند و شش نفر [illegible] سلطنتشان [illegible] عام است

براق حاجب از امرای گورخان قراختای بود برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاهی آمد رخصت [illegible] و امرای [illegible] شد در فرصت مغول [illegible] بر کرمان مستولی شد [illegible] از دار [illegible] نوشته [illegible] سنه ۶۳۲ درگذشت

سلطان قطب الدین محمد بن حمید که برادرزاده براق حاجب است بفرمان منگوقاآن در سنه ۶۵۰ سلطنت کرمان یافت متعلق شد و عمارات عالیه بنا نهاد و بعد از پنجسال حکمرانی در سنه ۶۵۵ درگذشت

سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب بعد از پدر در سنه ۶۳۲ پادشاه شد بعد از چند سال حکومت در سنه ۶۵۰ بحکم منگوقاآن معزول شد و پس از چندی بفرمان منگوقاآن بدست سلطان قطب الدین کشته شد

سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منگوقاآن در سنه [illegible] پادشاه کرمان شد چون کوچک بود بحکم [illegible] قتلغ ترکان که دختر براق حاجب و بقولی زن او بود مشغول حکومت شد

[illegible]

قتلغ ترکان جفت براق حاجب بعد از
اخراج سلطان حجاج در سنه ۶۷۲ فرمانفرما
شد و مدت هفت سال حکومت کرده در
سنه ۶۸۳ درگذشت
۱۲۸۴ م

سلطان جلال الدین سیورغتمش ابن براق حاجب
بعد از قتلغ ترکان بحکم ارغون خان در سنه ۶۸۳
پادشاه شد و دختر منکوتمر بن باتو را او
نکاح داشت مدت [illegible] سال حکومت [illegible]
سنه ۶۹۱ [illegible] ارغون خان معزول شد

پادشاه خاتون بنت سلطان

قطب الدین که در حباله نکاح گیخاتو
بود بعد از عزل سیورغتمش بحکم گیخاتو در
سنه ۶۹۱ پادشاه شد برادر خود سیورغتمش
را بقتل آورده بعد از آن [illegible] خاتون منکوجه
برادرش و دختر شاه عالم خاتون که
در نکاح بایدو بود بحکم بایدو خان پادشاه
خاتون را در سنه ۶۹۳ بقصاص سیورغتمش
بکشتند و پادشاه خاتون زنی
عاقله و خوب صورت [illegible] بود
و شعر خوب میگفت این ابیات از اوست

[illegible]

سلطان قطب

... قطب الدین [illegible] شاه بن محمود بن

[illegible] پادشاه کرمان شد چون اقبال

[illegible] او را از خان [illegible] اول و سلطنت

آنجا مغول رسیده و حکم از مغول در

[illegible] عادت کرده سلطان قطب الدین را

پیش گرفت و یک دختر داشت که او را مخدوم

شاه گفتندی [illegible] ترکان قتلغ موسوم [illegible]

مبارز الدین محمد مظفر بود از وی پنج [illegible] شرف

الدین شاه شجاع و قطب الدین شاه

محمود و عماد الدین احمد از او متولد شد

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن

سلطان حجاج [illegible] در سلطنت

کرمان رسید و او پادشاه خوب

صورت بود و نیکو سیرت پادشاه [illegible]

بود

[illegible]

[illegible]

مغول یعنی چنگیزیان ایشان [illegible] مدت سلطنت ایشان یکصد و شصت
و هشت سال و دو ماه از سنه [illegible] الی سنه [illegible]
و غیر این نیز گفته اند اول ایشان [illegible]

[illegible]

چنگیز خان [illegible]

چنگیز خان ابن ییسوکا بهادر بن قبل خان بن تومنه خان بن بایسنقر خان
ابن قایدو خان ابن ذوتومین خان ابن بوقا خان ابن بوزنجر خان است
و از بوزنجر خان مذکور ده پشت به یافث بن نوح علیه السلام میرسد
از یافث علیه السلام پدر بیست نهم چنگیز خان است پدران چنگیز
خان همه در بلاد مشرق پادشاه بودند و نسب امیر تیمور
نیز به پشت [illegible] پدر پنجم چنگیز خان است و معاصر ابو مسلم مروزی
بود بالجمله چنگیز خان در وقت وفات پدر صغیر مرحوم خود

سیزده

عمر آنچه داده بود بسر برد. منقسم گشته دو را و بمهالک و خطرات انجامید اما چون دولت
یار او بود در سن سیزده سالگی در اول ذیقعده سنه ۶۰۲ بقولی در سنه ۵۹۹ بسلطنت رسید
اول نام او تموچین بود چون سه سال از پادشاهی او بگذشت او را چنگیز خان خواندند
بعلت آنکه معنی چنگیز خان بود خان خانان بتورکی زبان روز بروز
سال بسال مرتبه اش بلند میشد و بر تمامت قبایل و صحرانشینان
و بلاد و ممالک ختا و ترکستان [illegible] دشت قبچاق و بلغار و ارس و روس
و غیرهم سروری یافت و از دین بهره نداشت از زمره کفار است بقصد
قلع سلطان [illegible] محمد خوارزمشاهی او را منهزم و در اکثر
ایران غارت و قتل عام کرده [illegible] شهرت مستغنی از تکرار است
و در مقدمه ظفرنامه مذکور است که خلق کشته نیشابور را دوازده
روز شماره کردند غیر از اطفال و عورات هزار هزار و
هفتصد و چهل و هفت هزار کس بقلم آمد و در هرات هزار هزار
و ششصد هزار و کسری و در مرو و خوارزم و سایر بلاد
بر این قیاس در این امت هرگز چنین حادثه روی ننمود
قریب هشتاد سال کفار بر اهل ایران غالب و حاکم
بودند چنگیز خان چهار پسر داشت توشی خان
جغتای خان اوکتای قاآن تولی خان تولی

بزبان

[illegible]

بزبان مغول آئینه است پادشاهان ایران از المغل

تولی خان فرزند چنگیزخان بعد از بیست و پنج سال پادشاهی در

سنه ۶۲۴ به اسفل السافلین رفت بقولی در سنه ششصد و

شش

معز ... ابوسعید ... خان

تمام

۱۰۲۷ اوکتای قاآن ابن چنگیز خان بعد از پدر بیک سال و دو ماه در ربیع الاول
سنه ۶۲۹ بحکم وصیت پدر پادشاه شد چون مغول در القاب تکلیف نکنند
و پادشاه را قاآن و خان گویند و او پادشاهی کریم و رحیم بود
و بر احسانی که پدرش نهاده بود مرهم نهاد وجود و عطاهای او
حاتم طائی و بخششهای معن ابن زائده را منسوخ کرد و هیچکس از
درگاه او محروم بر نگشت در مدت سلطنت خود ششصد و هشتاد هزار
تومان بالش زر بوضیع و شریف عطا نمود و این خیلی است چه بالش پانصد
مثقال است بقولی هشتصد درم دو دانگ و بقولی هشت دینار و دو دانگ
با اینهمه جرماغون نوئین را که از امرا و پادشاه زاده بود با ایران
فرستاد تا جلال الدین منکبرنی را بر انداخت و جهان
از خوارزمشاهیان بپرداخت و ممالک ایران سوای عراق
عرب که در تصرف خلیفه بود از او صافی گشت
امیر جنتمور را از دیوان مغول بیرون آمد بعد از
آن در سنه ۶۳۲ توسال بجای او نامزد شده
بعد ازین از ایشان ارغون آقا که از طایفه مغول و
از اولاد چنگیز خان بود بحکومت ایران مقرر شده
کرد

[illegible]

کرده و اوکتای قاآن مدت سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرده از افراط شرب ١٥٢
خمر درگذشت بقولی در سنه ۶۳۹ وفات یافت

گیوک خان بن اوکتای قاآن بعد از
پدر به سه سال در سنه [illegible] پادشاه شد
قبل از جلوس او مادرش توراکینا
خاتون حکم میکرد چه اوکتای قاآن
وصیت کرده بود که بعد از فوت پدر [illegible]
تا زمان تعیین یکی از اولاد او
ملک را [illegible] فرزند [illegible] باشد
حکم کنند با گیوک خان تقویت
دین نصاری کرده مثل پدر کرم
و سخی و بخشنده بود بعد از یکسال
پادشاهی در سنه [illegible] در [illegible]
وفات یافت

منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بعد
از [illegible] سال در سنه [illegible]
[illegible] بن [illegible] خان بن چنگیز خان که مهتر قوم
بود پادشاه شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] قاآن
بطرف مشرق [illegible] هولاکو خان را بطرف مغرب [illegible]
گیری فرستاد و خود بطرف ماچین [illegible]
آنجا بجهة عفونت هوا بیمار شده [illegible] از [illegible]
رفت بعد از [illegible] قاآن [illegible] در سنه [illegible]
تاج و تخت گشت بقولی در سنه [illegible] مدت [illegible]

[illegible]

هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بفرمان
برادرش منکوقاآن در سنه ۶۵۳ از جیحون عبور کرده بایران
آمد و بقلع و قمع ملاحده برد جست و در قهستان و
توابع که منشأ اسمعیلیه بود قتل عام نمود بعد از آن
ببغداد آمده خواند رکن الدین را از میمون در
بیرون آورده قتل [illegible]
رفته معتصم خلیفه [illegible] را بقتل آورد
و بغداد را غارت تمام و قتل [illegible]
هزار و هشتصد هزار [illegible]
[illegible]
و بحضور علما و حکما و منجم کیمیا بیمن تمام داشت زر و
مایحتاج کیمیاگران چندان صرف کرده بود که قارون
عشر عشیر آن از آن جبال نیاورده بود بعد از یازده سال
سلطنتش در سنه ۶۶۳ در مراغه درگذشت دار الملک
او در آذربایجان بود در تاریخ وفات او گفته اند قطعه

[illegible]

اباقاخان بن هلاکوخان بعد از پدر بفرمان
عمش قبلا قاآن که بجای منکوقاآن
پادشاه شد سلطنت ایران باو تعلق
گرفت و میان او و براق خان پادشاه
ماوراء النهر محاربات شد مظفر شد و
مدت هفده سال باقتدار تمام پادشاهی
کرده در سنه ۶۸۰ در همدان درگذشت
[illegible] الکاخی گشت به [illegible] که
[illegible] کرد او را [illegible] حاصل شد
[illegible] زد دو روز فوت شد در تاریخ
وفاتش گفته اند بیت چه بیست روز بر
آمد ز ماه ذی حجه زد و رعیت که بر کس
نمی کند ابقا چهار شنبه هنگام صبح در
همدان ز سال ششصد و هشتاد در گذشت
ابقا

[illegible]

احمد خان بن هلاکو خان بعد از برادر [illegible]
پادشاه ایران شد اول نام او نکودار [illegible]
چون از دین اسلام مشرف شد به احمد خان
موسوم گشت و پس از دو سال [illegible] سلطنت
ارغون خان بن اباقا خان برادر زاده [illegible]
او را [illegible] به قتل [illegible]

ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بعد از قتل
احمد خان پادشاه شد خواجه شمس الدین صاحب
دیوان را که به انواع فضایل و خصایل حمیده متصف
بود بعد از نه سال وزارت [illegible] و پدر [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] را [illegible] داده در ۶۸۳
[illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] گذشت

گیخاتو خان ابن اباقا خان برادر [illegible] بعد از
پادشاه شد و او کریم الطبع بود و در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] در ۶۹۴ واقع شد

بایدو خان بن [illegible] بن هلاکو خان بعد از
گیخاتو خان پادشاه شد غازان خان بن ارغون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

غازان خان بن ارغون خان [illegible]
در سنه [illegible] پادشاه شد
[illegible] و [illegible] اسلام داد [illegible]
جمال الدین دستجردانی را وزیر
کرده بعد از دو ماه او را بکشت خواجه
صدر الدین [illegible] را وزیر [illegible]
بعد از یک سال و نیم او را بکشت خواجه
در وزارت با خواجه رشید الدین
فضل الله [illegible] بود [illegible]
الدین ساوجی [illegible]
با مصریان جنگ کرده [illegible]
رفته از آنجا مراجعت بایران کرده در نواحی
قزوین در سنه [illegible] نعش او را بتبریز برده
در گنبدی که برای خود بنا کرده بود [illegible]
غازان مشهور است دفن کردند [illegible]
مغول [illegible] ۷۰ [illegible]
[illegible]

[illegible] الجایتو سلطان
خدابنده بن ارغون خان بعد از برادر
در سنه [illegible] پادشاه شد [illegible] در
مغول [illegible] مغول [illegible]
با جمله مسلمان کرد [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] نام [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] ساوجی خواجه رشید الدین با او
[illegible] داشت [illegible] خواجه سعد الدین را
[illegible] خواجه علی شاه تبریزی [illegible]
با خواجه رشید الدین شریک بود
در سنه [illegible] سلطانیه را بنا کرد [illegible]
سال و نه ماه [illegible]
[illegible]
بود [illegible] در مقبره دفن کردند.
[illegible]

سلطان

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] امیر چوپان [illegible] امیر [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] امیر حسن [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر چوپان [illegible]

[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر پادشاهان [illegible]

ارپا خان از نسل [illegible] در زمان سلطان ابوسعید
ارپا خان را که از نسل اریق بوکا بن
تولی خان بود بسعی خواجه غیاث الدین وزیر
پادشاهی برداشتند علی پادشاه خال سلطان
ابوسعید [illegible] موسی خان را که از نسل
بایدو خان بود [illegible] [illegible]
شد ارپا خان [illegible]
[illegible] [illegible] دیگر [illegible]
در عهد [illegible] او [illegible] رسانیدند

محمد خان ابن [illegible]
[illegible]
که در [illegible] بود [illegible] کرده محمد خان
و امیر شیخ حسن بجنگ ایشان رفته ایشان را
منهزم و موسی خان را بدست آورده
بکشت و بعد از آن [illegible] [illegible]
شیخ حسن [illegible] که [illegible] بود بجنگ محمد خان
و امیر شیخ حسن [illegible] مقتول شد

موسی خان بن علی بن بایدو خان
برادر [illegible] ارپا خان و [illegible] در سنه [illegible]
امیر شیخ حسن جلایر مشهور به بزرگ شیخ حسن
محمد خان را که از نسل هلاکو خان است
به سلطنت برداشت [illegible] و [illegible] لشکر
فراهم آورده متوجه تبریز شد و با موسی
خان و علی پادشاه جنگ کرده علی پادشاه را
بکشت و موسی خان فرار کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد خان بن [illegible] خان [illegible] [illegible] خان [illegible]

اطلاع بر غلبت و جلوس محمد خان [illegible] بر [illegible] محمد خان [illegible]

خروج کرده باتفاق [illegible] خان [illegible]

بجانب محمد خان آمده [illegible]

خراسان کرکیت [illegible]

[illegible] محمد قلی سلطان [illegible]

داده [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده [illegible] فرستاده [illegible]

ایشان [illegible] خان [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

سلطان ... بن ... بن ...
بن ... [illegible]
... خواتون ... گردد ...
یک سال حکومت کرده پس امیر شیخ
بزرگ ... [illegible]
[illegible]
... [illegible]

... بن ... بن ...
خواتون ... سلطنت که ...
امیر شیخ حسن ... بوده ... مشهور ...
و امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور ...
بسبب ... کرده ... مشهور ...
شد

[illegible]

در بیان [illegible] سلاطین [illegible] که بعد از [illegible] ابو سعید حکومت کرده اند

چون سلاطین مغول بعد از سلطان ابو سعید در ایران [illegible]

پادشاهی و حکومت نشست و ایشان شش طایفه اند و چهار نفر و زمان حکومت

ایشان [illegible] و چهار سال [illegible]

[illegible]

اول [illegible] ایشان [illegible]

و سلطان [illegible] از امرا بزرگ بودند [illegible]

[illegible] امیر چوپان [illegible]

داشت و در [illegible] مصر و شام [illegible] عمارات بسیار بنا کرد [illegible]

که با سلطان ابو سعید کرد و در [illegible] بعد از ابو سعید [illegible] ملک غیاث [illegible]

امیر چوپان [illegible] پادشاه [illegible] گویند [illegible]

امیر چوپان [illegible] امیر [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] ملک [illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible] ابو سعید [illegible] شیخ حسن بزرگ [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible] امیر [illegible]

یکی امیر شیخ حسن و دیگری ملک اشرف این دو نفر هشت نوزده سال و شش ماه
در آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم سلطنت کرده اند

۷۳۸

امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان [illegible]
گذشت بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم پادشاه شد
و او سیاست تمام داشت [illegible] ساتی بیک خاتون را عزل نموده سلیمان
خان را بپادشاهی برداشت و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه نموده
مغلوب گشت و آخر [illegible] در حرم مست خفته بود خصیتین او را
گرفته [illegible] تا هلاک [illegible] و این در سنه ۷۴۴ واقع شد

۷۴۴

ملک اشرف بن امیر تیمورتاش [illegible] بعد برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و غیره
حاکم شد او نیز چند روزی انوشیروان خان را بسلطنت لقب نموده بجای او منصوب
ساخت و او مردی ظالم و سفاک و ستمکار و بی باک بود آنقدر مال از ظلم
و ستم جمع کرده بود که چهارصد قطار شتر و هزار قطار استر از جواهر و زر سرخ
و سفید و اجناس در خزینه او جمع شد مردم از ظلم او جلاء وطن کرده متفرق
شدند شیخ صدرالدین صفوی بگیلان رفت و شیخ کججی بشام افتاد و قاضی
محیی الدین بردعی بدشت قپچاق رفت و در آنجا منزل گرفته شروع بموعظه
نمود

خود جانی بیک پادشاه دشت قپچاق به تبریز آمد و [illegible] ظلم

و ستم او را بیان کرد که پادشاه [illegible] جانی بیک [illegible] لشکر دیده و عازم [illegible]

شد [illegible] تمام بدست [illegible] جانی [illegible] دیدی

که [illegible] و لشکر جانی [illegible] دو مرتبه در تبریز [illegible]

مردم [illegible] را [illegible] جانی بیک [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] بوده اند از ایشان

امیر [illegible] بن امیر ایلکان در زمان سلطنت [illegible] امیر [illegible] در سنه [illegible]

کشته شد [illegible] امیر حسین [illegible] بود [illegible]

[illegible] خان را نکاح کرده [illegible] امیر شیخ حسن و اولاد

او چهار نفر به سلطنت رسیدند و [illegible] سلطنت کردند

امیر شیخ حسن بن امیر حسین [illegible] بن امیر شیخ [illegible] در سنه ۷۳۶ پادشاه

ایلکانی [illegible] شیخ حسن بزرگ ملقب بود [illegible] شد [illegible] آذربایجان کرده با [illegible]

سلطان ابوسعید [illegible] مدت [illegible] منهزم شد [illegible]

فرار کرده امیر شیخ اویس در تبریز بر تخت نشست و بعد

به بغداد مراجعت کرده مرتبه دیگر به تبریز آمده [illegible]

[illegible] مدت [illegible] سال

سلطنت کرده در سنه ۷۵۷ [illegible]

سلطان حسین بن الشیخ اویس

بجای پدر به تخت

پادشاهی نشست در زمان او ...

... در دست ... قتل ...

مدت سلطنتش ... سال ...

احمد برادرش خروج کرده او را

در تبریز ... مملکت در

... تبریز ... آن است

سلطان احمد بن الشیخ اویس

... چون ...

مدت سلطنتش ... او کشت امیر

تیمور گورکان او را ... را مسخر

کرده سلطان احمد عراق عرب را

تابع شده و امیر تیمور عراق عرب را

متصرف نموده بعد از وفات امیر

تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب

میسر شده بار دیگر بعد از آنکه تبریز را

امیر تیمور خراب کرده بود تعمیر

نموده در تبریز با قرا یوسف ترکمان

جنگ کرده منهزم شده در حوالی

باغی پنهان شده مردم قرا یوسف او را

گرفته در شب شنبه ... ربیع الاول

سنه ۸۱۳ او را ... او در

... رسید

تمت

شیخ ابو اسحق بن امیر شاه محمود [illegible] عبد الله [illegible] که در زمان پادشاه

مغول [illegible] صاحب [illegible] بود ازین جهت او را اینجو گفتندی و چون در زمان [illegible]

سلاطین [illegible] ایشان [illegible] گفتندی [illegible]

دار السلطنه شیراز [illegible]

ابو سعید [illegible] امیر [illegible] شاه محمود [illegible]

شیخ ابو اسحق [illegible] پادشاه [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

و بعد از آن کشته شد امیر شیخ ابو اسحق [illegible]

[illegible] ولایت فارس با امیر شیخ [illegible] اصفهان [illegible]

شیخ ابو اسحق [illegible] ملک اشرف [illegible] شیخ حسن چوپانی

بعراق [illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible] که [illegible] برادر [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible] متوجه شیراز شد امیر پیر حسن [illegible]

[illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible] ملک اشرف شیراز [illegible]

چون ملک اشرف [illegible] در این اثنا خبر رسید که امیر شیخ حسن [illegible]

[illegible] کشته شد ملک اشرف [illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible]

[illegible]

[illegible]

و با قاضی عضد کتاب مواقف بنام او و اوایل شرح بر کتاب قانون ابو [illegible]
در طب بنام او تصنیف کرده و خواجه حافظ غزلی در واقعه نوشته
نوشته و کلمه‌ای که ناگزیر دوش این بیت   راستی خاتم فیروزه
بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود بالجمله بعد از
چهار ده سال سلطنت بفرمان امیر مبارز الدین مظفری
در میدان [illegible] سعادت [illegible] شیراز که خود ساخته بود در
بیست و یکم جمادی الاولی سنه [illegible] کشته شده و انه و یاران [illegible] گفت
میرزا [illegible] و [illegible] حکومت نیز کرده بود [illegible]

[illegible]

حکومت [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مظفر [illegible] ایشان سلطنت [illegible] مدت [illegible] سال [illegible]

ایشان امیر غیاث الدین [illegible] خراسان [illegible]

لشکر اسلام [illegible] ولایت خراسان آمده [illegible]

آمده بودند در آن وقت که لشکر تاتار بولایت خراسان آمدند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible] دولت [illegible]

[illegible] بود [illegible] یوسف شاه [illegible]

ارغون خان آمده [illegible]

[illegible] ذی القعده سنه [illegible]

[illegible] در شبان کاره وفات یافته [illegible]

در [illegible] سنه [illegible] شده [illegible] امیر [illegible]

محمد نام [illegible] امیر [illegible]

الدین ابوبکر [illegible] شاه سلطان [illegible]

[illegible] سال سلطنت کرده [illegible]

[illegible]

امیر مبارز الدین محمد

مدت سلطنت [illegible]

امیر مبارز الدین محمد بن مظفر بن منصور بن امیر غیاث الدین سیزده ساله
بود که پدرش مرد و بسیار شجاع و قوی دل و مستعد بود سلطان ابوسعید او را
تربیت کرده حکومت کرد و در سنه [illegible] پسری شد شاه شرف الدین
مظفر نام کرد و بیست و چهار سالگی بمرد و از او چهار پسر ماند شاه
شاه منصور [illegible] شاه [illegible] مبارز الدین در سنه [illegible] دختر سلطان
قطب الدین [illegible] شاه جهان تیمور [illegible] [illegible] آورده شاه شجاع و شاه محمود و
سلطان احمد [illegible] بعد از وفات ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در اصفهان پسرش شاه شجاع
و شاه محمود [illegible] [illegible] او را [illegible] کور کردند و در سنه [illegible] فوت شد

مدت [illegible] [illegible] سال

حکومت شیراز | حکومت کرمان

در سنه [illegible] | سنه [illegible]

که در عراق و فارس حکومت کرده

مدت [illegible] سال

[illegible]

[illegible]

ذکر ابو الفوارس جلال الدین شاه شجاع مبارز الدین محمد [illegible]

نشست [illegible] وزرای [illegible] ادب [illegible] تصنیف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شجاع تاریخ وفات اوست [illegible]

[illegible] الدین شاه محمود [illegible]
چون پدرش محبوس شد او حاکم اصفهان
شده با شاه شجاع [illegible]
ورزیده سلطنت اصفهان را
با سمرقند [illegible]
حکمرانی در نهم شوال [illegible]
در اصفهان درگذشت

[illegible] شاه شجاع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان زین العابدین [illegible] خراسان
شده [illegible] کار [illegible]
امیر تیمور [illegible] او را
گرفته نزد شاه منصور بفارس
فرستاد و شاه منصور او را [illegible]
در قلعه سفید بردن [illegible]
از دنیا رفت [illegible]

شاه منصور

۶ پادشاه شاه منصور رقم

شاه منصور بن مظفر بن مبارز الدین [illegible] در شیراز بعد از [illegible] سیورغ

سلطان زین العابدین پادشاه شد [illegible] [illegible]

مدت پنج سال در فارس و اصفهان و عراق و خوزستان سلطنت کرد

[illegible] امیر تیمور در [illegible] به شیراز آمد شاه منصور با [illegible]

کس [illegible] [illegible] کرده بود و از روز [illegible]

دهم شهر ربیع الاول سنه مذکور [illegible] آتش [illegible] قلب سی

هزار [illegible] [illegible] که اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و چون

[illegible] [illegible] یافت و در شهر نهاد یکی از

[illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible] بریده

[illegible] و ملک متصرف امیر تیمور در آمد دولت مظفریان

با آخر رسید لفظ ملک [illegible] تاریخ قتل شاه منصور است

[illegible]

نهم پادشاهان عجم

شاه یحیی بن مظفر بن امیر

مبارز الدین محمد شاه

شجاع ... که امیر ... ودر ...

سلطنت ... کرده ...

... اصفهان ... امیر

تیمور در سنه ... گذشته ...

... ایشان ...

تمت

... ابن امیر مبارز

الدین مظفر ... شاه منصور

... کرمان ...

مدت ده سال باستقلال

... است که امیر تیمور

... امیر ... بار ...

پیوسته حرمت ... کرده بار

ودیم در ... در موضع اصفهان

در سنه ... امیر تیمور

بعضی از ایشان منصور ...

کشته بود بعضی ...

هستند

پنجم ملوک کرت ایشان هشت نفرند در هرات ملک ایشان ... و بعضی از مورخین
نسب ایشان منتهی میشود بامام سلطان غیاث الدین محمد سام ... بعضی
از مورخین برآنند که نسب ایشان بسلطان سنجر سلجوقی میرسد چون مدت
سلطنت هر یک جداگانه بتحقیق مشخص نبود از آن نوشته میشود ... سلطنت

اول ملک شمس الدین محمد ...
در ... هرات ...
داد و فرزند ... ملک فخر الدین ... و داد ...
امام ... غیاث الدین ... در هرات
شد حکومت ... ملک رکن الدین ...
ملک شمس الدین ... با ...
رکن الدین در گذشته بود و ملک شمس الدین ...
... منکوقاآن ... هرات
و غور و ... سیستان در سفر ... سیستان
باو داده
... دولت ... ایشان
... حکومت ... اشتغال داشت
شمس الدین ... بود ...
... حقیقت ... ازان

دوم ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین
... حکومت ...
... ایقاخان ...
او را ... خطاب ...
... ملک شمس الدین ...
... پسر خود ... ملک
... را در هرات ... بیت ...
... رفت ...
... شد ... بیست و چهار سال
... عاقبت ... بود
... عالم آخرت ...

سیم ملک

ملک فخر الدین

ملک عزالدین بن ملک شمس

ملک غیاث الدین ابن

ملک شمس الدین محمد برادر

ملک شمس الدین

ملک حسین

اختیار الدین منصب شیخ ... و بازار ملک در هرات منسوب اوست

ملک حافظ الدین بن ملک غیاث الدین برادر
برادرش ملک شمس الدین که بقولی بعد از
پدرش ده ماه حکومت کرده بود در هرات
بحکومت نشست و در سنه ۷۳۲ او را در عهد
حصار قلعه ... الدین غوریان او را
کشتند

ملک معز الدین ابو الحسین محمد بن ملک غیاث
الدین بعد از کشته شدن برادر در هرات حاکم
شد بحسن تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز
بود غوریان را باطاعت خود در آورده در
ترویج شریعت ... و ترتیب ... اهتمام داشت
خطبه از سلطان ابو سعید خطبه بنام خویش
خواند در سنه ۷۷۱ وفات کرد مولانا
سعد الدین کتاب مطول بنام او گفته
تمام

ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین
بقولی پسر ملک معز الدین است بعد از فوت
پدر حاکم شد میان او و خواجه علی مؤید سربدار
مناقشات شده تا امیر تیمور بعد از فتح هرات
او را با پسرش پیر محمد و متعلقان او کلهم به
ماوراء النهر فرستاد و در سنه ۷۸۴ بقتل آورد

ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین در حال
حیات پدر حاکم غزنه و ... از دست ایشان
بوده چون امیر تیمور از ماوراء النهر بقصد
خراسان آمد او را گرفته با پدرش به
ماوراء النهر فرستاد تا آنکه ایشان را
بفرمان امیر تیمور در سنه ۷۸۵ بقتل آوردند
تمام

خاتمه

تاریخ ایشان [illegible]

[illegible]

طبقه سیم سربداران است [illegible] دوازده نفر بوده [illegible] مدت [illegible] سال [illegible]

[illegible] که خود [illegible] خواجه علاء الدین محمد [illegible] خراسان [illegible] آوردند [illegible]

[illegible] بیش که [illegible]

از [illegible] که [illegible] خود را سربداران نام نهادند و از ایشان دوازده نفر [illegible]

[illegible] حکومت کردند [illegible] بعضی [illegible]

خواجه عبد الرزاق پسر خواجه فضل الله [illegible] سرور باشتین و خواجه بزرگ بود [illegible] سلطان ابوسعید خواجه عبد الرزاق ملازم پادشاه بود او را جهت تحصیل مال [illegible]

[illegible]

[illegible] کشته شد و حکومت سربدار کرده [illegible] ۷۳۸ [illegible] بنام خود [illegible] در [illegible] بدست [illegible] کشته شد

خواجه وجیه الدین مسعود [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر پیاده [illegible] بسیار [illegible] بکشید [illegible] و [illegible] سربداران [illegible] حکومت [illegible] از ترکان [illegible]

او بوده

۱۷۱

تا محمد ایتیمور قرار وجیه الدین
حاکم شد و پس از دو سال
و دو ماه حکومت در ٧٤٣ بدست
خواجه شمس الدین [illegible] کشته
شد و بزاویه عدم شد

کلو اسفندیار بر قرار او [illegible]
حاکم شد و مدت یکسال
دیگر حکمرانی کرد و در ٧٤[illegible]
بقتل رسید

خواجه شمس الدین بن فضل الله
بعد از کلو اسفندیار حکومت
یافت بعد از شش ماه خود را
خلع [illegible]
از خزانه برداشته از غوغای
از غوغای سلطنت [illegible]
سلامت رهید و ملک را
[illegible]

خواجه شمس الدین علی [illegible] مردی عادل
[illegible] بود و کار سربداران را
رواج داشت در تمشیت امور
سلطنت و انتظام مهام مملکت
[illegible] نظیر نداشت [illegible]
[illegible] شد [illegible] اما
بسیار [illegible] بود [illegible]
[illegible] در ٧٥٣ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر خواجه یحیی بن کرابی بجای او [illegible]
شمس الدین حاکم شد و او از
منوچهران مسعود است سپهسالار
جمشید قارن [illegible] زاد و در
[illegible] برادر خود [illegible]
در [illegible] منوچهران [illegible]
[illegible]

پهلوان حسن دامغانی بجای او [illegible]
خواجه لطف الله حاکم شد
[illegible]

خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه
یحیی بعد از او [illegible] بجای او
پادشاه شده بجای او [illegible]
خود را عزل نموده [illegible]
اصحاب خود را از قلعه [illegible]
[illegible]

[illegible]

پهلوان حسین رقصاب
در عهد خواجه علاء الشمس الدین
هرچند که یافته بود از غزل خواجه
ظهیر ... کم مردی پهلوان رقصاب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کشته شد

خواجه علاء ... قرار ... پهلوان
حسن ... [illegible]
تیمور گورکان ... سال
... خواجه علاء ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... ان ... [illegible]

... اراده ... سلطنت ... ایران ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

۹۷۱

... گورکانیه ...

... سلطنت ... ۱۲

گورکانیه ... سلطنت ارائه ای ... الی ...

... وفات امیر ... ان ... حسین ...

... [illegible] ... ارائه ... ای ... اول ...

... پادشاه ... ۱۱۵۰

... وفات امیر ...

[illegible]

... ایران گورکانیه ...

[illegible]

... امیر ... ان ... وفات امیر ... حسین ...

... در ایران سلطنت کرده اند

[illegible]

امیر تیمور گورکان داماد پسر امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیز ...

بن ایجل نویان بن ... ل ... بن امیر ... بن ... بهادر بن ...

... خان بن ... خان ... بن دوالوتین ... خان بن ...

[illegible] دست [illegible] چنگیز خان [illegible] جغتای را [illegible]

[illegible] پدر [illegible] بهم میرسید [illegible] چنگیز خانی صاحب شوکت و حشمت

[illegible] امیر تیمور [illegible] پادشاهی عظیم الشان [illegible] صاحب اقبال بوده [illegible]

و سرگذشت [illegible] عجیب [illegible] نقل کرده اند در [illegible]

از جمله [illegible] کتاب ظفرنامه مشهور به تاریخ تیموری [illegible] امیر تیمور [illegible]

[illegible] امیر [illegible] حسین [illegible] قزغان از

شد [illegible] پادشاه ماوراءالنهر بود [illegible] در شب [illegible] نهم شعبان

و [illegible] امیر [illegible] امرا [illegible] قزغان خروج کرده

و دولت [illegible] خطای که پادشاه [illegible] لشکر

ماوراءالنهر [illegible] امیر تیمور [illegible] آمده [illegible]

اما رسید از چین [illegible] کشش و توابع [illegible] مشغول نمود

چون مراجعت کرد امیر حسین مخالف شده [illegible] امیر تیمور را گرفته امیر حسین را

بقتل او [illegible] امیر تیمور پادشاه جمیع ماوراءالنهر پادشاه [illegible] شده [illegible]

دولت اقبال او روز بروز [illegible] یاری که [illegible] مسخر نمود تمام مملکت

ترکستان و ماوراءالنهر و خوارزم و سیستان و زابلستان و خراسان را

تسخیر نموده سلطنت ممالک را به پسران خود مفوض داشت با [illegible]

با پادشاه دشت قبچاق [illegible] جنگ کرده مظفر شد دو نوبت

ابلد

بولایت گرمسیر [illegible] رفته چون بدیع الزمان [illegible] پسران [illegible]

پسران سلطان محمود را بجای او نصب [illegible] پادشاه [illegible] نام [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] گرفتار شده [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] لشکر کرد [illegible]

پسران [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] در شب چهارشنبه [illegible]

وفات [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] خروج [illegible]

[illegible] دیگری گفته [illegible] خروج [illegible] کرد [illegible]

[illegible] کرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کرد [illegible] ساخته [illegible]

و چهار پسر داشت امیر غیاث الدین جهانگیر در اول سلطنت پدر

[illegible] سلطان محمد که امیر [illegible]

بود [illegible] بر [illegible] محمد [illegible] فوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جلال الدین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان ... [illegible]

[illegible]

میرزا شاهرخ ... [illegible]
... که در ایران سلطنت کرده اند

میرزا شاهرخ ابن تیمور در زمان سلطنت پدر حاکم خراسان بود
بعد از استماع خبر فوت پدر به پادشاهی نشست و با برادران که در اطراف
ایران بودند مخالفت کرده محاربه نمود ... [illegible] ...
ولایت مطیع شده ... [illegible] ...
همه سلاطین ... [illegible] ...
بود ... [illegible] ...
بعد از استماع خبر ... [illegible] ...
سلطنت کرد ... [illegible] ... تاریخ وفات
که گفته اند بیت سلطان جهان شاهرخ المظفر بود در هشتصد ...
... [illegible] ... شد ...
... [illegible] ... تاریخ وفات ... [illegible]
پنج پسر بود اول میرزا الغ بیگ دوم میرزا ابوالفتح ... سیم ...
... سال حاکم فارس بود در شیراز آثار او بسیار است ...
دارالشفای شیراز از بنای اوست خطوط ... [illegible] ...
... [illegible] ... تاریخ ظفرنامه ... او مرتب ... بنام او ... است

۲۲ [illegible] در رکاب گشت [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] در رکاب گشت [illegible]

[illegible] در رکاب گشت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] بود

[illegible] که میرزا [illegible]

[illegible] نشسته [illegible]

[illegible] میرزا

[illegible] با پسران [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] اتفاق کرده

[illegible] چون در ایام غیبت [illegible]

[illegible] کردند پس [illegible] میرزا

[illegible] شد [illegible]

[illegible] گشت [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

۱۱۱۰

[illegible]

میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور با جد خود امیر تیمور در یورش ختای همراه بود و بعد از فوت امیر تیمور بعضی از امرا سلطنت به او گذاشتند [illegible] بر سریر سروری قرار گرفت و [illegible] دیده [illegible] خود آورده [illegible] سلطنت [illegible] را با [illegible] داد و مدت [illegible] سال [illegible] کرده [illegible] فوت شد [illegible]

میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بعد از وفات جد [illegible] نشست و در [illegible] [illegible] سلطنت کرده [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] دولت [illegible] و دیگر [illegible] کرده وفات [illegible]

میرزا [illegible] در ایران سلطنت کرده [illegible]

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در زمان جد خود میرزا شاهرخ [illegible] بود [illegible] شده [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] شد [illegible] آخر میرزا سلطان محمد [illegible]

میرزا بابر بن میرزا بایسنغر برادر میرزا [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خراسان [illegible] در [illegible] السلطنت نشست [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] فوت شد [illegible] کرده با برادر [illegible]

گرفت میرزا شاهرخ و [illegible] قتل
گرفت و بعد از [illegible] حضرت [illegible]
میرزا سلطان [illegible] آمده بر تخت نشست
و العراق [illegible] و بعد از شش سال
سلطنت [illegible] خراسان نمود برادرش
برادرش میرزا [illegible] گرفت [illegible]

گشته مشغول [illegible] در راه یزد بعراق آمده
و بشیراز رفت و در آنجا بخراسان میرزا علاء
الدوله را منهزم ساخته چون در سلطنت [illegible]
عراق و فارس و کرمان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] پسر میرزا [illegible]
ترکمان بود [illegible] عراق باز [illegible]
[illegible] در [illegible] تاریخ
[illegible] وفات [illegible] سلطنت [illegible]

میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک
پدر را کشته [illegible] در ماوراءالنهر پادشاه شد
اما [illegible] شش ماه [illegible] این شعر را
[illegible] پدرکش پادشاهی را
نشاید و گر شاید بجز شش مه نپاید [illegible]
[illegible] کشته شد [illegible]

میرزا عبد الله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ
بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در ماوراءالنهر پادشاهی
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] بن
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
[illegible] خروج کرده [illegible]
[illegible] میرزا عبد الله کشته شد

میرزا سلطان

تاریخ پادشاهان عجم

[illegible]

میرزا سلطان ابوسعید

میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا محمد بن میرانشاه بن تیمور گورکان بعد از میرزا عبدالله حاکم ما

وراءالنهر شده بعزم تسخیر خراسان متوجه آمده [illegible] خراسان

گشت و بعد از مراجعت [illegible] میرزا جهان شاه ترکمان بخراسان آمده

و از راه در استراباد میرزا ابراهیم [illegible] آمده و ثانی میرزا

ابوسعید لشکر بسیار آورده [illegible] صلح کردند که خراسان [illegible] سلطان ابوسعید را

باشد میرزا جهانشاه بعراق [illegible] ابوسعید در هرات [illegible] میرزا

میرزا سنجر میرزا [illegible] جنگی داده [illegible] نموده

میرزا سنجر کشته شد و میرزایان دیگر [illegible] ولی [illegible] میرزا

جهان شاه کشته شد و لشکر او پریشان شده [illegible] باسپاهیان [illegible]

سلطان ابوسعید فرستاد نزد او پسر خود میرزا احمد را در ماوراءالنهر گذاشته خود

متوجه عراق شد چون بمیانه رسید حسنعلی پسر میرزا جهان شاه بجهت [illegible]

حسن بیک آق قوینلو ایلچیان آمد التماس صلح کردند او قبول نمود و چون حسن بیک از

صلح مایوس شده در مقام مخالفت برآمده [illegible] اردوی او قحط پدید

آمده او پریشان شد بعد از آن حسن بیک با او جنگ کرده [illegible] حضرت [illegible]

پسر از حسن بیک رسیده او را گرفته نزد حسن بیک آورد حسن بیک او را [illegible] یادگار

[illegible] داده [illegible] او را [illegible] واقعه [illegible] رمضان [illegible] داد

میرزا [illegible]

میرزا سلطان احمد بن میرزا سلطان
ابوسعید بود از پدر [illegible] حشمت و شغل
پادشاه ماوراءالنهر بود در سنه ۸۹۹ وفات
یافت برادرش میرزا سلطان محمود که از
اولاد میرزا سلطان ابوسعید بود [illegible]
[illegible] از دو ماه در محرم سنه ۹۰۰ درگذشت
[illegible] میرزا [illegible]
میرزا سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] در محرم سنه ۹۰۵ [illegible] شهید کرد
[illegible] مسعود [illegible] سلطان حسین میرزا
رسید [illegible] مشرف گشت
[illegible] ماوراءالنهر کرده نزد خسرو شاه
[illegible] خسرو شاه او را کشته [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا سلطان [illegible]

میرزا بابر [illegible]
میرزا بابر بن عمر شیخ بن
میرزا سلطان ابوسعید بن
سلطان محمد بن میرزا
میرانشاه [illegible]
[illegible] سال
پادشاهی کرده [illegible]
[illegible]

میران میرزا
ابن میرزا بابر
[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]
پدر [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه
[illegible]
[illegible] سلطنت کرد
[illegible]

میرزا [illegible]
میرزا سلطان محمد [illegible]
میرزا [illegible] ابن میرزا [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
میرزا سلطان [illegible]
[illegible]

[illegible]

۱۰۵

[illegible]

خود و ... میرزا ... ترکمن ... در

نزد پیک خان ... شیبک خان ... را ...

بمشت ... را کشت و ... بیگی ... که

سلاطین تیموریه از ایشان ...

سنه ۹۱۳ ... شاه ...

... گشته شد

[illegible]

چون امیر تیمور پادشاه ذی شوکت بوده

فضلا سعی تمام داشت و جهت طلبه علم

در هرات مدرسه ساخته که نظیر آن در

ایران نیست و نسب او از جانب مادر

با امیر تیمور میرسد مادر او ...

حسین که جد مادری او دختر زاده عمر شیخ

امیر تیمور است با آنکه چون سلطان ابو سعید

کشته شد او بهرات آمده در یازدهم

رمضان سنه ۸۷۳ بر تخت نشست از

...

چون بعد از او گذشت شاهی شیبک خان

پادشاه ازبک زمان در آن هنگام بخراسان

... جنگ کرده ...

ساخت بدیع الزمان میرزا العراق

آمده بخدمت شاه اسمعیل صفوی

پیوست ... او ...

داده ... از دینار جهت او تعیین

[illegible] سال

کبری در تمام خراسان پادشاهی کرد و در
زمان سلطنتش قریب چهل سال [illegible]
بود که در کی طبع در ابتدای سلطنت او
یادگار محمد [illegible]
[illegible]
آمده [illegible] سلطنت او پادشاه [illegible]
ماوراءالنهر را از تصرف اولاد میرزا سلطان
ابوسعید [illegible]
[illegible]
در هرات [illegible] آمده [illegible] منزل
[illegible] رسید [illegible]
سنه ۹۱۱ در موضع بابا الهی که از توابع باد
غیس [illegible]
[illegible] وفات [illegible]
[illegible] نعش او را بهرات آورده در مقبره که
[illegible] ساخته بود دفن کردند [illegible]

[illegible] سال در تبریز بود در سنه ۹۲[illegible]
سلطان سلیم پادشاه روم
بتبریز آمده او را همراه خود بروم برد
و در روم وفات یافت و مظفر
حسین میرزا به استرآباد گریخته
و از آنجا در سنه ۹۱۳ در گذشت
[illegible] مدت سلطنت

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن

امیر تیمور در وقت لشکر کشی امیر تیمور
بایران آمد در سنه ۸۰۷ میرزا عمر پادشاه
ماوراء النهر حکم کرد مدت سه سال
حکومت او مشغول بود چون امیر
تیمور [illegible] شام [illegible]
از [illegible] او را حکومت داد [illegible]
تا سرحد روم و شام [illegible]
فارس و عراق را تابع او کرد و [illegible]
عراق [illegible] برادرش میرزا
[illegible] میرزا میرانشاه [illegible]
به بغداد [illegible]
و [illegible] خبر وفات امیر تیمور [illegible]
میرزا عمر [illegible]
دیار را تابع خود کرده میرزا
ابا بکر را از عراق [illegible]

میرزا ابا بکر بن میرزا میرانشاه

امیر تیمور بعد از [illegible] برادرش
میرزا عمر در آذربایجان حاکم شد
[illegible]
در [illegible] امیر تیمور بشجاعت او
[illegible] میرزا [illegible] ابن قرا محمد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بااو [illegible] جنگ کرده [illegible]
مغلوب شد در [illegible] میرزا
میرانشاه [illegible]
[illegible] کشته شده [illegible] در سنه ۸۱۰
[illegible]
بطرف قرا یوسف آمد و میرزا
ابابکر بکرمان رفته [illegible]

طلبیده محبوس نموده میرزا ابا بکر
از حبس فرار شده بجانب خراسان نزد
پدر رفته بهمراه پدر آمده و میرزا عمر را
شکست داد و میرزا عمر بفارس
نزد اولاد میرزا عمر شیخ ابن تیمور
رفته از آنها کمک گرفته بار دیگر
در صدد و در جرین جنگ کرده
باز منهزم شده بخراسان
نزد میرزا شاهرخ رفته [illegible]
رخ او را احترام نموده [illegible]
و باز خود آن را باو داد و از آنجا با میرزا
شاهرخ یاغی شده جنگ کرد
منهزم شده خواست بسمرقند رود در راه در
حدود خلیل سلطان رود زخم تیری او را رسید
و قراولان اگر نه و او را گرفته بنجه
میرزا شاهرخ بردند حکم کرد او را
بهرات برده معالجه کنند

با بکر [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] گشته شد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترک است که معاصر امیر تیمور بوده‌اند و بعضی احوال ایشان [illegible]

از ده اکثر امیر تیمور است اما بجهت عدم حصول آگاهی از [illegible] ایشان

بود سلسله [illegible] المقرر [illegible]

[illegible]

[illegible] المقرر [illegible]

[illegible]

قرا یوسف بن محمد قرا توره حسن بیک بهرام خواجه ترکمان قراقویونلو [illegible]

سلطان احمد ایلکانی بوده و بعضی در مصاحبت سلطان احمد [illegible]

قرا قویونلو در سنه ۸۰۲ [illegible] گشته [illegible] بهرام خواجه [illegible]

[illegible] قرا یوسف [illegible] و با امیر تیمور همیشه [illegible]

[illegible] وقتی که امیر تیمور در روم بود بعراق عرب مستولی شد و سلطان

احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد و امیر تیمور بعد از مراجعت از روم

میرزا ابابکر را منهزم نموده قرا یوسف بمعسکر [illegible] پادشاه همراه [illegible] گرفت
و حبس کرد [illegible] پسری شد پیر بوداق نام کرد و بعد از آن که خبر فوت امیر
تیمور رسید [illegible] تا بین [illegible] مستحفظین [illegible] و امرا [illegible] حکومت
کرده غالب شد بدیار بکر آمده در حوالی نخجوان با میرزا ابابکر [illegible] نموده [illegible]
تبریز آمده بار دیگر با میرزا ابابکر جنگ کرده استیلا شد [illegible] القصه
[illegible] با سلطان احمد [illegible] در تبریز
جنگ کرده او را بکشت و عراق عرب [illegible] تصرف نمود و بار دیگر [illegible] قرا
عثمان رفته [illegible] پس در [illegible] بملک گرجستان [illegible]
محاربه [illegible] بسبب عارضه از همدان بازگشته [illegible]
و طارم و قزوین [illegible] جانب حلب رفته [illegible] خجندی میرزا شاه
رخ متوجه او شده قرا یوسف استقبال نموده در اوجان فوت شد و این
[illegible] ۸۲۳ بوده و تاریخ وفات او گفته اند [illegible] وفات میر یوسف شاه تبریز [illegible]
[illegible] بتاریخ [illegible] و او شش پسر داشت پیر بوداق در ایام حیات
[illegible] فوت شد و امیر اسکندر و میرزا جهان شاه [illegible]
[illegible] امیر شاه محمد در عراق عرب بود بدست [illegible] همدانی
کشته شد امیر اسپان دوازده سال حاکم بغداد بود [illegible]
امیر ابو سعید [illegible] امیر اسکندر برادر [illegible] کشته شد

امیر اسکندر

امیر اسکندر بن قرا یوسف [illegible] دلیر [illegible] و در [illegible]

ابتدای حکومت او [illegible] بعد از فوت پدر [illegible] در سنه ۸۲۳ [illegible] میرزا

شاهرخ [illegible] مراجعت میرزا شاه

رخ به تبریز آمده بر تخت نشست و [illegible] پادشاه [illegible] شده [illegible]

را [illegible] سلطان [illegible] آورد [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] آورد و میرزا شاه

رخ [illegible] از [illegible] سپاس [illegible] اسکندر [illegible]

جنگ [illegible]

کرد [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

امیر اسکندر [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] ترکمان [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] آمده امیر اسکندر فرار کرد و میرزا

شاهرخ [illegible] تمام [illegible] میرزا [illegible]

داشت [illegible] نمود امیر اسکندر [illegible] مراجعت کرده [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شده [illegible] خود [illegible] شد و در قلعه [illegible]

[illegible] شد [illegible] در سنه [illegible] پسر خود شاه [illegible]

[illegible] نظری [illegible] بقتل رسید [illegible]

میرزا جهانشاه ...

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بحکم میرزا شاهرخ قائم او در بایجان بود
برادرانش ... حاکم ... بود
گشت و بعد از ... پس از کشته شدن میرزا سلطان محمد بایسنقر میرزا عراق
عجم مستولی شد و تمامی ممالک عراق عرب و فارس و کرمان در ... در
بای غرمان و اذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود و چون دولت
... جهانشاه بقصد دفع حسن بیگ که حاکم
دیاربکر بود ... کاری نساخت ... دوست
... حسن بیگ ...
... سنه ... تبریز ...
... او کشته اند اردوی جهانشاه
... با این همه اسباب بزرگی داشت ...
ویران گشت ... حسن بیگ بگشت ... همراه بود ...
بهانه ... گشت ... داشت و ...
... میرزا گرفتار شده ... ابو یوسف میرزا ... شد و ...
محمد میرزا ابن بایسنقر که در دست ایشان گرفتار بود ... حبس نمود

عمارة

[illegible]

[illegible] ابن میرزا جهان شاه [illegible] پدر [illegible]

محمد حسن بود که برادر [illegible] بر تخت سلطنت [illegible]

سوار [illegible] بر سر او جمع شده چون مدت بیست و پنج سال محمد حسن [illegible]

[illegible] و باغ [illegible] یافته [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] نام نهاده [illegible]

میرزا [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] با پسر [illegible] اصفهان [illegible]

تبریز [illegible]

به تبریز رفت چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از آن مملکت پادشاهی تبریز
پسر او بود در زمان او مشعشع
[illegible] داشت مردی [illegible] ساجله
در باطاعت بسیار داشت در
اوایل دولت بود پادشاه
عظیم بود [illegible] از اولاد
میرزا جهان شاه دویم سلطان ابو
سعید چنانکه مذکور شد با اکثر
خواقین دیگر مالک و آذربایجان را
تصرف نموده و نسبت جده مادر
رفیعه صفویه [illegible] که [illegible] است
خواهر زاده خود خدیجه بیگم السلطان
جنید و عم شاه خواتون دختر
میرزا السلطان حیدر و [illegible] مدت یازده
سال و سه ماه حکومت کرد و در شب عید
فطر [illegible] در تبریز وفات یافته در مدرسه مظفریه
که خود بنا کرده بود مدفون شد [illegible]

[illegible]
داد [illegible] زمانی [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] سلطان خلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] بسیار در کنار [illegible]
تمام [illegible] کشته شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ ها و سالهای انجم [illegible]

[illegible]

یعقوب بیک بن حسن بیک [illegible]

قائم برادر در سلطنت نشست [illegible]
تمام داشت شعر را در زمان او [illegible]
تمام بود [illegible] پادشاه [illegible]
ایران [illegible] آمده گشته [illegible]
چون ده سال از سلطنت او گذشت
حضرت سلطان [illegible]
[illegible] کشیده فرح پادشاه [illegible]
[illegible] یعقوب بیک [illegible]
با [illegible] پسر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] او کرد [illegible]
[illegible] شهید کرد [illegible]
[illegible] یعقوب بیک
[illegible] سال
[illegible] وفات یافت

بایسنقر میرزا بن یعقوب [illegible]

[illegible]
چون کودک بود نام او در سلطنت
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] حسن بیک [illegible]
برادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
و رستم بیک [illegible]
[illegible] بود با لشکر [illegible]
احمد [illegible] بیک [illegible]
سلطنت نشست [illegible]
[illegible] بایسنقر میرزا [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
کرفت [illegible]

پدر ان بیک پادشاهی [illegible] رعیت
پرور بود در زمان او شرع رونقی
تمامی داشت مدارس و مساجد
در با طاعت بسیار داشت در
اوایل دولت برود پادشاه
[illegible] ایشان [illegible] دلها
[illegible] جهان شاه [illegible]
[illegible] بشاه [illegible]
خواتین [illegible] مال [illegible]
تصرف نموده نسبت بدودمان
رفیعه صفویه اخلاصی کامل داشت
خواهرزاده خود خدیجه بیکم السلطان
حسن بیک عالم شاه خاتون دختر
خود را بسلطان حیدر داد و یازده
سال و سه ماه حکومت کرد در شب عید
فطر ۸۹۶ در تبریز وفات یافته در مدرسه نصریه
که خود بنا کرده بود مدفون شد [illegible]

[illegible] او در [illegible]
داد [illegible] زمانی [illegible]
بیک [illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
منهزم او شده [illegible]
[illegible] بسیار در کنار رود
[illegible] کشته شد [illegible]

[illegible]

بعونه [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم ده

[illegible]

یعقوب بیگ بن حسن بیگ بایندر
قیتی برادر در سلطنت نشست [illegible]
تمام داشت شعر را در زبان اورد
تمام بود امیر الامرا [illegible]
ایران بر یار بگر آمده کشته شد
چون ده سال از سلطنت [illegible]
حضرت سلطان حیدر [illegible]
لشروان کشیده فرخ یادشاه را
دیار را از یعقوب بیگ استمداد
بانکه پسر خالو سلطان حیدر بود
فرخ را استمداد کرده در حدود [illegible]
را شهید کردند و شاه [illegible]
[illegible] یعقوب بیگ
[illegible] سال
[illegible] در سنه ۸۹۶ وفات یافت

۱۴ [illegible]

بایسنغر میرزا بن یعقوب بایندر
[illegible]
چون کوچک بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجاربه [illegible]
مقتول شد مسیح میرزا ابن [illegible]
با جمعی که با او متفق بودند کشته شدند
و رستم بیگ و مقصود بیگ که [illegible]
محبوس بود با لشکر بعراق آمد
[illegible] رستم بیگ [illegible]
سلطنت نشست و در نوبت [illegible]
امرا او بایسنغر میرزا [illegible] کشته شد
[illegible] کشته شده [illegible]

گرفت [illegible]

رستم بیک بن مقصود بیک
بن حسن بیک بعد از قتل
شیخ میرزا رودست بایسنغر
میرزا محبوس بود از حبس
نجات یافته در سنه ۹۰۲ بر سریر
سلطنت [illegible]
بایسنغر میرزا جنگ کرده
او را [illegible]
[illegible]
بن [illegible]
ارزوم را [illegible] خروج کرده
دو نوبت با او جنگ کرده
در نوبت دویم در ماه ذیقعده
سنه ۹۰۲ رستم بیک گرفتار
و مقتول شد والسلام

احمد بیک بن اغورلو بن
محمد حسن بیک بعد از رستم
بیک پادشاه شد
بسیار رعیت پرور بود
در [illegible] داشت
در ترویج شرع شریف
کوشید اما [illegible] در
تبعیت او غالب بود
بعد از یکسال آیه سلطان
باتفاق قاسم بیک با او
محاربه نموده احمد بیک در جنگ
کشته شد در سنه ۹۰۳ و بعد از
او دولت آق قوینلو ضعیف
شده روی بزوال نهاد
[illegible] والسلام

[illegible]

و در ... ایشان ... فرزند ...

ملکشان چهار ... دو ماه ... شش فرزند

... مدت سلطنت ... سلطان عبد اللطیف که ...

شاهی بیگ خان ... ابو ...

بن ابو الخیر خان است و ابو الخیر خان

... ولد ... بن ... چنگیز ...

شاهی بیگ خان در سنه ۹۰۶ سلطنت ...

... امیر تیمور ...

... نه سال در آنجا ... حکمرانی

کرد و سلطان حسین میرزا که پادشاه

خراسان بود وفات یافت ...

سنه ۹۱۱ ... لشکر ... کشیده ...

... میرزا ...

... سلطنت خراسان ... شد ...

... شاه اسماعیل صفوی لشکر ... کشیده

... در سنه ۹۱۶ ...

... ۹۱۶ ...

کوچکونجی خان بن ابو الخیر خان

... پادشاهی ...

... خان ... لهذا ...

پادشاهی ... و ...

بیست سال حکمرانی

کرد و در سنه ۹۳۲ وفات

یافت والسلام

...

ابو سعید خان بن کوچکونجی
خان بعد از پدر بسلطنت نشست
مدت چهار سال حکومت
کرده در سنه [illegible] درگذشت

چهارم

عبد الله خان کوچکونجی
خان به پادشاهی نشست بعد از
عبید خان در ماوراء النهر قریب
شش ماه حکومت کرده در
سنه [illegible] درگذشت
[illegible] ماه

عبید خان بن محمود سلطان
که برادرزاده شاهی بیک خان
بود بعد از ابو سعید خان
در ماوراء النهر پادشاه شده
ده سال و دو ماه سلطنت کرد
در سنه [illegible] وفات یافت
والسلام والاکرام
تمت باب

عبد اللطیف خان ولد بزرگ
کوچکونجی خان است

[illegible]

[illegible]

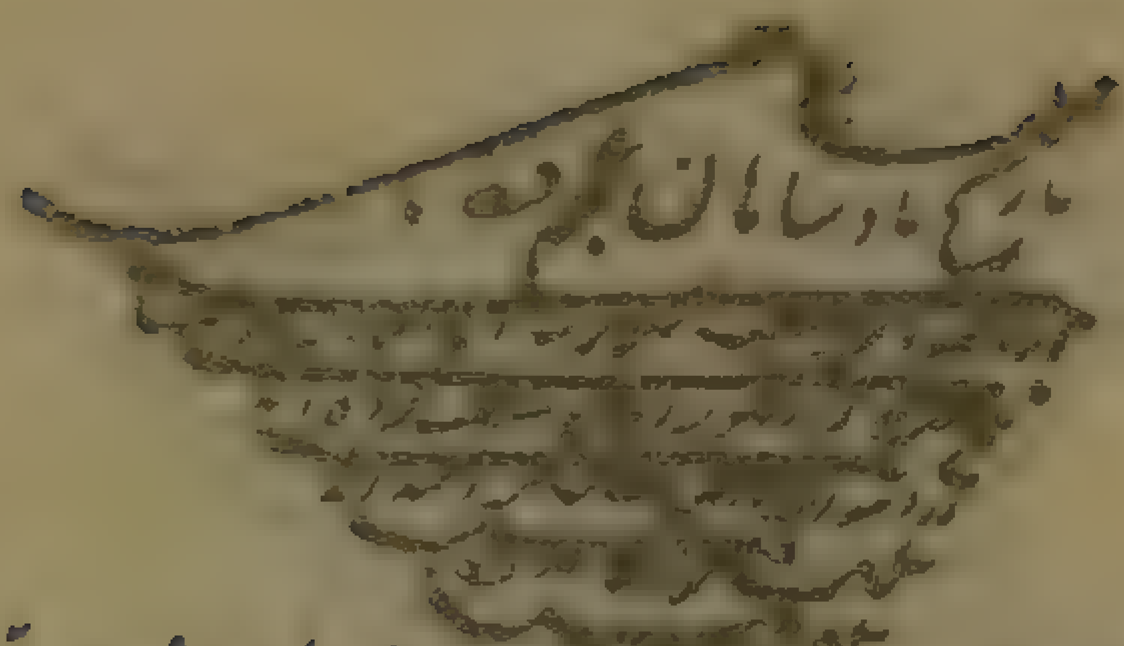
[illegible]

شاه اسمعیل بهادر خان اگذشت پسر سلطان حیدر بن [illegible] بن شیخ
صدر الدین ابراهیم شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ
صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ
صالح بن شیخ قطب الدین صلاح الدین رشید بن محمد حافظ
بن عوض [illegible] فیروزشاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حمزه
بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی [illegible]

بن ابو محمد ناصر [illegible] بن امام موسی کاظم علیه السلام و آنحضرت پادشاهی بود در
عظمت و جلال و در مهابت دولت [illegible] و در کرم و جود و سخا
و عطایای تمام [illegible] و ابتدای سلطنت این سلسله علیه در
زمان سلطان حیدر بود [illegible] اقبال انکه چون نوبت به
وی سلطنت نموده روز بروز جمعیت او زیاد میشد و چون پادشاه آن زمان
میرزا جهانشاه [illegible] مطیع شد ملک [illegible]
با جمعیت کثیر بجانب حلب رفت [illegible] استقبال نموده [illegible]
نمود [illegible]
در آنجا [illegible] شیروان آمد امیر خلیل
والی آنجا با او جنگ [illegible] آنحضرت شهید شد و بعد از سلطان حیدر
بر مسند [illegible] میرزا جهانشاه پادشاه ایران بود و دختر علم شاه [illegible]
سلطان حیدر را [illegible] شاه اسمعیل از او متولد شد و ولادت آن
حضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه رجب سنه ۸۹۲ بود و سلطان حیدر
در زمان سلطنت یعقوب بیک [illegible] آنحضرت شهید گردید
بعد [illegible] بیک [illegible] مدت چهار سال [illegible] دولت [illegible]
چون شاه اسمعیل در اخر سنه ۹۰۵ بطرف گیلان رفت [illegible] شش سال
[illegible] در سنه ۹۰۶ از گیلان بعزم تسخیر ممالک ایران حرکت [illegible]

[illegible]

در اردبیل



۹۰۶ [illegible] فتح شیروان نموده فرخ یسار را بقتل آورد در
الوند بیک کریخته در [illegible] باچ [illegible] از دست
[illegible] در آخر سنهٔ ۹۰۸ عازم دفع سلطان مراد و پسر یعقوب
بیک متوجه عراق شده در حدود همدان با سلطان مراد جنگ
کرده و منهزم [illegible] تعاقب او [illegible] شده [illegible] ربیع الاول ۹۰۹
[illegible] از نزول اجلال [illegible]
[illegible] دفع حسن کیا [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن کیا [illegible]
[illegible] یک از [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] استرآباد و شاه کیلان [illegible] در محرم سنهٔ ۹۱۰
وارد اصفهان و از آنجا متوجه یزد [illegible] محمد کره [illegible]
کرده باصفهان [illegible] عازم طبس شد و از آنجا [illegible]
بعراق [illegible] در سنهٔ ۹۱۳ [illegible] ذو القدر رفته او فرار کرده
پناه [illegible] ذو القدر [illegible] عازم عراق
[illegible] مشغول شده [illegible]
[illegible] در سنهٔ ۹۱۵ متوجه [illegible] ن ۵۱

[illegible] نشسته [illegible] [illegible] بعد از [illegible] عراق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] [illegible] امور [illegible] [illegible] و دیار [illegible]

باز به دار السلطنه خراسان آمده از هرات

[illegible] و تمامت خراسان را مسخر نمود و قصد ماوراءالنهر

کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مریض شده [illegible] به بقا شتافت نعش او

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در تاریخ وفات او

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible]

جهان [illegible] [illegible] تاریخ [illegible] شاه جهان [illegible]

جهان را وداع [illegible] عمرش [illegible] و هشت بود و مدت سلطنتش [illegible]

[illegible] [illegible] السلطنه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

۱۰۱۶

شاه طهماسب بن شاه اسمعیل که از پدر [illegible] سلطان [illegible]

که [illegible] بود بنابر وصیت [illegible] و در اخر سنه ۹۳۰

بر مسند سلطنت نشاندند و بعضی از ارکان دولت و برخی [illegible] مقام

[illegible]

داشت و [illegible] از مرتبهٔ وکالت [illegible] رسیده در

سنه [illegible] خبر رسید که عبید خان [illegible] هرات [illegible]

مراجعت [illegible] عبید خان [illegible]

روانه استراباد که [illegible] عبد العزیز

در استراباد [illegible] روانه [illegible]

[illegible] بر سر عبد العزیز رفته [illegible] عبد العزیز [illegible]

و عبید خان مراجعت [illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible] لشکر [illegible] استراباد [illegible]

[illegible] روانه هرات شد حسین خان شاملو حاکم هرات بقلعه [illegible]

[illegible] در قلعه [illegible] جمیع [illegible] کشته شد

[illegible] عبید خان [illegible]

۱۴۱ خراسان [illegible]

جرار و لک بیقیاس رسید پادشاه کامکار شکستی با وجه و ده نفر گوشه
زمانه منهزمان نشنیدند و عبید خان بعد از مراجعت آنحضرت ثانیا
خراسان را مسخر و سام میرزا راضی بمصالحه شده خراسان را بعبید خان
باز گذاشته بشیراز رفت عبید خان در فتح هرات جهد بسیار کرده بی
نیل مقصود بهرات آمده بود از استماع خبر توجه آنحضرت باز فرار نمود
و آنحضرت [illegible] شده خراسان را به برادر خود بهرام میرزا داده بعراق
معاودت نموده در سنه ۹۳۲ اوزبکان [illegible] از طرف احمد سلطان آمده تا هرات رسیدند
عبید خان [illegible] آنحضرت متوجه خراسان
[illegible] بقتل و غارت برآورده آنحضرت
[illegible] خراسان شده عبید خان فرار ببخارا نموده در این
سال [illegible] در سنه ۹۴۲ بدار القرار رفت سلطان سلیمان
خواندگار روم بعد از در بایجان بسلطانیه آمده محمد خان ذو القدر و حسین خان
شاملو و جمعی دیگر تابع شده با لشکر مخالف رفتند در این اثنا برف
عظیم بارید و جمعی کثیر از رومیه بدیار عدم رفتند و در سنه ۹۴۵ آنحضرت بر سر
شیروان رفته در کنار آب کر توقف و القاص میرزا با ضرب مامور فرمود
شاهرخ پسر شیخ شاه بسیار قرار بر فرار [illegible] صلح نموده بپابوس پادشاه
[illegible] شده ولایت شیروان با [illegible] بالقاص میرزا تفویض داشتند

سلطان

سلطان جمشید زاده [illegible] آن حضرت [illegible]

چهار هزار سوار [illegible] بولایت روم فرستاد تا اکثر ولایت روم را تصرف

کردند و قتل و غارت نمودند [illegible] اسکندر پاشا

اسکندر پادشاه فرار نمود و چند نفر از پادشاهان اسیر [illegible]

تمام یک [illegible] کار [illegible] شد [illegible]

باسلیمان [illegible] نمودند [illegible]

بسبب [illegible] اراده [illegible]

نمود [illegible] حاکم هرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

دارای روم یونس خان والی خوارزم بشرف بساط بوسی رسیده
مصالحه نموده نزد امام محمد صالح ایلچی حاجی عباسی شده بعقوبت رسیده
و هم در این سال کیوان بعقرب در آمده و در قاینات زلزله عظیم واقع شده
چنانکه هزار کس در زیر طاق و دیوارها ماندند و در بسته و از اسمان
در دل [illegible] گندم در اسمان بارید مردم
جمع کرده نان پختند بالجمله اکثر [illegible] قیصر قزوین [illegible]
سلطنت [illegible] جلال [illegible] جمیع طرفین شرف [illegible]
در [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] سال [illegible] فرمان
حضرت بود مدت [illegible] سال دیگر در کمال جلال و دولت
و استقلال سلطنت کرده در روز پانزدهم شهر صفر [illegible] جهان
فانی را وداع نموده بعالم باقی ارتحال فرموده سبب فوت
او [illegible] است اشهر انست که بسبب [illegible] اوزای [illegible]
[illegible] شده بدان در گذشت [illegible]

تاریخ [illegible]

تاریخ [illegible] شاه [illegible]

١٠٩٧

شاه اسمعیل [illegible]

شاه اسمعیل بن شاه طهماسب [illegible] سلطان حیدر میرزا را

خواست [illegible] تا خود [illegible] پادشاه [illegible] دختر شاه

[illegible] شاه [illegible] قهقهه محبوس بود

سلطان حیدر میرزا [illegible] ۹۸۴

شاه اسمعیل [illegible] و پادشاهی [illegible]

چنین [illegible] بسیار

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگران که [illegible] مقرر کرده

[illegible] و از آن که [illegible]

[illegible] هلاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اختیار [illegible] عالمیان [illegible]

چون شاه تغییر احساس آثار قهر او خود نموده که ترا ایمان متعرض قلعه نشوند و ایشان

سپاه را اختیار در این باب مشورت نموده اما کراهت از تاب ایشان

هیچ در نبود تا آنکه در سه روز بعد از گذشتن شبی قدری قلعه که بسیار بود

زیاده خود را و حوالی خیمه سپاه پنهان ساختی سردار شده و ظرف

سعی اطلبیساد ... گذشت این در آخر شعبان

به دلیری ... سرهای ... و برخی به سپاه

که باستاره ایشان در قصر قلعه جا کرده بود ... السنه

قلم ادراک ... شاه د

...

شاه ...

تاریخ پادشاهان [illegible]

شاه سلطان محمد پسر شاه طهماسب در عهد پدر حاکم [illegible] بود و چون شاه
اسمعیل ثانی [illegible] قزلباش [illegible] با شاهزاده [illegible] سفر [illegible] که او را
در فارس [illegible] شیراز خبر فوت شاه اسمعیل
شنید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اکثر اوقات [illegible]
[illegible]
[illegible] اتفاق کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مرشدقلی بیک بزیارت حاکم مشهد مقدس مخالفت کرده الوقع
خان مرشد قلی خان قریب هشت هزار سوار بمشهد آورده است

چهار ماه محاصره بودند در زمستان برگشته محاصره مشهد مقدس نموده
عازم هرات گردید و بر مرشد شاه عباس شاه

بر سریر سلطنت و فرمانفرمائی نشستند مدت سلطنت شاه سلطان
محمد از ذیقعده سنه ۹۸۶ الی اخر شوال سنه ۹۹۴ هشت سال بود
سنه عا م

شاه عباس اول

شاه سلطان حسین [illegible]

این شاه سلطان حسین در اول ذیقعده سنه ۱۱۰۵ بر تخت [illegible]
[illegible] بنای عدل و داد نهاد و ابواب رحمت بروی [illegible] گشاد و در
مکارم اخلاق و محامد اوصاف در غایت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد جامع اصفهان
[illegible] آستانه شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بقزوین [illegible]
[illegible] اطبا [illegible]
[illegible]

[illegible]

دولت شاه عباس ثانی

[illegible]

شاه عباس ثانی بن شاه صفی ابن صفی میرزا ابن شاه عباس ماضی بود [illegible] در

ساعت [illegible] سنه [illegible] بر تخت نشست [illegible]

[illegible] تخفیف فرموده [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

شده [illegible]

که در اصفهان بود [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه سلیمان

[illegible]

شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی [illegible] اسم او صفی میرزا بود [illegible]

که در دامغان وفات [illegible] امرا با صفاهان آمده در [illegible] شعبان [illegible]

او را بر سریر سلطنت [illegible] موسوم به شاه صفی [illegible] چند روزی

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] دیدی [illegible]

از همت عالی شس اعمدی روی ... در تعظیم دین و شریعت اهتمام تمام داشت و پیوسته
همت بر رعایت علما و ارباب کمال میگماشت شعبها تبدیل و خرج شده و حبس [illegible] چون ابا ان
مرد و پدرانه کرد دولت از چهره [illegible] می سترد پادشاهان هندوستان و اوزبکیه با وی
طریق صداقت نمودند عبدالعزیز خان چنگزی پادشاه توران بعزم طواف کعبه معظمه وارد
اصفهان و آنحضرت او را [illegible] اسباب شاهانه روانه فرمود و سلطان اکبر پسر
اورنگ زیب [illegible] نیاز بدربار معدلت اثار آورده
امداد نمود [illegible] از علی نسبت [illegible] بود معاودت او بر آنحضرت مستولی شد
در خلال [illegible] آنحضرت [illegible] از مشی و قیام باز مانده هشت
سال [illegible] شد بالجمله بعد از بیست و هشت سال و
کسری در آخر [illegible] شد

مسجد [illegible] اصفهان	حمام [illegible]
مسجد [illegible] جامع	تاریخ [illegible]
رباطات [illegible] در ولایات	

[illegible] سلطنت

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

دولت سلطان حسین ابن شاه سلیمان او را هشت پسر بود و دختر
بر عم پدر لایق سلطنت بود و حسین سلطان [illegible] میرزا که [illegible]
سلطان مرتضی شاه [illegible] روم بردن زیرا که پادشاه [illegible]
جنتی از لطف و عنف انگیخته بنا بر این سلطان حسین [illegible]
صفات از عهده سلطنت بر [illegible]
شاه مغفور امرا [illegible]
[illegible]
و پاک دامنی [illegible]
متعبد از جمیع محرمات [illegible]
اوقات بصحبت علما و فضلا [illegible] پادشاه [illegible]
توافق قیام مینمود [illegible] اقدام [illegible]
بیست و یک سال از سلطنت او گذشت [illegible]
تا آنکه محمود افغان [illegible] در شب [illegible] محرم سنه ۱۱۳۵
[illegible] محمود [illegible]
کارخانجات را بتصرف در آورد [illegible] محمود [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] خدمت خود بود [illegible]
[illegible] یکصد و چهار [illegible] ده تن از امرا [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible]

قزلباشیه را مقتول ساخت و سی و یکنفر از شاهزادگان نیز شهید کرد و بعد از چندی
فالج شد یک طرف او شده اشرف بنی عمش که منتظر مرگ او بود او را
بدرک فرستاد بر شیراز و کرمان و قم و کاشان و قزوین مامور شده
با اشرف پیغام دادند که از ملک سلطان حسین کناره جوئی یا او را نزد
ما روانه نمائی اشرف کسی فرستاده در اصفهان آنحضرت را شهید کرد
سر او را با ایلچی داده نزد ایشان فرستاد این واقعه در سنه واقع شد

عمارت چهل ستون در اصفهان از شاه
بنا نهاده ... ساخت

مدرسه چهارباغ اصفهان

مقصود شاه

مسموم شده بعد از چندی اصفهان را از دولت عثمانی ... او

... عام
... در

مشاه

[illegible]

[illegible] سلطان حسین بود [illegible] افاغنه [illegible] سلطان حسین [illegible]

قرار داده روانه قزوین [illegible] که جمعیت فراهم آورده به دفع افاغنه [illegible] چون [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] برادر [illegible] جلوس و سکه و خطبه بنام خود کرده [illegible]

[illegible] متوجه [illegible]

[illegible] فراهم آورده [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] متوجه [illegible]

[illegible] ارکان دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] [illegible]

... طرف را فتح ... شد جواب خواندگار ... از این او را احضار در اسلامبول

نمود ... برفرمودند روز دیگر جناب سپهسالار ... خلعت ... شاهی ...

ایرانی ... پادشاهی ... تاج را میخواهند که عباس میرزا را پادشاه

ملک ایران ساختند و او را در ... ربیع الاول سنه ۱۱۴۴ از سلطنت خلع و روانه ارض اقدس

نمود و در آنجا مسکن داشت تا زمانی که نادر شاه ... شده بود رضاقلی میرزا ...

... که مبادا ... کنند آن حضرت را شهید کرد ...

ایام ... سلطان ... از پادشاهان ... [illegible]

و خراسان ... کردند

شاه عباس ثالث ابن شاه طهماسب ثانی ... سپهسالار ... پادشاه طهماسب را

خلع کرد ... روز ... ربیع ... خسروانه ترتیب داده

شاهزاده عباس میرزا که هشت ماهه بود او را در مسند خسروانه ...

افسر پادشاهی و خطابت شاهی ... بنهاده ... [illegible]

داده خود زیر خلعت ... پوشیده روانه دارالسلطنه قزوین

شد مدت چهار سال دیگر خطبه و سکه باسم او بود تا

آنکه در مغان افسر پادشاهی بر سر خود نهاده پادشاه ...

در بیست و چهارم شهر شوال سنه ۱۱۴۸ واقع شده ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] زمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] معتقدی [illegible]

[illegible] باد و وفات یافت [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] محمود [illegible] بار امده [illegible] زاده [illegible]

[illegible] شاه سلطان حسین در قزوین [illegible]

[illegible] عرض و امر [illegible] دولت [illegible]

او را صدق [illegible] لقب حسینعلی خان خطاب داده شمشیر برای او

[illegible] محمود [illegible]

[illegible] الولایت [illegible] شورش [illegible]

[illegible] محمود [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

انجام کار اصفهان [illegible] اصفهان [illegible] دولت [illegible]

جمعی از بازاری [illegible] جمع کرده [illegible] شهر جمادی الاول سنه ۱۱۳۵ [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] مقتول [illegible]

افاغنه در آمده بقیة السیف وارد اصفهان [illegible] محمود [illegible]

بفرح آباد نزول [illegible] اعیان دولت [illegible] میرزا [illegible]

قزوین [illegible] که شاید جمعی فراهم آورده افاغنه راه [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] کوچها [illegible] کرده [illegible]

تا آنکه اعیان دولت [illegible] محرم سنه ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را [illegible] تاج [illegible]

بمحمود داده

[illegible]

چون دو سه روز چند جهان شب [illegible] برای [illegible] قزوین فرستاده [illegible]

دار [illegible] بسیار خورده [illegible] و او [illegible] این [illegible]

در قزوین [illegible] رسیده [illegible] نشسته [illegible]

بعضی از آن [illegible] برای [illegible] قزوین [illegible]

[illegible] قزوین

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] قرار کرده [illegible]

و شیراز را [illegible] نمود [illegible]

[illegible] را بقتل آورد [illegible]

[illegible] شده [illegible] او را هلاک کرده

بر جای او نشست

[illegible]

اگر نه

اشرف چون محمود را بدرک فرستاد و خود والی سلطنت ایران گشته

بر شیراز و کرمان و قزوین و طهران و قم و کاشان مستولی شده بعد از

سال از جنوب سمت [illegible] احمد پاشا [illegible] و [illegible] بطلب [illegible]

حسین [illegible] با اشرف پیغام داد [illegible] سپرده [illegible] سلطنت

چون اشرف [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] [illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] اشرف [illegible]

و [illegible] شد پس اشرف بری آمده [illegible]

الشفقات متوجه [illegible] از خراسان [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] بحکم [illegible]

[illegible] اشرف [illegible]

اشرف شیراز [illegible] لشکر [illegible]

شیراز [illegible] مقابله [illegible] اشرف [illegible]

[illegible]

شده [illegible]

[illegible]

افغان

الهیار خان [illegible]

خان [illegible] بخش [illegible]

[illegible] سال [illegible] حکومت [illegible]

ذوالفقار خان و برادرش [illegible] خان پسران [illegible]

زمان خان افغان که حاکم هرات بود در سنه ۱۱۳۵

بعد از استیلای محمود باصفهان بهوس [illegible]

آمده چهار ماه مشهد را محاصره [illegible]

[illegible] برگردیده افغانه با او [illegible]

در شورای که [illegible] هرات [illegible]

[illegible] خانه [illegible]

[illegible]

شورش کرده افغانه برای دفع [illegible]

بجانب [illegible]

فرستادند الهیار خان در سنه ۱۱۳۸ از [illegible]

آورده حاکم کردند در ثانیه طایفه ابدالی افغانه

ذوالفقار خان را با جرار آورده آغاز نفاق

کردند پس افغانه از اطاعت هر دو [illegible]

[illegible] هر یکرا بجمعی فرستادند بعد از آنکه

خبر توجه نادر شنیدند [illegible] امداد ذوالفقار خان

هرات را با الهیار خان تفویض کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

در ذکر جمعی که ادعای [illegible] شاهزادگی کردند

جمیع از ادعای شاهزادگی کرده [illegible] (دو نفر) [illegible]

صفی میرزا [illegible] در سنه [illegible]

در [illegible] ادعای شاهزادگی کرد [illegible]

حاکم [illegible] اطاعت کرده

[illegible] اصفهان را [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

خطبه با اسم شاه [illegible] خواندند [illegible]

تا به اسم شاه کرد [illegible] نوشته

دکوه گیلکویه [illegible] ایلات

[illegible] در آن نواحی [illegible]

[illegible] تا آنکه زمانی که شاه

[illegible] بود در کاشان

در [illegible] او [illegible] ادعای او [illegible]

[illegible] الاول سنه [illegible] اعدام

سید احمد [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سید [illegible]

[illegible] بود آمده مردم [illegible]

[illegible] او آگاه شده در جستجوی [illegible]

دو ماه از [illegible]

[illegible] جمعیت کرده [illegible]

تصرف کرده و جمعیت [illegible]

کرمان را تصرف کرده و در ربیع الاول سنه ۱۱۴۲

[illegible]

[illegible] او [illegible] سید [illegible]



تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

شد نه قلعه ... [illegible]

با دو کلاه پسر ... [illegible] ... جنود اصفهان

... نام نهاده بود به هزار ده هزار سوار از سر حد

بهادر شد و ... با نصف هزار نفر از لشکر آن

بهادر را ... گردید از آنجا ...

... [illegible] ... با ... او ...

پس ... [illegible] ...

شد ... [illegible] ... کرده با ...

... [illegible] ... سید احمد ... داود ...

... [illegible] ... کرده با ...

اشرف افغان ... [illegible] ... او

مأمور گشته ... [illegible] ... شکست یافته

... [illegible] ... والله اعلم

پسر سید داود پسر ... [illegible]

خوانده بود که با چند نفر ... [illegible]

کرده ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... جنگ آمده بود ... [illegible]

و سرا او را ... روس فرستادند

علیه روسیه ... [illegible] ... شاه ... [illegible]

روسیه در زمان ... شاه ... [illegible]

سپهسالار ... ایلچی به رسم ... [illegible]
نزد پادشاه روس فرستاد ... [illegible]
با همراه او آمده در تبریز نزول نمود و در تبریز
از دو هزار ... برآمده ... ایلچی ... کلانتر
دار الملک ... تبریز برد ... قشون روس
ناحیه ... کرده ... دشمن ... بردار
روسیه ... تصرف کرده شاه ... [illegible]
... [illegible]
شده ... [illegible]
و دو سال ... وجوهات دیوانی
برده ... منتظر ... مشهور ... میرزا
در ماه ... که مرقوم شد ... روسیه
... جنگ ... تصرف نموده ... [illegible]
شاه روس ... عساکر ... دربند ...
تصرف کرده ... [illegible]
... [illegible]

روسیه ... [illegible]

بکابین تبریز ... [illegible]
حاکم ارضروم ... [illegible]
با ... عبدالله پاشا که والی تبریز ...
حاکم بغداد و کرمانشاه و همدان ...
... عساکر خود ... نمود و ...
... التصرف نموده ... [illegible]
... [illegible]
ماه محرم ... در خوی ...
قشلاق کرده در سال ... تبریز را ...
... قتل کرده ... [illegible]
و قتل و غارت کرده ... [illegible]
ضبط و متوجه اردوباد ... [illegible]
اردوباد عازم ... روسیه ... [illegible]
درین ... سلطانیه ... [illegible]
در آن وقت ... سال ... [illegible]
... [illegible]

ارکان

[illegible]

حاکم شیروان [illegible]

احوال ایشان از لشکریان غایب گردید

و احمدخان حاکم قبه را استقبال و [illegible]

هنگام [illegible] شیروان [illegible] رسانیدند

شیروان را [illegible] احمدخان [illegible]

و او در از دولت عثمانی سالار [illegible]

ایشان نامور و فرمان و ایالت

[illegible] و او [illegible] دید چون سرخانی

خان بجهت قوت شکست از [illegible]

و او [illegible] بود [illegible] انگیخته و فرمان

ایالت باسم خود کرد و در ایالت اقتدار

و استقلال بر افراشته [illegible]

[illegible]

در [illegible] ال [illegible]

[illegible]

[illegible]

جز قتل بعضی که در جنگ زمانیان

ابدا [illegible] شد [illegible] دولت

شاه [illegible] سید [illegible] خان [illegible]

سپهسالار [illegible] هرات

[illegible] شد [illegible]

گشته چون ملک محمود [illegible]

[illegible] برادر [illegible] مشهد

[illegible] اسمعیل [illegible] اسعد خان

[illegible]

قلعه [illegible] ملک محمود [illegible]

[illegible] شده [illegible]

ملک محمود [illegible]

[illegible]

که در مشهد بود [illegible] خان

ایالت مشهد را [illegible] کرده

بود و با جمعی از [illegible]

از او بکسی محرکت و ... حسین خان
از غفلت ایشان آمده مجلس
ساخت و بعد از چندی ... طوق
خان ... مقتول و بعد ... حسین خان ...
منصوب ... حسین خان بعد
حرکات ناشایست الواط ملک محمود را
تکلیف بارض اقدس نموده ملک محمود
وارد ارض اقدس و بر مسند حکومت
گسترد تا آنکه نادر ... ظهور آمده چند
مرتبه مجادله و ملک محمود مغلوب شد
روزی از ... بلباس فقر در یکی از
حجرات مشهد مقدس برسم خلوت نشست
و در ثانی با سپاه ... آن نواحی رفته
آغاز سرکشی کرد این مرتبه بتیغ قهر
نادری بقتل رسید

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دولت [illegible] از [illegible] بیست [illegible]
که نادرشاه با پسر شاه عباس ثالث [illegible] کرد [illegible] دولت [illegible] سال [illegible]
در هندوستان [illegible]
[illegible] زمان سلطنت [illegible] که نادرشاه [illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible]

نادرشاه ولد امام قلی [illegible] افشار [illegible] از ایل [illegible]
ترکمان [illegible] قدیم [illegible] بود در [illegible] سال [illegible] بوده [illegible]
[illegible] بود [illegible] خان [illegible] [illegible]
[illegible] حسب [illegible] در یوم [illegible] شهر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
قدم [illegible] گذاشته [illegible] [illegible]
[illegible] چون در عالم [illegible] در آفاق بود لهذا [illegible] الانام [illegible]
بود [illegible] حرکات [illegible] شاه [illegible]
[illegible] چون [illegible] دختر [illegible]
[illegible] از [illegible] بعد از فوت [illegible]
[illegible] روز [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] شاه [illegible] ده ... با
[illegible] را [illegible] کرد [illegible] گذاشت

و هر و ملک سوزانکرده مشایخ هر طبقه ای بر آشفته از آنجمله افاغنه [illegible] که
ملک ان اصفهان و اکثری از عراق و فارس و خراسان تصرف کرده [illegible]
[illegible] سه ای برافروختند جمع دیگر و هر گوشه و هر قلعه ای شاهزاده که هر یک [illegible]
[illegible] فراهم آورده خیال سلطنت می پختند کار [illegible] رسیده [illegible]
ایران [illegible] بوده [illegible] هوس سلطنت کرده [illegible]
[illegible] امیر [illegible] [illegible] بکام [illegible]
[illegible] [illegible] نادر
[illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] گشته و اکثر [illegible]
[illegible] [illegible]
از [illegible] حکمرانی [illegible] افغان اغاز کرده با ملک محمود سیستانی [illegible]
ترکمانیه در افشاریه نادر به مجادله کرده با قلت اعوان اکثر اوقات غالب شد
با شاه طهماسب پیوستند تخت [illegible] سردار شده کار [illegible]
کشید [illegible] مقال بطریق اجمال آنکه زمان توقف شاه طهماسب [illegible]
معتمد الملک بعزم سفارت نزد نادر فرستاده [illegible] شاه را [illegible]
[illegible] شاه [illegible] آمده [illegible] [illegible]
با [illegible] آورده نادر [illegible] سلطنت کردید ملک محمود سیستانی مقتول

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... از ... [illegible] ... شاه ... [illegible]

[illegible] ... از آنجا ... [illegible]

[illegible] ... آن را ... [illegible]

[illegible] ... که از ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بازرگانان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بازرگانان آمده ... [illegible]

[illegible] ... آمده ... [illegible]

داده که ... [illegible]

پادشاه ... از استماع این خبر پادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... که ... [illegible]

[illegible] ... از ... [illegible]

[illegible] ... از ... [illegible]

[illegible]

بودند پیشکشهای لایقه رسید مطالب مصالحه بطوری که محال کرستان تا آخر حدود [illegible] متعلق بایران و باکو
و دربند و سایر محالات آنطرف متعلق بروسیه باشد نادر دو نفر ایلچی فرستاده روسیه [illegible] ایران را تخلیه
نمود چون شاه طهماسب در [illegible] قهاده بطهران نماند و با احمد پاشا والی بغداد بنای کارش گذاشت نادر
وارد اصفهان و با شاه خلوت کرده هر چند خواست میان مصادقت بسته [illegible] که شد مفید نیفتاد [illegible]
عشر ربیع الاول سنه ۱۱۴۴ [illegible] سلطنت را باسم عباس میرزا پسر او و فرزند او را برای [illegible]
سلطنت او مقرر [illegible] آن طایفه را بقتل آورده از آنجا وارد
کرمانشاهان [illegible] و باکو [illegible] روانه خراسان [illegible] جمعی از روسیه را که مستحفظ آنجا
بودند قتل [illegible] و غنایم بسیار بدست آورده دو هزار
خانوار [illegible] بسیاری از روسیه را مقتول
[illegible] قلعه بغداد و احمد پاشا
ماند محصور شد بالاخره مقابله [illegible] کرده شکستی فاحش بلشکر نادری رسیده بسیاری از قزلباشیه تلف شد نادر
وارد همدان و تهیه اسباب کرده دوباره با رومیه محاربه و لازمه قتل و اسیر بعمل آورده احمد پاشا محصور شده
و همراهی [illegible] رو شد پس نادر بزیارت کاظمین و نجف [illegible] گذشته از آنجا وارد حویزه و شوشتر را غارت کرده
حاکم آنجا را بقتل آورد پس عازم شیراز و محمد خان بلوچ را مقتول و وارد همدان و از آنجا [illegible]
عازم [illegible] و طوایف [illegible] را گوشمال [illegible] داده عازم شیروان و [illegible]
[illegible] قتل و اسیر [illegible] و بعد از [illegible]
ایلچی [illegible] رسیده [illegible] آمده [illegible] مهلت خواست [illegible] خورشید کلاه [illegible]

ایاب

[illegible]

در باب شکایة ولایات ایران [illegible] و در [illegible] ایران [illegible] آمده همراهی [illegible]

و همراهی [illegible] پس از [illegible] و [illegible] شده [illegible] محمد [illegible] لشکر شاه

و قریب پنجاه هزار کس از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عازم [illegible]

[illegible] [illegible] در گذشته و در [illegible]

و ارقام [illegible] و [illegible] و قضاة و حکماء و

اشراف هر شهر و کشور [illegible] مقرره [illegible]

[illegible] را احضار [illegible]

گشته الغرض از اینهمه [illegible] که ولایات ایران [illegible]

با همراهان [illegible] از دست [illegible] با [illegible] مقصود [illegible]

سپاریم [illegible] الکنون [illegible] مجلس [illegible] پادشاه

و پادشاهزاده بر سر [illegible] [illegible] که [illegible]

سروری [illegible] [illegible]

حق [illegible] که بعد از رحلت جناب ختمی مآب چهار خلیفه [illegible]

یک دیگر خلافت [illegible] حضرت شاه اسمعیل [illegible] متروک نموده و مذهب تشیع را

مسلوک [illegible] و خاک ایران را [illegible]

اگر اهل ایران [illegible] این جهت را که [illegible]

لهذا الحال مذهب تسنن اختیار کرده ام است ترکیب داد کی چون امام جعفر صادق از اولاد نبی

الحال امت در او ذات معتقد او باشند اهالی ایران مذهب او را قبول

[illegible] برای [illegible] و استقرار این مطلب هر قوم و [illegible] تجویز شده

در سلطنت قبول کرده فرمود که ما نیز پادشاه روم [illegible] توفیق

الشریفین است [illegible] به شرط قبول پنج مطلب برای مصالحه مسلم داریم

که [illegible] اختلاف [illegible] باشد [illegible] تعیین می‌شود اول آنکه مذهب

جناب امام جعفر صادق را خامس مذاهب [illegible] ارکان اربعه مسجدالحرام [illegible] این

[illegible] که [illegible] حقوق [illegible] آنکه هر ساله از

امیر حاج [illegible] انجام [illegible] علاج ایشان را [illegible] معقود

رسانند آنکه [illegible] مذهب [illegible] بوده [illegible] ایشان

روا نباشد آنکه [illegible] که در پای تخت دولتین بوده اخراجات

طرفین را انجام و بعد پس [illegible] که از ساعت [illegible] در روز پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸

مطابق توشقان ئیل که [illegible]

هشت ساعت [illegible] و دقیقه به طالع [illegible] تاج بر سر گذاشت و بر

جهانبانی قرار گرفت میرزا قوام الدین لفظ الخیر فیما وقع تاریخ جلوس [illegible]

[illegible] لا خیر فیما وقع خوانده [illegible]

که [illegible] متوجه [illegible] ترکستان [illegible]

وارد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آن بار خود [illegible] شاه [illegible] را که

[illegible] سلطان [illegible] شد و روم [illegible]

جلوس [illegible] بهم پیوست [illegible] و ایلچی [illegible] خورشید کلاه [illegible]

ممالک را [illegible] خروج [illegible] خود در سال [illegible] هجری [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] گرفته [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] شد پس [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] گرجستان [illegible] خروج [illegible] روم [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] خروج [illegible] ضبط نموده [illegible] شاه در سال

[illegible] هجری [illegible] شده [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] ایلچی [illegible] روم [illegible]

امام [illegible]

[illegible] شیبانی [illegible] روم [illegible]

... با دختر زین [illegible] بتصرف درآمد و چهار لک [illegible] شد و قلعه [illegible] و قلعه [illegible]

نصرالله میرزا مفتوح و هزار رعایت [illegible] و زنان ایشان اسیر داماکن آنها بیغما رفت و [illegible]

چهار لک اکثری مقتول و بقیه امان خواسته معفو شدند و افغانان [illegible] یک نیز مفتوح شد [illegible]

مفتوح شد و در آنجا رضا قلی میرزا وارد دربار و به نیابت سلطنت سرافراز و مرخص [illegible]

شد پس نادرشاه عازم [illegible] در آنجا خبر کشته شدن ابراهیم خان برادر [illegible]

در محاربه [illegible] جهان آباد و در حوالی لاهور [illegible]

خان امان خواسته پیشکشهای لایقه داده [illegible] لاهور سرافراز شد و در

آنجا بعرض رسید که محمد شاه [illegible] هزار لشکر و دو هزار زنجیر فیل و سه هزار عراده

توپ وارد کرنال [illegible] پس نادرشاه از

لاهور عازم [illegible] اردو [illegible] اردوی محمد شاه

و جمعی را بمقابله برهان الملک صوبه دار که با چهل هزار لشکر بامداد محمد شاه

می آمد فرستاده مامورین جمعی از ایشان را قتیل و اسیر کرده وارد اردو شدند

و روز دیگر با محمد شاه محاربه و قریب صد نفر از عظمای هند و سی هزار از

لشکر هندی بقتل رسید و محمد شاه در اردوی خود محصور و [illegible] آمد و شد

[illegible] مسدود شد و [illegible] چند دلو [illegible] و فیل خانه بتصرف درآمد محمد شاه [illegible]

شد روز دیگر [illegible] و با امرا وارد دربار [illegible] نصرالله میرزا باستقبال [illegible]

[illegible] تا بیرون [illegible] استقبال کرده [illegible] خوش [illegible] و روز دیگر وارد شهر

جهان آباد [?]

[illegible]

جهان آباد و محمد شاه خزاین و ذخایر و جواهرخانه و فیلخانه [illegible] نادر شاه تسلیم کرد و [illegible]

[illegible] موقع قبول یافت و بعد از چند روز بسبب حرکت [illegible] چند نفر از اهالی [illegible]

بودند [illegible] یک [illegible] عام [illegible] آن [illegible] بازار [illegible]

شد و سی هزار کس [illegible] آخر شفاعت محمد شاه [illegible] محمد شاه در [illegible]

خطبه کرده [illegible] در دوران [illegible]

[illegible] آلات [illegible] شده [illegible]

و اسباب از حد و حصر [illegible] امرا و [illegible] خلاع فاخره [illegible]

شمشیر مرصع داده [illegible] محمد شاه [illegible]

هندوستان [illegible] ممالک [illegible]

و دریای [illegible] اتصال می یابد [illegible]

ولایات سند و بنادر [illegible] با ولیای دولت نادری [illegible] نادر شاه [illegible]

شرقی و غربی [illegible] غزنین و کابل و غیرها که سابقا از خراسان [illegible]

قبول [illegible] نادر شاه [illegible] پس تمامی امرا و [illegible] ایران با [illegible]

و ملازمین [illegible] مواجب انعام نموده [illegible] سه ساله [illegible]

[illegible] نادر شاه [illegible] جهان آباد توقف [illegible] از آنجا حرکت [illegible]

[illegible] ترکستان [illegible] هند [illegible] که در [illegible]

[illegible] پادشاه ترکستان [illegible] نامه نصیحت آمیز [illegible] و خود نیز [illegible]

[illegible] حال [illegible] رقم فرستاده

[illegible] چهار [illegible]

[illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

[illegible]

[illegible] که از [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

[illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... اللهم ... [illegible]

[illegible]

والده [illegible] قبایل [illegible] تخت طاوس [illegible]

در امر بود [illegible] کمال [illegible] ان [illegible]

[illegible] رسوم [illegible] بارگاه [illegible] شده [illegible] کرده چند روز [illegible]

بر روی [illegible] کشوده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] جام او کرد [illegible] گشتی که از

انجا آمده [illegible] کرد [illegible] نموده

[illegible] شد و از انجا حکیم [illegible]

در بار [illegible] شد [illegible] سنه [illegible]

[illegible] راست [illegible] جلوس

[illegible] شاهی نیز [illegible] بسیار [illegible]

و ما وراء النهر [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] برادر زاده خود و دختر دیگرش [illegible] همراهی خود آورده [illegible]

سوار [illegible] شده [illegible] و از انجا

[illegible] جمعی از [illegible] که [illegible] اوشاق [illegible]

آمده بود [illegible] قلعه [illegible] مستقیم [illegible]

[illegible] هزار کس [illegible] شده و قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] خلیفه وارد و تمامی اسرای افغان که سابقا [illegible] در [illegible]

دیده بودند قریب دوازده هزار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که تمام [illegible] شده و در چهار [illegible] [illegible] شده بود

به همین جهت [illegible] که امیر [illegible] بودند مرخص و [illegible]

ازین [illegible] توقف [illegible] عازم [illegible] عتبات [illegible]

[illegible] [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] [illegible] شهر [illegible] [illegible] وقتی [illegible]

امیر [illegible] [illegible] [illegible] عازم

[illegible] [illegible] [illegible] جانب او [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] رضا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] پس عازم مقصد [illegible] راه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نام [illegible]

[illegible] [illegible] کشور آذر [illegible] بودند

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] احسان شایان شده [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] توقیع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حساب [illegible]

[illegible] اخراق [illegible]

[illegible] ابادی [illegible] لطف‌الله میرزا [illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] ابلاغ [illegible]

[illegible] ازرک [illegible]

[illegible] پادشاه مرزا

[illegible]

[illegible] دوانید و [illegible] رسیده چون روسی فرار نمود [illegible]
باند گشت و تمامی حوالی عربستان پامال سم ستوران گردید شمخال [illegible]
و تمامی عظمای [illegible] هر کس که در هیچ عهدی مطیع فرمان روائی نبودند
منقاد شدند و در این اوان نامه از پادشاه روم رسید که [illegible]
دو مطلب یعنی [illegible] و مطلب دیگر خواهش [illegible]
جواب [illegible] پادشاه [illegible] ثبت که مستعد باشند که [illegible]
کار عربستان [illegible] پس [illegible] عربستان را مسخر و [illegible] گرد
کشته [illegible] نوروزی [illegible]
[illegible] که از آنجمله کتاب قرآن
طاق از چوب صندل [illegible] و التفات شاهانه [illegible]
شد پس [illegible] کرمانشاهان که [illegible] تحف نمایند
چند پادشاه [illegible] بغداد [illegible] که فدای بغداد را [illegible]
لایقه روانه دربار [illegible] اطاعت استعمال کرد آنحضرت قبول و
[illegible] و سامره و نجف اشرف و کربلا [illegible]
تعیین [illegible] مامور [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] تصرف
درآمده [illegible] پادشاه روم [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوشته بود که قتل و اسیر عموم اهالی ایران مباحست پس نادرشاه هم [illegible]
[illegible] بسیاری مقبول و در [illegible] سنی در زمان حضرت [illegible] مشرف
[illegible] محصور [illegible] بالاخره متعهد [illegible] متعهد [illegible]
[illegible] شدند آنحضرت قبول [illegible] احمد پاشا [illegible]
مساعدت نموده احمد پاشا [illegible] پیشکش [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مشرف [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible] اشرف [illegible]
که در [illegible] حاضر بودند [illegible] اعتبار
و در آستانه مقدسه [illegible] یکدیگر
[illegible] از مباحثه بسیار [illegible]
نوشته [illegible] و محروسه [illegible] تاکید [illegible]
قتل و نهب [illegible] نموده گنبد مبارک را [illegible] کرده [illegible] که
عبارت از [illegible] هزار [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] شده [illegible] نموده از سرکار [illegible] شاه [illegible] داده
[illegible] هزار [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] داده شد [illegible] احمد پاشا [illegible] [illegible]

فرستاده مقرر شد که کرکوک را [illegible] با سایر ولایات [illegible]

پاشا [illegible] در آنجا در دست شیروان و چون سابقا سام نامی با دعوی

شاهزادگی پسر شاه سلطان حسین [illegible] شده [illegible]

ادعا [illegible] کرد [illegible] افغانان [illegible] قبای که [illegible]

بود با [illegible] شیروان و در [illegible] جمع شده قلعه [illegible]

اشغال در [illegible] کرد [illegible] آنها مامور به [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] مامور فرستاده [illegible] از وقت تقی خان [illegible]

[illegible] پس از شهر [illegible] عازم

آذربایجان [illegible] قزلباشان محمد حسن خان [illegible] قاجار

استرآباد [illegible] ایشان و لازمه قتل و غارت [illegible]

آن ولایت نیز [illegible] اهالی ایران شد چون منظور نظر نادرشاه [illegible]

بود وقوع [illegible] از [illegible] ایران باعث فسخ عزیمت او شده [illegible]

نموده [illegible] در سال [illegible] سنه ۱۱۵۶ [illegible] در منزل [illegible]

محال قلمرو [illegible] منتظر شده چون در این اوان احمد پاشا [illegible]

که در [illegible] صفی میرزا را که احوال او گذشت شاخص کرده [illegible]

به بعضی از آذربایجان ارسال که از دولت عثمانیه مامور [illegible] صفی میرزا [illegible]

نادرشاه عازم [illegible] و در حوالی [illegible] خبر که [illegible] سام میرزا [illegible]

[illegible]

بر حریره رسید حکم شد که یک چشم ... زرد گشته ... [illegible] ... چون [illegible]

مزبور خزانه ... بابت احمد خان ... حکام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... طرف ... [illegible]

[illegible] ... شده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... هزار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحشی تعاقب کرده ... [illegible] ... هزار ... ایشان را هلاک [illegible]

نفر با جنس ... نفر از پاشا ... [illegible]

محمود جنس را ... هزار نفر ... [illegible] ... وحشی را هم   به دیز

به تبریز فرستاده نامه دوستانه بپادشاه روم نوشته از راه دوستی حرکت و از آنجا [illegible]
سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه حبش با هدایا و تحفه وارد و جواب محبت آمیز نوشته
و شمشیر مرصع و تحف نفیس دیگر ارسال شده چون بتاغ علیخان را به پیشواز ایلچیان [illegible] خوارزم
مأمور فرموده بود بعد از ورود داد تمامی اعیان خوارزم استقبال نموده [illegible]
العباد در [illegible] [illegible] و سایر ترکمانیه اتفاق و محاربه نموده [illegible] از
ایشان منهزم [illegible] بسیاری از [illegible] لشکریان شد [illegible]
[illegible] پس آنحضرت از راه همدان
باصفهان [illegible] در سال [illegible] هزار و یکصد و پنجاه [illegible] وارد [illegible]
و از آنجا عازم [illegible] جمعی را [illegible] قرار داده [illegible]
[illegible] چون بعد از [illegible]
[illegible] محمد پاشا نامه بروم فرستاده بود و پادشاه روم مجدداً چاپاری با
برای تحریر صلحنامه و تعیین شروط [illegible] و در باب [illegible]
و چاپار رسیده [illegible] اعلیحضرت مصطفی [illegible]
مهدی خان را با تحف [illegible] زنجیر فیل [illegible] که از [illegible]
هند است فرستاده صلحنامه را باین شروط مرقوم داشتند اول آنکه [illegible] که
در زمان سلطان مراد خان قرار داده شده برقرار باشد دوم آنکه حجاج ایران [illegible]
که از راه بغداد و شام عازم مکه معظمه شوند حکام عرض راه محافظت ایشان نموده

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

[illegible] هفتم آنکه [illegible]

باشد [illegible] چهارم آنکه در سه سال [illegible]

[illegible] طرف بروم [illegible] باشد [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] شد [illegible] هشتم آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible] طرف [illegible] شاه [illegible]

[illegible] خلاف [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible] سلیم [illegible]

[illegible] خراسان

[illegible] سال [illegible] جشن نوروزی در [illegible] شهر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شاهرخ میرزا

و سایر شاهزادگان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاه

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

فساد ارکان عقیدت او را دیده و از مردم [illegible] این حال نیز امروز حسینعلی میرزا
رسید که بیشتر باعث تغییر عقیدت او شد از آنجمله چنانچه گذشت در جنگ با [illegible]
ملک قدم نامی گلوله بجانب او انداخت و طغیان محمدتقی خان شیرازی و [illegible]
اهالی شیراز و سرکشی قاجاریه استرآباد و از همه جانب سبب نفرت او
شد و [illegible] [illegible] از ظلم و فساد [illegible] تربت [illegible]
و باب [illegible] عمال ولایات [illegible] حساب می آورند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شدند تا احوال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دور و نزدیک [illegible] دیده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حواله [illegible]
گردند [illegible] [illegible] را کور [illegible] [illegible] [illegible]
و بازار [illegible] دچار شدند مطالبه زر میکردند و هر کس که گمان ثروت در حق او
میکردند با شکنجه مالش را میگرفتند [illegible] را [illegible] مال [illegible]
و باز [illegible] الله [illegible] همسایه [illegible] شهر و مملکت و در ولایات بعیده
سرایت کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] با چشمهای کور و پاهای مجروح [illegible] [illegible] [illegible]
آیند [illegible] نوبت [illegible] رسیده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مستغرق [illegible] آنچه میکند [illegible]

بیگناه

تاریخ ... هندوستان [illegible]

[illegible]

میکردند اگر گاهی چیزی بخواهش میکردند [illegible] آورده [illegible]

رسیده [illegible] که چند نفر هندی [illegible] هندوستان را [illegible]

اصفهان [illegible] زده [illegible] که بر خلاف [illegible]

ایران را از قید اسیری رومی و افغان نجات داد [illegible] ایران [illegible]

[illegible] افغان [illegible] حرکت [illegible]

خراسان [illegible] بهر ولایت که [illegible]

[illegible] سیستان [illegible]

سردار [illegible]

[illegible] علیقلی [illegible]

[illegible] علیقلی [illegible]

کرده [illegible] را مسموم [illegible] خود را باطراف ممالک منتشر ساخته [illegible]

از [illegible] نادری [illegible] کشیده بودند در مقام [illegible] بر آمده از آنجمله

اکراد [illegible] ایشان [illegible] را که در قوچان [illegible] نادرشاه

[illegible] اکراد [illegible] ایشان حرکت کرده در

فتح اباد در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۱ [illegible]

[illegible] کشته [illegible] ان [illegible] شب [illegible]

پرده [illegible] کشته [illegible] او را [illegible] میدان [illegible]

سبا جهت [illegible] که انجمن مشورت کرده و هم برآمده طوایف افغان و ازبک
باتفاق احمد خان ابدالی که از امرای دولت نادری بود با لشکریان
آنجا رسیده و بنای نفاق نهاده جمعیت خود را مستعد مجادله کرده افاغنه را از ایشان
و اردو را غارت کرده روانه قندهار شدند و افشاریه کیفیت
که از خبر قتل [illegible] بود اعلام داشته علیقلی خان [illegible]
[illegible] طایفه [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible]
[illegible] بودند [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] در [illegible] که در کلات
بود ایشان را طلب کرده رسیده دست محمد نام [illegible] میرزا
عاقبت ایشان را گرفته بکلات [illegible] میرزا و
شاهزاده [illegible] نادرشاه و [illegible] که در کلات بودند
[illegible] نصر الله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا [illegible]
[illegible] اند و نصر الله میرزا مقتول [illegible] شاهرخ میرزا را که چهارده ساله
بود مخفی در ارک نگاه داشته [illegible] منظور [illegible]
اگر [illegible] سلطنت استقلال نماید از اهل ایران پادشاهی او را قبول
[illegible]

لکر و جوانان و او نادرشاه خوش [illegible] بخشند او را و دست و اشته باشند

با الملک مدت سلطنت نادرشاه در زمان فتح شاه طهماسب که دهم ربیع الاول

سنه ۱۱۴۲ بود الی [illegible] شهر جمادی الاخر [illegible] سیزده عام و سه ماه است که

از آنجمله چهار سال و شش ماه و سیزده روز با اسم شاه طهماسب ثانی

و در [illegible] یازده سال و [illegible] مستقل [illegible]

بالاکلام سلطنت کرد

[illegible]

ابوالفتح [illegible] فرستاده

سنه [illegible]

۱۱۴۸

جلوس [illegible] نادرشاه [illegible] شوال [illegible]

[illegible] ربیع الاول سنه ۱۱۴۲ [illegible] ۱۱۴۲

۲۴ شهر شوال ۱۱۴۸

[illegible]

پادشاهی عادلشاه

پادشاه‌زاده علیقلیخان پسر ابراهیمخان برادرزاده نادرشاه است
چون بنحویکه ذکر شد از انجام کار شاه‌زادگان فارغ شده در
هفتم جمادی الاخر در عرض اردو بتخت جلوس و خود را عادلشاه
نام نهاد و سکه [illegible] بنام [illegible] در آن اوقات پانزده کرور
نقد مسکوک در خزاین کلات موجود [illegible] جواهرخانه و سایر
نفایس [illegible] را نقل و ضبط اردو [illegible]
کرد بموقع [illegible] شلتاق [illegible] پخته و [illegible]
شاه [illegible] داد حسنعلی بیک معیر
الممالک [illegible] کارخانه سلطنت خود کرده
بعشرت مشغول شده ابراهیم خان برادر کوچکتر از خود را سردار
صاحب اختیار عراق روانه اصفهان نموده تمامی الکاکان
و زراق [illegible] و غیره که نادرشاه از عراق و فارس [illegible] در [illegible]
کوچانیده بخراسان آورده بود رخصت نموده باوطان خود
رجعت [illegible] اگر او خودسان بدر از آنکه [illegible] حرص و آز بر خود
[illegible] زد تا قضیه ناگزیر مخالفت [illegible]

[illegible]

یاپشاه بیچوشان [illegible] ایشان را مبلغ [illegible] نازفرمان [illegible] رفته بخدمت [illegible]
در این بازده سرکرده کان [illegible] و [illegible] بخدمت [illegible] [illegible] خود را [illegible]
آورده [illegible] اسمعیل [illegible] خود [illegible] یاپشاه [illegible] خدمت او را [illegible] کردند
چون [illegible] میرزا [illegible] خود [illegible] نام [illegible] کارخانه [illegible] خود
[illegible]
[illegible] او برده [illegible] سقف [illegible] کرده [illegible]
با خود [illegible] برده [illegible] شد [illegible] برادر [illegible] گفت
دور [illegible] [illegible] شهر [illegible]
[illegible] خواهی [illegible] کرده [illegible] فرستاده [illegible]
میرزا محسن نامی یاپشاه را با برادران گرفته کور کرده [illegible] فرستادند

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible] ارقابت [illegible]

میفرمود سهراب [illegible] غلام [illegible] تا آنکه [illegible] افشار [illegible] [illegible]

خود را [illegible] خطاب داد [illegible] که در اصفهان بود در [illegible]

دکر [illegible] سال سلطنت بود [illegible]

او را [illegible] [illegible] نموده [illegible]

نام نهاد [illegible] رفت و امیر [illegible]

در آن [illegible] رفته [illegible] زد و [illegible]

در [illegible] مقتول ساخت و [illegible]

[illegible] شده تمامی لشکر نادری که از

[illegible] عدت [illegible] خوزستان و فارس

[illegible] کرمان بود پیوسته عدت لشکرش یکصد [illegible] هزار کس رسیده

حسن بیک برادر خود را سردار [illegible] نموده با [illegible] نوشت

پادشاهی بارث و استحقاق متعلق شاهرخ میرزاست او را بعراق

آورده او را بر تخت سلطنت [illegible] جلوس [illegible] داده

[illegible] شاهزاده را [illegible] آورده [illegible] عراق [illegible]

اهالی خراسان را زیاده با خود متفق ساخت امرا جواب داده

که [illegible] شاهرخ میرزا بعراق [illegible] در خراسان جلوس واقع

خواهد

تاریخ [illegible]

[illegible] ابراهیم شاه [illegible]

سلطنت [illegible]

[illegible]

خراب شد پس شاهرخ میرزا در ارض اقدس مشهد [illegible] به

برادر ابراهیم شاه شده ابراهیم شاه بعد از اطلاع بر [illegible]

سلطنت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرد و قتل برادرش [illegible]

سیم و زر و دستی کرده [illegible]

[illegible] مقابله [illegible]

[illegible] متفرق شده [illegible]

[illegible]

شاهرخ میرزا [illegible]

راه خراسان [illegible]

شاهرخ [illegible]

شاهرخ [illegible] میرزا [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] صلاح دولت

خود [illegible]

[illegible] ابراهیم شاه مسند سلطنت کرده [illegible] امرای خراسان

[illegible] شاهرخ میرزا [illegible] سلطنت نشیند

امرای خراسان [illegible] جواب داده که در خراسان

[illegible] شاهرخ میرزا

درادر

از ارکان در آورده برادر که سلطنت نشاندند و عازم مقابله ابراهیم شاه

شد در سمنان بنحویکه ذکر شد او را دستگیر و با شاه بتقاص نادر

وادشاه بقتل رسانیدند و بعد از ورود به ارض اقدس بفاصله چند

روزی شاهرخ شاه را نیز بعد از ابدید اعیان و امراء از سلطنت معزول

و دیده جهان بینش را بکور [illegible] میرزا سید محمد صدر متولی مشهد

مقدس را که دختر زاده شاه سلطان حسین بود بسلطنت برداشتند

بعد از چند روزی از متابعت او نکول نمودند دیگرباره شاهرخ

شاه را با علت نابینائی بسلطنت قبول کردند

---

۵ میرزا سید محمد دختر زاده شاه سلطان حسین و صدر متولی مشهد مقدس

بود امراء خراسان شاهرخ شاه را معزول و مکحول ساخته او را بسلطنت

برداشتند بشاه سلیمان ثانیش موسوم بعد از چند روزی نیز خلع و در

ثانی شاهرخ شاه را برادر نگ سروری نشاندند تا آنکه کریمخان

زند بعرصه ظهور آمده دولت افشاریه بآخر رسید

خراسانی

شجره سلاطین زندیه

ابتدای سلطنت ایشان در سنه ۱۱۶۳ [illegible]
[illegible] در سنه [illegible]
[illegible]

زند چنانکه از شجره [illegible] ایشان بر لر است و این طایفه از قدیم [illegible] مقام داشتند
اقوام و عشایر ایشان [illegible] باصفهان و ترکستان [illegible] و ایشان نیز
دست بر آورده اظهار خود سری میکردند چون زمام ملک ایران بقبضه اقتدار
نادرشاه درآمد ایشانرا کوچانیده [illegible] ابیورد [illegible]
داد بعد از آنکه نادرشاه [illegible] و بنای دولت [illegible] او منهدم گردید
علیشاه بر مسند سلطنت قدم نهاد [illegible] افاغنه [illegible] متوجه موطن اصلی
و زمام اختیار خود را بقبضه اقتدار ایشان [illegible] در آنوقت
[illegible] کریم موسوم بود نهاد [illegible] سلطنت [illegible]
و مدت چهل و سه سال و یازده ماه و [illegible] روز [illegible] اعقام او متکفل
امر سلطنت بودند و ایشان شش نفر بودند علی هذه التفصیل

[illegible] سلطنت

[illegible] ۱۱۶۳

[illegible]

کریم خان | سایر زندیه که معاصر آقا محمد خان قاجار بودند

[illegible] | [illegible]

کرمان

کریمخان زند پادشاه [illegible] بود [illegible] از سلطنت [illegible]

دارالسلطنه [illegible] قاجار در [illegible] با همه رعایا [illegible]

مساکین [illegible] فیمابین [illegible] تقریر [illegible]

کریمخان [illegible] مبتنی [illegible] تقریر [illegible]

بود و جمیع [illegible] عراق و آذربایجان و گیلان و طبرستان

خراسان [illegible] عیش و عشرت [illegible]

مشغول [illegible] فارس [illegible] خدیو جهان [illegible]

دولت [illegible] شد [illegible]

سلطنت شده [illegible] شاه و ابراهیم شاه شاهرخ

شاه [illegible] میرزا سید محمد [illegible]

[illegible] معزول [illegible] شاهرخ شاه [illegible] تاج و نگین [illegible]

[illegible] عراق و آذربایجان و طبرستان [illegible] سکه و خطبه بنام خود

کرده [illegible] ایران [illegible]

[illegible] قرار گرفته بود که [illegible] قرار گیرد [illegible]

سلسله [illegible] سال [illegible] استقلال تمام [illegible]

[illegible] قیام نمود تفصیل این مقال [illegible] ایام سلطنت شاهرخ شاه [illegible]

خان [illegible] جمعیتی فراهم آورده [illegible] کریمخان [illegible]

[illegible]

با خود

با وجود این که بعد از جنگ هرسه مقابله و مقابله ابو الفتح خان حاکم

اصفهان کرده ابو الفتح خان منهزم در روی شیراز آورده عاقبت به پیمان

و ایمان بیرون آمد نخست قرار داده که یکی از اولاد سلاطین صفویه

را بنشیند علیمردان خان به وکالت دولت او [illegible] خان با یالت [illegible]

دیگر [illegible] بر [illegible] [illegible]

قرعه این امر به نام میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین

زده و به ساعت مسعود [illegible] بر کرسی [illegible] شاه

اسمعیل خوانده و سکه و خطبه به نام او [illegible]

روانه عراق [illegible] خان

مسموع [illegible] کرمان شد بعض حاصل شد که او را [illegible]

[illegible] خود افتاد و بخت روی جلادت [illegible]

[illegible] که از جانب دولت شاهرخ [illegible] نگه داشته بود او را

مغلوب [illegible] به دست آورده [illegible] کردستان

شده والی کردستان [illegible] رسید [illegible] که گشته چون خود

[illegible] خبر [illegible] رسید موکب [illegible]

[illegible] کوهستان [illegible] در کنار آب [illegible]

توقف نموده کرمان تسخیر نمودن با هیئت عزیمت بدفع علیمردان خان
افشار نموده بعد از تعاقب کار مقاتله بانجامید شاه کرمان با جمعی خود و خراسان
و سرکرده ها که در اصفهان تجارت پیشگی داشتند از زرد و ... متوجه
کرمان نشسته مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت باصفهان نموده دو
شاه ... [illegible] نشسته باز در آن زمان ... فتوحات ...
عاقبت ... [illegible] ... طهران و از آنجا باصفهان آمده خبر
رسید که علیمردان خان شمس الملک ... دست ...
عاقبت ... [illegible] ... نام نهاده با شاه ...
سکه ... [illegible] ... حسن موسوم ساخته کرمانرا بدی
بدفع ... [illegible] ... نقی آمد خبر رسید که آزاد خان
بحادث علیمردان خان از اردوی میرسد کرمان متوجه واقعه
بود از مقابله و مقاتله شکست خورده بود قلعه بری آهنگ و شیخعلی
و محمد خان ... محمرات قلعه و محافظت عیال و اطفال زینه امور خود
عازم اصفهان از آنجا متوجه فارس بود از رفتن کرمان که از آنجا
بجانب اصفهان رفت آزاد خان قلعه را محصور و مصالحه تصرف
نموده شیخعلی خان محمد خان و سایر اعیان سلطنت را با ... در کرمان
دیگر ... خوانین ... بطریق ... بند ... خان سپرده نموده هزار

نقرها ده هزار تومان [illegible] که ایشان وارد و در ورود [illegible]
انجام مهام اصفهان رفته سکه بنام خود کرده چون امرای زندیه را
باکند و بند کاینات [illegible] در منزل [illegible] نازل [illegible]
یک قبضه شمشیر و طبانچه که در میان رجال [illegible]
بایشان داده [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود [illegible]
کشته [illegible]
خود [illegible]
[illegible] بعزم فارس [illegible] اصفهان [illegible]
شده باصفهان مراجعت کرد [illegible]
اصفهان [illegible] ورود باصفهان [illegible] محمد حسن خان
بعراق [illegible] بعزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]

اصفهان و در منزل آقکولکینان پی عزیمت خود را خبر کامیابی نموده و بعد از ورود بشیراز
او را روانه نفی خانه [illegible] داده [illegible] آنجا و ورود طهران و تتمه
فسانه را نقل آورده مراد خان بسنجر کامران خود تحریک نموده
جلالت سمت از باباخان و شفیعلی خان افشار اردوی بعزم همدان
وارد تبریز و در قراچمن تبریز مقاربت روی داده با دو خان چریک همدم
ورودی [illegible] مهم شده بعد از نه ماه و چهار
روز در [illegible] در آمده و شهر را بسر [illegible] استیلای خود شفیعخان را
کور کرده [illegible] پس روانه نموده
علیخان [illegible] آمده از فتنه نظر علیخان
مصدر خدمات [illegible] در اصفهان با غره اغوای خاصه
سجشاری [illegible] بنابراین امراء خوا
نین تمامی با کوچ و بنه باصفهان آورده ترکمان اصفهان را کوچانیده بطرف
مرودشت رفت با همه و بموجب نشانها مورد تا اقصای لرستان [illegible] شده استعداد
[illegible] امر سلطنت خود را با علیها رسانیده مشغول شده و شفیعخان افشار را
تعقیب آورده روانه خوزستان پس از انجام مهام آن جهات در تسخیر برکات
کیفیت کرده متوجه شیراز صادق خان برادرش را تعقیب [illegible]
عالی نامور [illegible] رسانیده [illegible] آورده ترکمان نسبت [illegible] خدمت

اطلاق داد و بعد از آن [illegible]

[illegible]

موزه

[illegible]

[illegible] ناکام [illegible] شنیده [illegible] مامور [illegible]

آمده [illegible] شیراز [illegible] بعقب [illegible] نمودند پس [illegible] از فارس و عراق

[illegible] عربستان و کرمان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] گشت [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایلچیان [illegible]

ایلچیان مامور [illegible] تبریز [illegible]

[illegible]

[illegible] ان [illegible] آمده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] امور [illegible]

[illegible] آنحضرت شرحی در باب اموال [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] کریم خان [illegible]

[illegible] سپاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] همشیره زاده [illegible]

داعیان

آبیان بصره را بر دشته وارد شیراز شد چندی بخرابی و پنهانی آب در بصره ریختند

انداخته بشمشیر مهمان کشتی کشیده لشکر عجم از در مدافعه درآمده وقتی آگاه

شدند که خود را نیلوفروار غریق لجه فنا دیدند علیمحمد خان و برادرش مقتول و جمع

کثیری نیز راه عدم گرفتند و معدودی خود را از آن مهلکه بساحل نجات

رسانیدند چون خبر این قضیه مسموع سمع آنحضرت گردید بسیار دلگیر و دائم

الاوقات در فکر تدارک آن بود بالاخره در سیزدهم شهر صفر سنه ۱۱۹۳

از دار فانی بدیار باقی رحلت نمود و مدت سه روز نعش او بر زمین ماند

و بدفن او کسی نپرداخت بعد از سه روز [illegible] همراه زند را بقتل آورد

و نعش او را دفن کردند آقا [illegible] بخت

مسجد جامع [illegible] عمارت سلطنتی

بازار وکیل ارگ [illegible]

[illegible]

[illegible]



مدت سلطنت ... زندیه ... سال

ابوالفتح خان ... سال

ابوالفتح خان بن کریمخان فرزند ...
کریمخان ... از افراد ...
... ابوالفتح خان ولد کریمخان ...
پسر دیگر کریمخان که داماد ...
... در شیراز ...
... کریمخان ... [illegible]
بقتل آورده ابوالفتح خان ...
... بجای پدر نشانید ...
صادق خان برادر کریمخان والی
... که ... بجوانب شیراز آمده
... علیمراد خان ... سپاه را از شیراز
... کریمخان ... قلوب ...
بسوی خود تالیف ...
... ابوالفتح خان ...
... کس از ... [illegible]

محمد صادق خان ... [illegible]
... سال حکومت ... جعفر خان
... علیمراد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
واقعه ... جعفر خان که برادر
... به ... رسانیده ...
کریمخان ... محمد علیخان که ...
صادق خان ... مدت حکومت ...
و ... [illegible]

علیمردان خان چون از فتح دواقران
و سنجر خان [illegible] دل برداخت جواب [illegible] ال
که [illegible] سنجر [illegible]
سوار روانه [illegible] خود باصفهان آمد
سنجر [illegible] زیار
همراه [illegible]
و آقا محمد خان قاجار [illegible]
استرآباد شتافت سنجر خان [illegible]
دریا کنار روی بجانب [illegible] آوردند چون
مردم [illegible] کردند اهالی
مازندران [illegible] دیگر [illegible] آقا محمد خان [illegible]
[illegible] شدند [illegible] برادر
آقا محمد خان [illegible] برادر [illegible] نزد [illegible] خان
آورده [illegible] بجنگ [illegible] آقا محمد خان [illegible]

جعفر خان و الله‌داد خان چون از [illegible]
[illegible] حاکم اصفهان از وفات علیمراد خان
مستحضر شد [illegible] اساس سلطنت
[illegible] جعفر [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] میدان [illegible] اصفهان
[illegible] لشکر [illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قرار جعفر خان [illegible]
[illegible] در این وقت خبر رسید که آقا محمد خان
از مازندران [illegible] عراق نمود جعفر خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] روی باصفهان نهاد [illegible]
[illegible] که در جانب [illegible]
شده بود [illegible] آورده
گشت [illegible] اسمعیل [illegible]
اسباب سلطنت چیده بود نهاده [illegible]

استرآباد

[illegible]

[illegible]

استرآباد آمده خدمت آقا محمدخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

را به آقا محمدخان [illegible]

[illegible] جعفرخان [illegible]

مقتول [illegible] شده [illegible]

[illegible] طهران آمده [illegible]

خان [illegible]

[illegible]

[illegible] و چون [illegible] شد [illegible]

خاطر شده [illegible]

عازم اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

رفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان

[illegible]

[illegible]

[illegible] جعفرخان [illegible]

از آن آقا محمدخان [illegible] طهران [illegible]

و جعفرخان [illegible]

سال دیگر عازم [illegible] منهزم شده [illegible]

آمده [illegible] اصفهان [illegible]

و [illegible] آقا محمدخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که از [illegible] محبوس [illegible]

[illegible] چهار [illegible] [illegible] در [illegible]

طهران

لطفعلی خان پسر جعفرخان زمان مقتول شدن جعفرخان [illegible] با استقلال تمام [illegible] بود

بر مسند حکومت نشست [illegible] همراه او بوده [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بود [illegible]

خبر رسید که آقا محمد خان عازم فارس [illegible] لطفعلی خان مقابله نموده [illegible]

بقلعه [illegible] شده [illegible] شهر [illegible] آقا محمد خان

بطهران [illegible] که از [illegible] مشهور [illegible]

بود [illegible] عازم مقابله در محال شیراز [illegible]

[illegible] دروازه‌های قلعه را بروی خود بسته [illegible] قزاق [illegible]

با آقا محمد خان [illegible] کرمان را تسخیر نموده محصور [illegible]

[illegible] محاصره [illegible] برج [illegible] شهر را [illegible] لطفعلی خان با

[illegible] نفر خود را از قلعه بیرون [illegible] گرفت [illegible]

برج قلعه رسید [illegible] تلف نموده خود [illegible]

[illegible] او را کور [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بعد ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

بعد حضرت ... میرزا احمد ... [illegible]

ولد ... پادشاه ... [illegible]

قاجار به ... این سلسله ... کان است در ... که ... و فرزند برادر [illegible]

شکوفه آن ... از ... بوده از ... خاندان ... [illegible]

دور ... که ... سرحد ترکستان تا ... [illegible] ... شام ... [illegible]

هزار ... سعید ... در ... سرحد شام ... که امیر تیمور [illegible]

جهانگیری ... قدم ... [illegible]

که جا ... آورده ... [illegible]

از بلاد ایران ... آذربایجان ... [illegible]

در عهد سلطنت شاه اسمعیل ... همراه ... [illegible]

صاحب ... استرآباد ... حضرت شاه جهان

... از آن ... که ... استرآباد ... شاه جهان

آباد ... سکنی ... در ایام شاه سلطان

حسین نوبت سرداری ... استرآباد ... سید ... ترکمان قزوین که ...

استرآباد ... میرزا ... برادر ... [illegible]

از ... بموت ... در ... [illegible]

او ... استرآباد ... شب ... قلعه ... [illegible]

... استرآباد ... [illegible]

از ... آن ... مردم ... [illegible]

از خلافت

از حرکات مشوش بر زده فتحعلی خان جمعیت [illegible] در التقاء اورده‌اند با

از خیره‌سری مصمم بوده است. که سرحیلان قاجار حسب الاشاره [illegible]

فساد دارند با استراباد مراجعت و ایشان را [illegible]

اورده‌اند [illegible] قاجاریه [illegible] حرکت [illegible]

می‌رفتند [illegible] روزه [illegible]

[illegible] ایشان با

جلوه [illegible] مراجعت نموده [illegible]

[illegible] آمده فتحعلی خان در استقبال

کرد [illegible] سلطان [illegible]

دار مازندران [illegible] حرکت کرد در

در حین محاصره مشهد مقدس که در آن طرف محمود

سیستانی بود چنانکه سابق اشاره بان رفته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارابهار

حساب پادشاهان قاجار

از ابتدای سلطنت محمد شاه ...

... از ابتدای ... ناصر ...

...

از ابتدای خروج محمد حسن خان الی انتهای ... سلطنت ...

... محمد حسن خان ...

آقا محمد خان از ... صفر ... ۱۲ ... بیست دوم ... یکهزار و دویست و ... وفات ... الی ... یکهزار و دویست و ... شدن آقا محمد خان

۱۲۱۱ ...

... بقتل رسید

۱۱۷

از ابتدای سلطنت حضرت محمد شاه حفظه الله تعالی من

الآفات الی آخر مدت قاجاریه و آن زمانی است که اراده ازلی

تعلق گرفته باشد و بغیر عالم الغیب کسی بر آن مطلع نیست چون

مقصود این بود که معلوم کنم از ابتدای کیومرث تا آخر زمان

انتهای دولت فتحعلیشاه چند نفر در چند سال سلطنت کرده اند بنا براین از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار یکدفعه قرار دادم و از سلطنت حضرت محمدشاه تا آخر قاجاریه کسی نمیداند یکدفعه قرار دادم

[illegible]

[illegible]

آغا محمد خان — فتحعلیشاه

[illegible]

تاریخ سلسلهٔ [illegible]

[illegible]

محمدحسن‌خان قاجار [illegible]

[illegible] بن فتحعلی‌خان [illegible] کشته شدن فتحعلی‌خان ایل قاجاریه از هم گسیخته چون
محمدحسن‌خان به سن رشد رسیده بود با دولت [illegible] اراده [illegible]
او را با محمدخان ولد حسین بیگ [illegible] شاه [illegible]
حاکم استراباد بود [illegible] محاربه شد [illegible] افغان
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] محمدحسین‌خان [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] بقتل رسید محمدحسن‌خان [illegible]
خراسان روز [illegible] سلاطین صاحب اختیار شد نوبت شاهی [illegible]
[illegible] محمدحسن‌خان با امرای خراسان [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] چون [illegible]
سلطان حسین [illegible] حکمرانی [illegible] شاه اسمعیل موسوم [illegible]
[illegible] شاه [illegible] محمدحسن‌خان
[illegible] استراباد [illegible] شاه اسمعیل [illegible] استراباد [illegible]
اسمعیل را برداشته بجانب اشرف رفت [illegible] کرده باستراباد

در [illegible]

در همین اثنا ابراهیم خان بختیاری با چند نفر از خوانین خمسه خود را
به درگاه می آمدند پس خوانین مذکور را در روز [illegible] که [illegible] ایشان
[illegible] از آنجمله دو قطعه الماس یکی بوزن هشت مثقال مسمی به دریای نور و دیگر
شش مثقال مسمی بتاج ماه بود همه را محترم داشته او را [illegible]
[illegible] داد پس عازم گیلان [illegible] آنجا را تصرف نموده و وارد قزوین [illegible] مستخلص
عازم مازندران [illegible] آمده کریمخان از او منهزم شده
بشیراز رفت محمد حسن خان در اول سال [illegible] عازم شیراز شد چون در غیبت آزاد
خان افغان [illegible] مازندران شده بود از [illegible]
را مراجعت [illegible] محاربه نکرده بگیلان رفته
شد پس محمد حسن خان [illegible] آزاد خان فرار نموده و اغرق
اردوی لشکر محمد حسن خان شد و در بهاری [illegible] آذربایجان و آزاد خان
منهزم [illegible] قلعه شوشی و کهنه قراباغ را غارت کرده
وارد تبریز [illegible] آذربایجان [illegible] عازم
فارس شده در اواسط سنه [illegible] شیراز نزول نموده کریمخان ابواب قلعه
بسته محصور شد جمیع فارس بحمایت محمد حسن خان آمده [illegible] روز
[illegible] فرار کرده [illegible] شیراز رفته دیگرگون شد [illegible]
شد و جمیع رؤسای اصفهان و [illegible] که از جانب او حاکم اصفهان بود

بجای

[illegible]

جاری [illegible] نوشته [illegible] ان [illegible] اعلام [illegible] اهل [illegible] حسینخان [illegible]

حسین خان [illegible] رسید که شخصی [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible]

در سرای [illegible] را [illegible] جعفر [illegible] و حسین خان را با [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] حسین خان [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] حسین خان [illegible] که [illegible] برود [illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible] قصار [illegible]

این خبر رسید [illegible] خان از [illegible]

[illegible] واقعه [illegible] شیراز [illegible] آمده [illegible]

[illegible] محمد حسین خان خروج کرده مورا [illegible] کرمان [illegible]

[illegible] خان [illegible] اولاد [illegible] اتفاق [illegible]

کشیده کریمخان زند [illegible] استقلال بجه کمال رسید [illegible]

[illegible] شد [illegible] کریمخان [illegible] شد [illegible] ایشان

[illegible] ولد اکبر محمد حسن خان که [illegible] سال [illegible]

حسینقلی [illegible] آرزوی دیدن برادر [illegible] شیراز آمده [illegible]

درا

و در اثنا[illegible] اعیه سلطنت نمود [illegible] جاریه [illegible] که [illegible] بوده
بقتل آورده مرتضی قلیخان [illegible] قلی خان برادر او با او همدست [illegible]
کردند بر [illegible] زندیه حکومت مازندران یافته بود [illegible] حضرت
با جمعی بطرف اشرف بقصد [illegible] مرتضی قلیخان بود رفته حسین قلی خان [illegible]
بحکومت [illegible] رفته بقصد قلعه [illegible] نمود محمد خان [illegible]
بقتل رسیده [illegible] گریخت [illegible] استماع [illegible] خان
ولد [illegible] حاکم [illegible] دیگر با [illegible] او [illegible]
او را [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] گشته [illegible] شده [illegible]
بعضی از [illegible] ضبط نموده [illegible] خاطری او را
[illegible] در مشهد [illegible] کشور گیری
برافراخته [illegible] بغروری که داشت [illegible] او [illegible]
روانه مشهد شد [illegible] خود را [illegible] آورده طایفه [illegible]
جمعیت خاطر [illegible] با ایشان محاربه نموده [illegible]
صلح کرده طایفه [illegible] ترکمان [illegible] که [illegible]
بوده قطع کرده بقتل [illegible] تحریک نموده [illegible] خواب [illegible]
[illegible] خان [illegible] شمشیر [illegible] کشیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

آقا محمد خان پادشاهی بود صاحب شوکت [illegible]

القصه [illegible] رای و متانت فکر و پادشاهی با دولت [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

خراب [illegible]

مقر و مقام خراب [illegible] ایام دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آقا محمد خان هر روز

[illegible]

[illegible] آقا محمد خان [illegible]

[illegible]

آمده [illegible] طهران آمده [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از فوت عم خود اراده مخالفت کرده با آقا محمد خان معدود بوده سعید

زکیخان بعد از فوت کریمخان در شیراز بحکومت نشسته بود و علیمراد خان خواهرزاده

خود را با لشکر مامور اصفهان ساخت متوجه عراق و سرحدات ممالک آذربایجان

بختیاری و غیره دارد و طهران و جمعی از افاغنه مامور بسبقت بفرستاد و حضرت

ابن ... ملقب بسر ... آنحضرت عازم عراق و در عرض راه ... رضاقلیخان

بسواده ... دیگر ... آنحضرت ... بعد او مامور جعفر و ... رضاقلیخان

مظفر ... شده ... در دامن آنجا ... بخدمت اقدس ... آنحضرت

او را ... الی ... زلفش ... بالا رکاب آنحضرت ... افغان

... گرفته ... شده ... بکار ... ناده و غیر طفلیان ... ورد ... برادر

نزدیک ... آنحضرت چند نفر از خواص و ... دیگر

... شده هرچند ... بند ... آنحضرت ... قدمی ... خدمات

... خواست اقدس ... بخدمت جلال ... از خود ...

متعهد شدند که او را ... غفلت ... پس آنحضرت با شاهزادگان ...

کرده ... رضاقلیخان چند روزی در ... فردوس ... حکم ... حقیقی

و ملیقلی ... خراین قاجاریه ... مرتب ... بعزم انتقام ... رضاقلیخان ...

مامور ... قلیخان غالب شده و ... شده سپاه

از سر ... رضاقلیخان ... خواهی ... آمده ...

بازیافت

[illegible]

با رعایا رفت و چون سپاهیان [illegible] رفت [illegible]
[illegible] و درگذشت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] قبایل [illegible] شده [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] شده و هر یک [illegible] شد
استرآباد [illegible] آنحضرت [illegible] خان [illegible]
فراهم آورده [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] خان [illegible]
کرده آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
شدند [illegible] خدمت کرده [illegible] سمنان [illegible] از آنجا [illegible] اصفهان
[illegible] خدمت کردند [illegible] شد
[illegible] شد و از آنجا [illegible] استرآباد [illegible] روانه [illegible]
خان را [illegible] شده [illegible]
استرآباد [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خان [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

و از آنجا

[illegible]

[illegible] خبر رسید که [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر ری که [illegible] مرد و زن

[illegible] اتفاق افتاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

با سپاه چینی [illegible] دستگیر شده [illegible] تا [illegible]

آورده [illegible] لشکر [illegible] از دوران [illegible]

[illegible] برادر آنحضرت با جمعی [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] شده [illegible]

[illegible] شده [illegible] آنحضرت [illegible]

بر [illegible] شده [illegible]

دستگیر شده [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] غارت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردند [illegible]

[illegible]

بر سریر استقلال نشست آنحضرت در چهارم ربیع الاول سنه [illegible]

[illegible]

بطرف آمده در قم هفت هزار نفر که از جانب جعفرخان در آنجا بودند منهزم
ساخته از آنجا در نطنز آباد کاشان مقابله نمودند احمدخان ولد زال خان دنبلی
که از جانب جعفرخان مأمور محاربه آنحضرت بود او نیز شکست خورده مغلوب
و با او نیز منهزم شدند آنحضرت باصفهان رفته جعفرخان پیشتر از حرکت اهل و
عیال و بنات خود را در آنجا گذاشته آنحضرت اصفهان را مستقر گرفته
اجلال ورود فرمود و از ... بنیه خود امید در دست داشته نظر بعرض
که طایفه بختیاری که در نشستند ... گلپایگان جمعیت کرده بجنگ
آمدند آنحضرت ... ایشان را مجموعی را
مقتول و بقیه منهزم شدند ... غارت شد اموال ... در
خود منصور گشته ... پس حکم متغیر بود طهران بجهة ...
فرمود بسمت همدان ... خسروخان والی کردستان ... خود را
با پیشکشهای لایقه فرستاده اسمعیل خان فیلی والی لرستان نیز برادر
خود را با تحف بسیار فرستاده مسعود در تابابایک مضروب شد پس
طهران و جعفرخان زند بعد از رفتن آنحضرت باصفهان ...
و بالاخره جعفرخان پیش از حرکت آنحضرت باصفهان آمده جعفرقلی خان
را موقوف نمود بسمت طهران و ... نموده ... که نیز کشی
بر او داده بود اسمعیل خان زند جمعی فراهم آورده که در برد ... قاجار

[illegible]

خود تا مغلوب شده اسمعیل خان فرار [illegible] نموده پس از پشت لشکر

در اثنای [illegible] آمده [illegible] منهزم و متفرق گشته با اندک [illegible]

و هدف گلوله شده آنحضرت [illegible] سنه ۱۲۳۲ [illegible]

و بعد از انتظام مهام [illegible] [illegible] ادر آباد [illegible]

پیشکش فرستاده [illegible] [illegible] در [illegible]

شرارت بوده فوجی [illegible] ایشان مامور [illegible]

بقصد تنبیه خسرو خان [illegible] [illegible]

عز قبول یافته پس [illegible] [illegible]

دو روز [illegible] ساخت [illegible] [illegible]

و امیر محمد خان عرب اسباب توپخانه او را تصرف نموده عازم تسخیر خراسان

و بعد از [illegible] منهزم بسمت [illegible] گریخت پس آنحضرت [illegible] را

[illegible] نموده [illegible] با جعفرخان [illegible] شده بعد از آن

جعفرقلی خان زند [illegible] از شیراز با صادقخان [illegible] و در خلال این حال

جمع شده [illegible] قلیخان برادر آنحضرت [illegible] بسمت کاشان

رسیده آنحضرت [illegible] دفع او مامور نموده [illegible] عازم [illegible]

جعفرقلی خان برحسب استدعا فرار [illegible] نموده توپخانه و اسباب

نموده

روز ... در ... عازم طهران و ... قلی خان کبیر ... که

... خود نموده ... آن حضرت ... [illegible]

روز ... ظهور آمده در ... خبر ... قلیخان ... [illegible]

رسیده از طهران ... هزار ... لطفعلی خان از شهر ... آمده

به ... محاربه ... هزار سواره و ... [illegible]

مقتول شدند ... ۱۲۰۳ ... [illegible]

طهران شده ... [illegible] ... شده ... [illegible]

مقتول ... [illegible] ... لطفعلی ... [illegible]

... [illegible] ... شدند ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

آمده ... حاکم ... حاضر ... مورد التفات ...

موفور ... حکومت ... شد ... خان حاکم ... [illegible]

شده ... رفت ... [illegible]

... غارت ... شده ... [illegible]

اخبار رسید که لطفعلی خان با ... هزار ... سواره ... [illegible]

... آن حضرت ... لطفعلی خان مامور ... [illegible]

... [illegible] ... لطفعلی خان ...

داده

[illegible]

... لطفعلی خان ... از رفتن حاجی ابراهیم خان ... [illegible]

... شیراز ... [illegible]

... لطفعلی ... حاجی ابراهیم ... [illegible]

... لطفعلی ... [illegible]

... لطفعلی خان ... [illegible]

... شیراز ... [illegible]

... [illegible]

باتفاق حاجی ابراهیم خان ... لطفعلی خان ... [illegible]

و شهر شیراز ... [illegible]

... [illegible]

... اصفهان ... شیراز ... لطفعلی ... [illegible]

... [illegible]

... لطفعلی خان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حاجی ... [illegible]

روی

روی چشم نهاده نزد آنحضرت محمد حسین خان قاجار قوانلو را به رفع
او مامور و بعد از حصول [illegible] لطفعلی خان مغلوب و فرار اختیار نمود
آنحضرت بعد از انقضای جشن نوروزی سنه ۱۲۰۲ عازم تسخیر کرمان
و مجمع کرمان از این طرف در اردو [illegible] عازم استرآباد و [illegible]
ترکمانیه نموده چون [illegible] ایشان مشغول عیال و اطفال و اموال
ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] منقرض وادار کرده [illegible]
شده آنحضرت [illegible] مراجعت [illegible] خان را مامور [illegible]
نموده [illegible] [illegible] خان قاجار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و عریضه استکانت
[illegible] [illegible] [illegible] در این طرف اندرز کاب شود
آنحضرت بعد از [illegible] ترکمانیه قصد تسخیر خراسان نمود در این اثنا خبر
رسید که کرمان [illegible] کشته لطفعلی خان را از طبس آورده
و [illegible] سرکشی نموده اند پس آنحضرت عازم کرمان و بعد از
محاصره کرمان را مسخر و قتل غارت نموده لطفعلی خان فرار
بسیستان رفته در [illegible] سیستانیان [illegible] منعقد بدرگاه آورده
بعد از کور شدن کشته شده قلعه کرمان منهدم شد و بابا خان
یعنی فتحعلیشاه را مامور تسخیر کرمان فرموده [illegible]

پس آنحضرت وارد طهران
وسایر کرمیات با تجملات نموده بعد چندی الله
و باباخان را والی فارس و حاجی ابراهیم خان را بمنصب وزارت سرافراز
نموده از طهران عازم آذربایجان و قلعه شیشه ابراهیم خلیل خان
گردیده وارد اردبیل و حکم بقتل و غارت طوایف طالش نموده اموال
و اسباب و عیال و اطفال ایشان که بعضی از این روانه سالیان
نموده بودند و اهالی سالیان ایشان را ... کشتی در دریا
خطر نزول جا بوده نیستند ... آنکه کوچهای ایشان را ...
مازندران و فوجی از ... ایشان را ... و اقتل
و غارت کرد بعد از آن ... و ابراهیم
خان از قلعه بیرون آمد ... نفر از لشکر
او مقتول شده او فرار بقلعه و از در عجز درآمده ... را کسیله
عنصر حاشیه متقبل پیشکش و متعهد خدمتگزاری گردید و خوانین
آن حدود نیز هدیه را پیشکشهای لایقه فرستاده متقبل خدمت
گذاری شدند و عریضه سلیمان پاشا والی بغداد با تحف
و هدایای لایقه بنظر رسید پس از آنجا عازم تسخیر تفلیس و فرمان
به آزادی خان والی گرجستان مرقوم داو را باطاعت امر
فرموده و او کجاست حصار ... بقصد ... استقبال دلاره

اختیار نموده منهزم و اخلال ... شهسون نزد ابراهیم خان خود را کرده بسمت کاخت رفت
کاخیل گرگین آنحضرت تفلیس را تصرف و اهل او را اسیر و غارت نموده
بجمیع کشیشان دست بسته بردند و فاتحانه اندوخته تمامی کلیساها را
ویران. پانزده هزار نفر زن و بچه اسیر شده لیکن ... بسیار در ... عازم ...
مکان گردید مصطفی خان ... زیرا که در فتح مصطفی خان شیروانی تعرض ...
مأمور فرموده ... نموده بود حکم کرد که
حسین خان ... شیروان ... کرده شده پناه با حضرت
اعلیحضرت ... شده ... مقارن ورود
مصطفی خان ... مصطفی خان ...
معزول ... ورود ...
رکاب ... شهر ... اگر ... قتل ...
آنحضرت را ... مخفی ... شد ... مصطفی ...
مصطفی خان ... کرده قتل ... شدند ...
باده ... آنحضرت در دارالخلافه طهران گردید ... تمامی علما و
روسای قاجار حکام ... هر دیار را احضار ...
بر سر او نهادند ... مرصع ...
روز ... بر جمیع ... خطبه ...

باسم

تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

السلطان [illegible]

بسم [illegible] اوردند و جمیع و شریف را صف داده هر کسی را جا دادند هر

بنام اتفاق شاهانه سرافراز شده و [illegible] در ساخت و چون عوام عراق

و در باب [illegible] بسیار [illegible] خواه [illegible] اعظم [illegible]

رسید [illegible] مشهد مقدس [illegible]

دروازه [illegible] باب [illegible] کرده [illegible]

در [illegible] خراسان [illegible] کرده اند

[illegible] ۱۲۹ [illegible]

[illegible] مرتبه دیگر [illegible]

عازم خراسان [illegible]

شامل حاکم [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] خان [illegible] حاکم [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] نمود [illegible]

طهران نموده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible] حضور [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شاه [illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] جهت نمود آنحضرت در امر خص نموده مشارالیه
با متعلقان خود بسمت هرات رفت و چون ابراهیم خان مشارالیه
در دادن سیورسات مساهله کرده بود مورد مواخذه گشته با کوچ
مامور طهران شد پس آنحضرت داخل مشهد مقدس از دروازه
خیابان با خاکساری تمام پیاده بروضه مقدس آمده مشرف اندوز
گشت و بعد از زیارت [illegible] کوچ و بنه شاهرخ میرزا را
با اولاد و [illegible] روانه [illegible] و شاهرخ میرزا را قبل از
ورود بمازندران اجل دررسیده مراد خان افغان نیز
از استماع [illegible] مرادخان [illegible] رار رفت و خوانین
خراسان همه [illegible] مورد نوازشات خسروانه
و بمنصب حکومت [illegible] شدند و کوچهای ایشان را
مامور بطهران فرموده محمد حسن خان قراگوزلو با نامه خلعیت
آمیز اظهار خواهش بلخ و نزد شاهزمان پسر تیمورشاه
افغان در راه ملک کابل و اسمعیل آقای [illegible] دل را با مراسله
التفات آمیز نزد شاهزاده محمود برادر شاه زمان فرستاده
در این اثنا مقدمه آمدن روسیه و تسخیر آذربایجان و اطاعت
کردن اهالی گنجه و [illegible] و طالش بعرض ایشان رسید پس
آنحضرت

تاریخ ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آغا محمد خان

آنحضرت عازم طهران شده ایلچی از کابل وارد و نامه تهنیت آمیز شاه زمان
و قبول تفویض بلخ رسانید و احوال روسیه اینست که بعد از چندی پادشاه
روس وفات یافته سرداران ممالک خود معاودت نمودند و آنحضرت در اوایل
ذی قعده سنه ۱۲۱۱ بعزم تسخیر پناه آباد و استقبال ابراهیم خلیل خان والی قراباغ
از راه اردبیل بجانب آباد روان شد ابراهیم خلیل خان تاب استماع
فرار دیده با [illegible] و ولایات [illegible] آنحضرت [illegible] داخل قلعه
پناه آباد شده خزاین و اموال [illegible] از [illegible] تصرف در آمد
چون [illegible] زوالی [illegible]
آنحضرت از شعله خوی [illegible] در شب شنبه
بیست و یکم ذی حجه سنه ۱۲۱۱ [illegible] صبح صادق در
جامه خواب او را بقتل آورده تاج شاهی را با سایر
جواهر نزد صادق خان شقاقی بردند [illegible] را الیه [illegible]
را که [illegible] در [illegible] بود [illegible] که آفتاب عالمتاب [illegible]
جهان آرای طلوع کرده [illegible] در میان خلق [illegible] شد
و [illegible] تمامی متفرق و پراکنده
شده اسباب و اثاثه و اموال و [illegible]
ریخته راه اوطان خویش گرفته شده و با نواع مشقت [illegible]

[illegible] بنظر رسانیدند

ثانی

[illegible] تهران [illegible] [illegible]

لا عتبه الحسین [illegible] نجف اشرف

[illegible] مسجد جامع قریه [illegible]

رضوی

[illegible]

از [illegible] کرمان [illegible] [illegible] الی زمان [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ال[illegible]ان

[illegible] شاه ابن [illegible] بن محمد حسن خان بن [illegible] خان

[illegible] پادشاهی [illegible] شان [illegible] دولت

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] پادشاهان جهان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهان [illegible] خاتم رسولان [illegible]

[illegible] عالم [illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

بسبب [illegible] تصدیق [illegible] ارتعاش خاطر [illegible]

معیشت و ثروت مشغول بود و از آن خانه آن خیر [illegible]

خواه این خاندان سبب قطع خاطر [illegible]

[illegible] بعرق عصبیت [illegible] بحضرت رب العزت اکثر [illegible]

و عیشت مشغول اوقات [illegible] علما فضلا [illegible]

دولت [illegible] ایشان [illegible]

این [illegible]

زر [illegible] مقابله آن حضرت [illegible]

[illegible] دولت

زر [illegible] الهامات [illegible]

[illegible] که تعداد [illegible]

بالجمله [illegible] در حساب نمی‌گنجد [illegible]

سپاس نعمت این [illegible]

و [illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible] که امانش [illegible]

[illegible] طاعت [illegible] زنده [illegible]

[illegible]

مامور نموده بود قبل از انکه در قلعه پناه اباد بنحویکه ذکر شد بقتل آورد ند

و امرا هر یک از راهی بهزار مشقت خود را رسانیده میرزا محمد خان

ایشان از ممانع دخول قلعه شده در بیرون قلعه رخت اقامت [illegible]

بتبریز از اطلاع بعراق امدند در قریه [illegible] شاه محمد [illegible] شیخ [illegible]

نموده صادق خان [illegible] [illegible] اسباب را برداشته [illegible]

و ایلات [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت ورود عراق

قزوین [illegible] مساحت بمحاصره مشغول [illegible] خبر [illegible] در شیراز

بسمع [illegible] [illegible] [illegible] داشتند متوقف عازم

عراق [illegible] [illegible] [illegible] را در انحضرت [illegible]

پس داخل قلعه [illegible] [illegible] و دو نفر غلام با مرا انحضرت

حاضر [illegible] چند روز [illegible] و در بار [illegible] کشت پس حسینعلی خان

[illegible] را مامور بدفع صادق خان شقاقی در دارالسلطنه قزوین فرموده و محمد

[illegible] خان قاجار [illegible] خراسان تبریز در رکاب انحضرت عازم قزوین

صادق خان [illegible] مقابله منهزم شده [illegible] آذربایجان [illegible]

که با ایشان در تبریز [illegible] حکومت [illegible] آذربایجان [illegible]

[illegible] در گوه دشت [illegible] کشته [illegible] [illegible]

امده بانواع شکنجه [illegible] رسیدند [illegible] [illegible] قاجار [illegible]

دریای

[illegible]

در باب مأمور و روانه [illegible] نزد [illegible] خان [illegible] نوشته [illegible] بود

اقبال و دشمنان [illegible] جلال [illegible] خانان [illegible] شاهنشاه [illegible]

تسلیم [illegible] نموده [illegible] خلعت آمیز نوشته [illegible] مشغول [illegible]

دیگر [illegible] شد [illegible] عراق [illegible] اند با [illegible]

[illegible] شاهنشاه [illegible] آوردن [illegible]

پادشاه مغفور مأمور [illegible]

۱۲۱۳ [illegible] را با سلام [illegible]

در طهران [illegible]

[illegible] احترام [illegible] بهار سال

[illegible] مطابق ۱۲۱۲ [illegible]

در بهار [illegible] شاهزاده محمود [illegible] خان که با برادران خود [illegible]

نموده پناه [illegible] حضور [illegible]

[illegible] چون بنای [illegible]

[illegible] منهزم شده بود [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] منهزم [illegible]

[illegible]

از جهت رشته کوه ... قافله بیستان و دشت منقطع یافته بعزم ...

پیشکش ... بحدود کاشان آمده دزد ... ایلغار ...

اصفهان ... در طهران ... محمد حسن خان ...

اوردند ... شکسته شد محمد خان بباغ ... دولت ... جمعی ...

انصراف نموده ... اصفهان ... چون ... انحضرت

رسیده حسین ... دفع مامور و ... نموده

محمد خان ... اصفهان احوال ... دولت ...

بحضرت ... اصفهان روانه ...

بقاعت ... ذخیره ...

بخاری ... آتش گرفته ...

دیار نموده بقتل رسیده محمد خان و رستم خان برادرزاده

... خان بحال ... باطنیان ...

رسید ... طغیان ... در بار ...

محمد خان قاجار و حسن خان ... دفع او مامور ...

... کار ... جمعی دیگر ...

محمد خان فراهم آمده مشعله فتنه بالا گرفت ...

قاجار ... آتش فساد او را باب شمشیر آبدار فرو

نشانده

نشانیده مظفر شد جعفرخان فیلی حاکم تبریز [illegible] عقب [illegible]

محمد قلی خان [illegible] بجایه سیر آمده [illegible] عرض سکوت [illegible]

مرخص شد که [illegible] دل [illegible] با [illegible] اخوان خود [illegible]

پس اعلیحضرت عازم آذربایجان [illegible] سلطان [illegible]

شد اعلیحضرت در ششم شهر محرم الحرام سنه [illegible] محمد قلی خان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

رسیده [illegible] ضبط و [illegible] عازم [illegible]

[illegible] محمد قلی خان [illegible]

التفات شد پس [illegible] نظام [illegible]

را با [illegible] فارس [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible] عرض [illegible] خود [illegible] کرد

[illegible] اصفهان [illegible] محمد قلی خان [illegible]

[illegible] اصفهان بود [illegible] اصلاح [illegible]

عرض [illegible] اعلیحضرت [illegible] داشت [illegible]

رسید [illegible] عازم عراق [illegible]

[illegible]

راه‌ها هر دو مرز خان ننگ و را به چاه به سر برآورده و اورا بلیساها خان میرزا
تا هر چهار ده و بسته اما و قصاص رود ... جاریه منزل میانج الوالقاسم
خانی ولد ابراهیم خان خوانیز شرف باب حضور گردید و در آنجا ... حقیقی
رسیده از اشکاوار و سلطانیه بود آنجا عازم حقیقتا شد نه حقیقتا ... یا
و برادر بابا خان ... ... باقی الاقشار ... ریخته که
روزگار را ... در ... گشته ... ... نصیحت انبیر نوشته ... ...
آنحضرت ... که در حین ... زیرا ... ... لاجرم ... حضیار ...
حرکت ... ... که ... ... راجعت و در منزل
ساروق ... ... گفته ... بدین نحو ... خواهی نمود
که وجوه فارس ... ... که حال ... ... اطلاع
او مقرر دارند سر را طاعت خواهند نهاد آنحضرت ... ... نمود
بر آن اکتفا کرده ... ... نیز ... شد ولی آنحضرت ... حرکت و در
... ... اردوی حقیقتا که در کمره بود نزول و در ... آن ...
... ... به سوی ... اتمام حجت بر حقیقتا ... با طاعت ...
... حقیقتا از خواب غفلت ... ...
بر کاب ... مورد التفات گردید و ... ...
... ... حقیقتا ... گردیدند ... ...

جلدو

[illegible]

المطلب [illegible]

در وقتی که [illegible] سلطان [illegible] جنگ [illegible] شده [illegible]

سمنان [illegible] مقرر فرمودند [illegible]

اطراف یافته مراجعت نمود و در این اثنا خبر رسید که [illegible]

هنگامی که توقف موکب شاهی در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

و در این اثنا [illegible] مراجعت [illegible]

[illegible] آمده بحضرت [illegible] فرمود

و هم در آن [illegible] مراجعت [illegible] نمود

[illegible]

[illegible] مراجعت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] عوض [illegible]

[illegible] مقرر فرمودند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] نمودند

نموده چون نادر میرزا [illegible] از مرحوم آقا محمد خان مرخص [illegible]

بود و در ظل سایه [illegible] شده نزد جعفرقلی خان [illegible] عزیمت [illegible]

حضور امجد مقدس رسانیده اگرچه عریضه مشعر به اظهار عبودیت [illegible]

بود و لیکن بوی اعتماد از عریضه او بمشام هواخواهان دولت [illegible]

شاهزاده عباس میرزا [illegible] خود کرده مأمور بسمت آذربایجان [illegible]

شاهی [illegible] نموده جعفرقلی خان [illegible]

حضور [illegible] گروه [illegible] جعفرقلی خان [illegible]

مأمور [illegible] خان [illegible]

و در العرض [illegible] شده فرستاده [illegible]

[illegible] شهر بابان داده [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] شدند [illegible]

[illegible] جعفرقلی خان بپایه سریر آمده [illegible]

[illegible] خود [illegible] رکاب [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] خان [illegible] بوده [illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] مشهد مشغول

[illegible] مشخص شده [illegible]

حوالی مشهد [illegible] نادر میرزا [illegible]

کرده

[illegible]

بعد از [illegible] به استقبال [illegible] دختر [illegible] زینت [illegible]
فرار [illegible] آنحضرت در [illegible]
در [illegible] میرزا [illegible] شیخ [illegible] آوردن دختر [illegible] میرزا [illegible]
صدق [illegible]
خواست [illegible]
پیشکش [illegible] آنحضرت [illegible]
درب قلعه [illegible]
رخصت [illegible]
رسانیده [illegible]
شاهزاده [illegible] مامور [illegible]
آنچه [illegible] نموده بودند [illegible]
احضار [illegible]
[illegible]
[illegible] مقتول [illegible]
محمد میرزای افغان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]

متوجه فراه [illegible] استقبال شاهزاده کامران در راه هرات و جمعی از افاغنه

بمحمود میرزا پیوسته کارش بالا گرفت [illegible] تصرف نمود بعد از [illegible]

رو نام محاصره هرات زر و [illegible] رایج کرده بعد از [illegible] و [illegible]

فرزند و سوار و اردو در درگاه [illegible] و با [illegible] اصفهان

شدند بعد از چندی همراه [illegible] کرده بطهران آمده محرم سنه

دختر [illegible] میرزا [illegible] کرده [illegible] یکدیگر [illegible]

باطراف عالم [illegible] سلاطین [illegible] اطراف کتابت جهت

[illegible] از جمله جهت نقل [illegible]

[illegible] دو شاه فرنگ [illegible]

پادشاه [illegible] فیل آورده فرستادند

مورد اشفاق شاهی شده [illegible] همین سال الله یار خان

حاکم یزد از گناه خود عذر خواسته چاکری را مستعد شده که

[illegible] میرزا [illegible] الله مستوفی مأمور خدمت فارس [illegible]

میرزا [illegible] محمد علی خان [illegible] زیارت [illegible] آمده [illegible]

[illegible] مخصوص داشته امر بعمارت [illegible]

[illegible] فرمود پس مراجعت بطهران [illegible] سال [illegible]

[illegible] سنه عازم خراسان چون [illegible]

نفاق

تاریخ ابتدای [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

الله [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] خان زیاد و میرزا اله یار خان [illegible]

[illegible] و شاهزاده شده بقتل رسید و هم در این ناحیه ابراهیم

خان بمنصب [illegible] شرف اندوز گشته شاهزاده اعظم عباس میرزا

[illegible] را از [illegible] [illegible] خان [illegible]

[illegible] روانه خراسان [illegible] الله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خان [illegible] [illegible]

[illegible] و در [illegible] [illegible]

[illegible] میرزا مشغول [illegible] و در [illegible]

[illegible] گیلان را [illegible] میرزا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] عباس میرزا [illegible] و در آن وقت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] چند روانه نشده در سال [illegible] والده آنحضرت عازم
عتبه بوسی عتبات عالیات روانه شده چون الیار خان
[illegible] پاشا بنا بر [illegible] روانه [illegible]
[illegible] رسید ابراهیم خان با [illegible] از [illegible]
[illegible] رعایای [illegible] چون سلطنت [illegible] در همین سال
[illegible] ابراهیم [illegible] نقش [illegible]
[illegible] شده [illegible]
سال [illegible] مشهد [illegible]
شده [illegible] نموده [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] الغرض رسیده [illegible]
[illegible] اصفهان عباس میرزا [illegible] شده در اواخر همین سال
[illegible] دفعه قشلاق افتاده قریب پنج هزار کس کشته
[illegible] رفت در سال [illegible] جشن نوروزی [illegible]
[illegible] خراسان مشهد مقدس [illegible] نمود [illegible] شهر را
[illegible] شهر [illegible] شفیع [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] زنان [illegible] زنجیر [illegible] کردند

دولت

[illegible]

و نعلت نامه که به مرکب شاهی و زعفران فرمان [illegible]

عباس میرزا عروسی کرده و [illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] حکم شده در [illegible]

[illegible] در سال [illegible] [illegible] روزی [illegible]

میرزا [illegible] مرکب [illegible]

[illegible]

[illegible] کردی [illegible] سال [illegible]

[illegible] بعد [illegible] [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کردند [illegible]

[illegible] مشغول

[illegible]

[illegible] عباس میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

کمیا نزول در روز دیگر مقاتله نموده شکست خورده منهزم خود را بین
کوه کشیده [illegible] بنا رفت روز دیگر باز محاربه نموده
بار [illegible] شکست خورده منهزم نموده روی بطرف ایروان نهاده که
شاید با محمد خان طرح دوستی افکنده کاری از پیش برد [illegible]
حیله نموده [illegible] شهر [illegible] جا [illegible] مشغول شد [illegible]
مشغول [illegible] شاهزاده [illegible] و لشکر [illegible] جمعیت [illegible]
لشکر [illegible] شده روی [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] با [illegible]
[illegible] لشکریان از [illegible]
شده [illegible] زاده [illegible] رعب لشکر گرفته
چاپارچی [illegible] آورده اعلیحضرت [illegible]
را با فوجی [illegible] رکاب شاهزاده [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
خان [illegible]
[illegible] [illegible]
ایروان عبور نموده [illegible]
[illegible] رکاب اعلیحضرت [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] نموده [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

از ابتدای سلطنت ...
سلطنت ...
از ابتدای ...
... لها

گریختند جمعی کثیر از ایشان مقتول و اشپخدر سپهدار ... ایمه ان خبر ... لشکریان
مظفر و منصور باردو پیوستند بعد از چند روز اشپخدر ... شنیدن اورده ...
جا مع منهزم در راه آذوقه مسدود شده اشپخدر در ظلمت شب فرار را
... پیش گرفت پس آنحضرت ... طهران ... سال ...
سنه ۱۲۲۰ ... انتهای ایام ... عباس میرزا را آذربایجان ...
و ... سلطانیه ... نموده ...
رسید که ابراهیم خلیل خان ... شوشی روی ... با اشپخدر
آورده ... دولت ... عباس میرزا ...
بدفع او و تسخیر شوشی ...
... شد ... نموده ...
توپخانه و ... روسیه بتصرف در امده ... مهام آذربایجان
را بکف کفایت عباس میرزا گذاشته ایالت اروان
... قاجار ... دولو ...
خان بدار ... نمود چون اشپخدر از ... و ...
موکب همایون خبر شد پای جلادت از گنجه بیرون
نهاده روی بملاقات ابراهیم خلیل خان نهاد
ابراهیم خلیل خان نیز ... استقبال ... کرده

نید قلعه را بوی سپرد پس شمه در حسینقلی را باطاعت قلعه و فوجی را اشپخدر
باکوبه مامور و خود بطرف شیروان رفته کاری از پیش نبرده معاودت بباکوبه نموده و
شاهزاده را چون از اوضاع شیروانات آسوده خاطر شده با وجود زمستان
و شدت سردی هوا بطرف اردبیل حرکت و اشپخدر روانه دور بادکوبه
شده حسینقلی خان حاکم آنجا را بوی پیغام داد که چنانچه در سپردن شهر
ملاقات مرا ... مودت ... ایمان مؤکد کرده کلید قلعه را سپرده
آید اشپخدر بدون تامل یکه و تنها را آمده حسینقلی خان نزد وی
آمده ... زبان ... اسباب مودت گسترده و در حین بیان
دوستی بوده یکی از اقوام حسینقلی خان ابراهیم بیک نام او را هدف
گلوله ساخته ... و قلعه گیان شمشیر کشیده بمیان
روسیه افتاده روسیه فرار و خود را بکنار دریا رسانیده بکشتی
سوار و بسمت حاجی ترخان رفتند روز ششم ذیحجه چاپار شاهزاده
وارد دربار و سر دیگر بیست اشپخدر را بپای سریر سلطنت آوردند
بعد از قتل اشپخدر که خبر آن بپای سریر رسید شاهزاده حسینقلی میرزا را
عروسی کرده در این اثنا ایلچی از دولت فرانسه جهة تجدید اسباب محبت
و تشیید قواعد دوستی و مودت با نامه دوستانه
وارد دار از اینجانب نیز میرزا محمد رضای قزوینی بسفارت مامور شد

۱۲۶۳

